



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهما الصلوة والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

پامبرِ حیات

پروفیسر محمد رفیق

پروفیسر محمد رفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله

نویسنده:

سعید منصوری

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله تاریخ مختصر صدر اسلام
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۴	دبیاجه
۱۸	مقدمه مؤلف
۲۲	تاریخ پیامبراعظم صلی الله علیه وآله
۲۲	۱ - اجداد رسول خداصلی الله علیه وآله
۲۸	۲ - پدر رسول خداصلی الله علیه وآله
۲۹	۳ - مادر حضرت رسول صلی الله علیه وآله
۳۰	۴ - میلاد رسول خداصلی الله علیه وآله
۳۱	۵ - دوران شیرخوارگی و کودکی پیامبرصلی الله علیه وآله
۳۳	۶ - سفرهای پیامبرصلی الله علیه وآله تا قبل از ازدواج آن حضرت
۳۴	۷ - حوادث مهم دوران جوانی رسول خداصلی الله علیه وآله تا بعثت
۳۷	۸ - ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله
۴۱	۹ - فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله
۴۳	۱۰ - عقاید عرب در دوران قبل از بعثت پیامبرصلی الله علیه وآله
۴۸	۱۱ - موقعیت و جایگاه پیامبرصلی الله علیه وآله در نزد قریش قبل از بعثت
۴۹	۱۲ - علی علیه السلام در مکتب پیامبرصلی الله علیه وآله
۵۰	۱۳ - کوه حراء و بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله
۵۲	۱۴ - آغاز دعوت
۵۶	۱۵ - خانه ارقم
۵۷	۱۶ - انذار عشیره و اقربین (خویشاوندان) و اعلان دعوت و آزار و شکنجه مسلمانان توسط قریش
۶۵	۱۷ - مهاجرت

- ۱۸ - عكس العمل قريش ۷۰
- ۱۹ - واقعه اسراء، معراج و شق القمر ۷۳
- ۲۰ - مقدمات هجرت به يثرب (مدينه) ۷۴
- ۲۱ - آغاز هجرت مسلمين به مدينه ۷۹
- ۲۲ - سال دوم هجرت (سنه الامر) ۸۷
- ۲۳ - غزوه بدر كبرى ۹۰
- قسمت اول ۹۰
- قسمت دوم ۹۴
- ۲۴ - سال سوم هجرت ۱۰۰
- قسمت اول ۱۰۰
- قسمت دوم ۱۰۳
- ۲۵ - سال چهارم هجرت ۱۱۱
- ۲۶ - سال پنجم هجرت (سنه الاحزاب) ۱۱۶
- قسمت اول ۱۱۶
- قسمت دوم ۱۲۳
- ۲۷ - سال ششم هجرت ۱۲۹
- قسمت اول ۱۲۹
- قسمت دوم ۱۳۳
- قسمت سوم ۱۳۹
- ۲۸ - سال هفتم هجرت ياسنه الاستغلاب ۱۴۷
- ۲۹ - سال هشتم هجرت (سنه الفتح) ۱۵۴
- قسمت اول ۱۵۴
- قسمت دوم ۱۵۹
- قسمت سوم ۱۶۵
- ۳۰ - سال نهم هجرت ۱۷۳
- قسمت اول ۱۷۳

۱۷۹ قسمت دوم

۱۸۱ ۳۱ - سال دهم هجرت

۱۸۱ قسمت اول

۱۸۸ قسمت دوم

۱۹۷ منابع

۲۰۱ درباره مرکز

پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله تاریخ مختصر صدر اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : منصوری آرانی سعید ۱۳۴۲ - عنوان و نام پدیدآور : پیامبر رحمت صلی الله علیه و اله: تاریخ مختصر صدر اسلام / سعید منصوری.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۹۱ص.

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۴۶-۹

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : عنوان روی جلد: پیامبر رحمت، تاریخ مختصر صدر اسلام.

یادداشت : عنوان دیگر: پیامبر رحمت.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۸۹ - ۱۹۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : پیامبر رحمت، تاریخ مختصر صدر اسلام.

عنوان دیگر : پیامبر رحمت.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۲۲/۹/م۷۳۶۴پ۹ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۳۰۳۰۳۸

ص: ۱

اشاره

بارالها، بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله درودهای پاک و رسایت را بفرست و همه مردان و زنان با ایمان و نیکوکار را به برکت نام و یاد محمد و آل محمد، نیکبخت و سعادت‌مند گردان و لحظه به لحظه بر نورانیت وجودشان بیفزای.

اکنون در این سال (۱۳۸۵) پرخیر و برکت که با نام عزیزترین گوهر هستی و کامل ترین سر سلسله انسانیت، همراه است، دل های ما را در پرتو انوار آسمانی او، درخشان ساز و به درک رحمت، لطف و مهربانی مفتخر نما و دستان برخاسته به سویت و جان های نیازمند به بخشایش و رحمتت را یاری فرما.

ص: ۷

۱- ۱. سال ۱۳۸۵ هجری شمسی که بنا به فرمایش مقام معظم رهبری «سال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» نامگذاری شد.

به جهت بزرگداشت سال پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله (۱) ضرورت اقتضا نمود که در خصوص آن پیامبر عظیم الشان مطالبی تحریر و به زیور طبع آراسته گردد. از این رو بر آن شدیم که به جهت کثرت منابع و مآخذ موجود، تلخیصی از اثر ارزشمند دانشمند گرامی مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی با تجدید نظر و اضافات آقای دکتر ابوالقاسم گرجی مد نظر قرار گیرد تا عمده مطالب را به غیر از حوادث سال دهم هجرت از آن اقتباس نماییم. در مورد حوادث سال دهم هجرت نیز کتاب «فروغ ابدیت» مؤلف و الامقام حضرت آیت الله سبحانی «دامت برکاته» مورد مراجعه قرار گرفت؛ هرچند که در مواضعی از کتاب های دیگر نیز استفاده شده که در فهرست منابع به آن اشاره شده است. به هر حال آنچه فراهم آمده است بضاعت مُزجاتی است که در حدّ توان ما بوده است. امید که این قلیل مورد قبول افتد و از برکات آن در سال پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله همگان بهره مند شویم.

ص: ۱۱

الف - بیشتر جزیره العرب صحراها و درّه هاست،(۱) در ناحیه غربی، زمین مرتفع است و هرچه به جانب مشرق پیش رود جز در ناحیه عمان از ارتفاع آن کاسته می شود.

جزیره العرب در منطقه حاره واقع است، از این رو آب و هوایش جز در نواحی مرتفع، گرم و ناخوش است. گاه گاهی پاره ابری در آسمان صافش پدیدار می گردد و باران های موسمی آن هم بیشتر در ناحیه یمن فرو می بارد؛ ولی بیشتر مناطق آن خشک و بی آب و گیاه است. در تمام جزیره العرب حتی یک رودخانه که در تمام سال جاری باشد وجود ندارد ولی خشک رودهایی هست که به هنگام جمع شدن آب باران، سیلابی در آنها به راه می افتد. مردم گاه بر این خشک رودها سد هایی می بندند و آب باران را برای رفع نیازهای خود تا چندی ذخیره می نمایند. بادهای شرقی غالباً در ناحیه شمالی جزیره لطیف و خنک است. اعراب این بادهای صبا می گویند. بادهای غربی، ابرهای باران را از دریای مدیترانه حمل می کنند و بادهای جنوبی در زمستان، باران زا و در تابستان سوزانند.

از جمله بادهای جنوبی، باد سموم است که در وقت معینی از سال می وزد و ناخوش ترین بادهای این سرزمین است. اعراب باد سموم را از

ص: ۱۲

بوی گوگردی اش می شناسند. این باد از وسط صحرا می وزد رطوبت هوا را می گیرد و بر هرچه می گذرد آن را تلف می کند.

سرزمین جزیره العرب به چند ناحیه تقسیم می شود: ناحیه یمن که مهد تمدن قدیم عرب بوده و از آن جمله است: حضر موت، سرزمین بازرگانان و عمان، دیار دریانوردان و از مشهورترین شهرهای یمن، نجران است و نیز صنعا شهر پارچه های زرکش و بُرد و شمشیر، و ظفار، شهر عطر و بخور و مآرب که به سدش شهرت دارد.

حجاز در شمال یمن، در ناحیه غربی جزیره واقع است. از شهرهای حجاز یکی مکه یا ام القری است. چاه زمزم و حجرالاسود در آنجاست و از اماکن معروف آن صفا و مروه و کوه ابوقیسیس و وادی منی و کوه عرفه است و از شهرهای دیگر آن یثرب (مدینه) است. تهامه در شمال یمن و جنوب حجاز بر ساحل دریای احمر واقع است. اما نجد از شمال به شام و از مشرق به عراق و از مغرب به حجاز محدود است. نجد به اسبان رهوار و هوای خوشش شهرت دارد. یمامه در جنوب نجد است و در جنوب شرقی آن بحرین، سرزمین خرما و صیدگاه های مروارید قرار دارد. بزرگ ترین ناحیه جزیره العرب صحرائی است در وسط آن شامل نفود، دهناء و ربع الخالی. سراسر این صحرا را ریگ های سفید یا سیاه پوشانیده است و چون باد بر آنها می وزد، تپه های ریگ پدید می آورد. گاه گاهی آسمان احسان می کند و بارانی (غیث) می بارد و بدویان با مواشی خود به طلب آب باران می روند و چون آب بخشکد و چراگاه ها و واحه ها از میان بروند، به جای دیگر کوچ می کنند.

بدوی و شتر و نخل و صحرا، هنرپیشگان نمایشنامه زندگی در بادیه هستند. اما شتر، سفینه صحرا است و موهبت خداوند. از اقسام شتر، بمیر است که بار می کشد و ذلول یا هجان که ویژه سواری است. شتر یار بدوی

است و بی او در صحرا زیستن نتواند. از گوشت و شیرش تغذیه می کند و با او به جایی می رود و از کرکش پارچه ای فراهم می کند تا خیمه خود را به پا کند. اما نخل ثمره اش دلپسندترین ثمره در بادیه است. خرما و شیر غذای اصلی بدوی است.

ب - اعراب از ملل سامی هستند که بیشتر تاریخ قدیمی شان از میان رفته است آنچه در دسترس ماست، نقوشی است که اخیراً در بلاد یمن کشف شده است و قدیمی ترین آن به قرن نهم یا هشتم پیش از میلاد می رسد از این مقدار اندک اطلاعی از زندگی صاحبان آن یعنی معینی ها، سبئی ها و حمیری ها بدست آمده است.

اعراب به دو دسته بزرگ بایده و باقیه تقسیم می شوند. اعراب بایده آنهایی هستند که آثارشان از بین رفته است، چون عاد و ثمود و طسم و جدیس و اعراب باقیه به دو دسته بزرگ تقسیم می شوند: قحطانیان و عدنانیان. قحطانیان را اعراب عاربه گویند؛ زیرا اعراب اصیل آنها هستند و نسب آنان به یعرب بن قحطان می رسد. قحطانیان مردم یمن باشند که معروف به اعراب جنوبی هستند. اما عدنانیان را اعراب مستعربه خوانند؛ آنها از بلاد مجاور جزیره العرب به آن سرزمین کوچ کرده اند و با مردم آنجا در آمیخته اند و عرب شده اند اینان نزاریان یا معدیان هستند که در بین، حجازیان یا نجدیان و نبطی ها و مردم تدمر نیز می باشند. (۱)

ص: ۱۴

۱ - اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اولاد اسماعیل ذبیح الله است و در واقع فرزند ابراهیم خلیل علیه السلام است از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «اذا بلغ نسبی الی عدنان فامسکوا»؛^(۱) یعنی هرگاه نسب من به عدنان رسید، از ذکر اجداد جلوتر خودداری کنید و همچنین فرموده است: «کذب النسابون قال الله تعالی و قرونا بین ذلک کثیراً»؛^(۲) یعنی نسب شناسان نادرست گفته اند، خداوند متعال فرموده است؛ جماعت های بسیاری را هلاک کرده ایم^(۳) به همین جهت در بیان اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله از جد بیستم وی یعنی عدنان شروع می کنیم.

عدنان پدر عرب عدنانی است که در تهامه، نجد، و حجاز تا شارف الشام و عراق مسکن داشته اند و آنان را عرب معدی، عرب نزاری، عرب مضری، عرب اسماعیل، اسماعیلیان، عرب شمالی، عرب متعزیه، عرب مستعربه، بنی اسماعیل، بنی مشرق، بنی قیدار و قیدار نیز می گویند، که نسب آنها به حضرت اسماعیل ذبیح می رسد. مادر فرزندان اسماعیل، رعله

ص: ۱۵

۱-۵. بحار الانوار، ج ۱۵ ص ۱۰۵.

۲-۶. بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۰۵، التنبیه والاشراف ص ۱۹۵ الجامع الصغیر، ج ۲ ص ۹۰.

۳-۷. سوره فرقان، آیه ۳۸.

دختر یکی از جرهمیان به نام مضاض بن عمرو جرهمی بود. قبیله جرهم از اعقاب جرهم بن قحطان بوده و از جنوب به شمال عربستان آمده بودند. عرب قحطانی را عرب عاربه و عرب جنوبی نیز می گویند و نسبشان به یعرب بن قحطان می رسد. پیش از عرب قحطانی، عرب بائده در عربستان سکونت داشته اند و قوم جنوبی عاد، قوم شمالی ثمود، اقوام طسم، جدیس و عمالقه از این دسته اند. پیامبران عاد و ثمود، هود و صالح اند که در قرآن مجید ذکر ایشان شده است. عدنان دو پسر داشت یکی معد و دیگری عکک، که بنی غافق از عکک پدید آمده اند. معد بن عدنان چهار پسر به نام های نزار، قضاعه، قنص و ایاد داشت. نزار بن معد سرور و بزرگ فرزندان پدرش بود و در مکه سکنی داشت و او چهار پسر به نام های مضر، ربیع، انمار و ایاد داشت و دو قبیله خشعم و بجیله از انمار به وجود آمده اند. مضر بن نزار دو پسر به نام های الیاس و عیلان داشت، مادرشان زنی از قبیله جرهم بود، مضر سرور فرزندان پدرش و مردی دانا و بخشنده بود و قبایل بنی ذبیان، بنی هلال و بنی ثقیف از مضر بن نزار منشعب شده اند. نابغه ذبیانی شاعر معروف عرب از قبیله بنی ذبیان و از قبیله بنی هلال است و سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیرالمؤمنین و حسنین و سجاد و باقرعلیهم السلام. پس از مضر بن نزار و الیاس فرزند مضر در میان قبایل، وسعت بزرگی یافت و او را سید العشیره، لقب دادند. وی سه پسر به نام های مدرکه، طبایخه و قمعه (عامر، عمرو، عمیر) داشت. قبایلی را که نسبشان به الیاس می رسد، بنی خندف گویند. قبیله های بنی تمیم، مزینه، رباب، خزاعه و اسلم از الیاس بن مضر منفصل شده اند. مدرکه بن الیاس نامش عامر و کنیه اش ابوالهذیل و ابو خزیمه بود. مدرکه چهار فرزند به نام های خزیمه، هذیل، حارثه و غالب داشت نسب قبیله هذیل و عبدالله بن مسعود، صحابی معروف به

مدرکه بن الیاس می رسد. پس از مدرکه فرزند وی خزیمه بن مدرکه بر عرب حکومت یافت و او چهار پسر به نام های کنانه، اسد، اسده، وهون داشت نسبت قبیلہ بنی اسد و قاره؛ یعنی بنی هون بن خزیمه و زینب، دختر جحش بن رئاب و برادرانش عبدالله و عییدالله فرزندان امیمه دختر عبدالمطلب به خزیمه بن مدرکه می رسد پس از خزیمه فرزند وی کنانه بن خزیمه برتری یافت. قبایل بنی لیث و بنی عامر از کنانه بن خزیمه ریشه گرفتند. فرزندان کنانه عبارتند از: نضر و مالک و عبد مناه. پس از کنانه، نضر بن کنانه فرزند وی بود که برتری یافت و فرزندان مالک و یخلد و صلت و کنیه اش ابوالصلت بوده است یعقوبی می گوید: نضر بن کنانه اول کسی است که قریش نامیده شد و وجه تسمیه آن را چنین گفته اند که او را به خاطر پاکدامنی (تقرش) و بلند همتی که داشت قریش گفته اند و به قولی چون دارا بود و به قولی دیگر مادرش او را قریش نامید که اسم مصغر قرش است که جانوری دریایی است پس کسی که از فرزندان نضر بن کنانه نباشد قریشی نیست و به قولی دیگر قریش را برای آن قریش گفته اند که پس از پراکندگی، فراهم شده اند و تقرش هم به معنی تجمع آمده است (۱) پس از نضر فرزندش مالک است که پسر مالک، فھر می باشد و فرزندان فھر بن مالک عبارتند: از غالب، محارب، حارث، اسد و دختری به نام جندله. پس از فھر، غالب، پسر وی برتری یافت و فرزندان وی عبارتند از: لوی و تیم الادرم و فرزندان تیم بن غالب به بنوادرم بن غالب معروف شده اند پس از غالب، فرزند وی لوی برتری یافت و فرزندان وی کعب، عامر، سامه، عوف و خزیمه می باشند که نسب قبیلہ بنی عامر بن لوی به عامر می رسد؛ پس از لوی نوبت کعب است که از همه فرزندان پدرش بزرگوارتر

ص: ۱۷

و ارجمندتر بود وی اولین کسی است که در خطبه اش «امّا بعد» گفت و روز جمعه را که پیش از آن عرب آن را عروبه می نامید، جمعه نامید. او مردم را در روز جمعه جمع کرد و برای آنان سخنرانی نمود. با وفات کعب، قریش روز مرگ او را مبدأ تاریخ خود قرار داد که تا عام الفیل باقی بود. پس از کعب نوبت مرّه بن کعب است و فرزندان وی عبارتند از: کلاب، تیم و یقظه است. نسب طایفه بنی مخزوم به یقظه و نسب طایفه بنی تیم به تیم بن مره می رسد پس از مره پسرش کلاب برتری یافت که پدر یک دختر و دو پسر به نام های قصی و زهره است. نسب بنی زهره از جمله آمنه مادر بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله به زهره بن کلاب می رسد، پس از کلاب فرزند وی قصّی بن کلاب امور کعبه و مکه را به دست گرفت و دست خزاعه را کوتاه کرد و قوم خود را در مکه فراهم آورد قریش او را مجّمع نامند، چرا که حجابت (کلیدداری خانه خدا) و رفادت (پذیرایی از حاجیان) و سقاییت (آب دادن به حاجیان) و ندوه (اجتماع برای مشورت) و لواء (بستن لواء برای سپاهی که به خارج مکه می رفت) را به دست آورد. شاعر عرب حدّافه بن نصر درباره وی گوید: «ابوکم قصی کان یدعی مجّمعاً به جمّع الله القبایل من فھر». پدر شما قصی است که مجّمع خوانده می شد خداوند به وسیله او همه قبایل فھر را فراهم ساخت کار قصی به جایی رسید که قریش در زمان حیات و پس از مرگ وی کارهای او را چون حکم دینی واجب الاطاعه می دانستند قصی نخستین کسی است که قریش را به عزت و سربلندی رساند و آنها را از جاهای پراکنده در وادی مکه جمع نمود و نزدیک کعبه جای داد. قصی، مناصب را در میان فرزندان خویش تقسیم کرد: آب دادن را به عبد عناف، دارالندوه را به عبدالدار و پذیرایی از حاجیان را به

عبد العزی و دو کنار وادی را به عبد قصى وا گذاشت. (۱) قریش به جهت بزرگواری قصى، مرگ وی را مبدأ تاریخ قرار دادند و چون عام الفیل پیش آمد و سال مشهوری بود آن را مبدأ تاریخ دانستند و در نهایت سال میلاد رسول خداصلی الله علیه و آله آغاز تاریخ آنها گردید. شهرستانی می نویسد که قصى از پرستش جز خدا که بت ها باشند، نهی می کرد. (۲) پس از قصى فرزند او عبد مناف برتری یافت و فرزندانش عبارتند از: هاشم، عبد شمس، مطلب، نوفل، ابو عمرو و شش دختر، کنیه عبد مناف ابو عبد شمس و نامش مغیره است و او را قمر البطحاء می گفتند: چنانکه عبدالله بن عبدالمطلب را قمر حرم و عباس بن علی را قمر بنی هاشم گفته اند. نسب بنی عبد شمس از جمله بنی امیه و بنی مطلب و بنی نوفل به عبد مناف می رسد. پس از عبد مناف هاشم پسر وی سروری یافت. مادرش عاتکه دختر مره بن هلال بن فالج است و فرزندان وی عبدالمطلب، اسد، ابو صیفی، نضله، و پنج دختر است.

کنیه اش ابونضله و نامش عمرو و معروف به عمروالعلی است و القاب وی هاشم و قمر و زاد الزاکب بود (۳) هاشم نخستین کسی بود که دو سفر تجاری یکی در زمستان و دیگری در تابستان یعنی دو رحله شتاء و صیف را برای قریش برقرار کرد، سفر تابستانی به حبشه و سفر زمستانی به شام یا سفری در زمستان به یمن و عراق و در تابستان به شام و فلسطین (۴) نسب بنی هاشم عموماً به هاشم بن عبد مناف می رسد و مادر امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه دختر اسد بن هاشم است. هاشم در یکی از سفرهای شام در غزه وفات کرد پس از هاشم، عبدالمطلب بن هاشم سروری یافت فرزندان وی

ص: ۱۹

۱- ۹. تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۴۱، چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه.ق.

۲- ۱۰. الملل والنحل، ج ۲، ص ۳۳۲ و ۳۳۳.

۳- ۱۱. عمده الطالب ص ۲۵.

۴- ۱۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۰۲ و ۲۱۰، چاپ عیسی البابی ۱۹۶۲ و بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۳ چاپ علوی و آخوندی.

عباس، حمزه، عبدالله، ابوطالب، زبیر، حارث، حنّجل، مقدّم، ضرار، ابولهّب، قُشم و شش دختر می باشند. کنیه عبدالمطلب ابوالحارث و نامش شبیه الحمد و نام اوّلش عامر بوده است. نسب ائمه معصومین علیهم السلام و همه طالبیان یعنی بنی علی و بنی جعفر و بنی عقیل که انسابشان در کتاب عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب تألیف جمال الدین احمد بن علی حسینی معروف به ابن عذبه و شرح فداکاری آنان که در کتاب مقاتل الطالبین تألیف ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی آمده است، به ابوطالب بن عبدالمطلب و نسب بنی العباس شامل ۳۷ نفر از خلفای عباسی عراق (۱۳۲ - ۶۵۶ هجری) به عباس بن عبدالمطلب و نسب ۱۷ نفر از خلفای فاطمی مصر (۶۵۹ - ۹۲۳ ه.ق) به سی و پنجمین خلیفه عباسی عراق یعنی الظاهر بالله (۶۲۳ - ۶۲۲ ه.ق) می رسد لازم به ذکر است که هاشم در یکی از سفرهای خود به مدینه با سلمی دختر عمرو خزرجی ازدواج کرد و عبدالمطلب از وی تولد یافت حین فوت هاشم، عبدالمطلب نزد مادرش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود. مطلب بن عبد مناف بعد از برادرش هاشم امر مکه را به دست گرفت و او را با خود به مکه آورد و چون او را در ردیف خویش سوار کرده بود مردم بی خبر از حقیقت امر گفتند مطلب بنده ای خریده است اما مطلب می گفت وای بر شما این پسر برادرم هاشم است از آن روز برای او نام عبدالمطلب معروف گشت و نام اصلی وی که شبیه یا شبیه الحمد بود از یاد رفت. پس از فوت مطلب در رَدمان یمن، عبدالمطلب در مکه به سروری رسید و قریش هم سروری وی را پذیرفتند حمله ابرهه و جنگجویان حبشی از یمن به مکه در دوره عبدالمطلب اتفاق افتاد آنان می خواستند حجاز را مانند یمن به دست آورند و کیش مسیحی را در آن رواج دهند عبدالمطلب به مردم گفت مکه را وانهند و به کوه ها روند و خود

عبدالْمَطْلَب در مکه ماند و نزد کعبه دعا می کرد تا خداوند چنانچه در قرآن مجید (سوره فیل) آمده است اصحاب فیل را با مرغانی که آنان را با گل سفت می زدند درهم کوبید. گویند وقتی از ابرهه شتران خود را که غارت شده بود طلب کرد ابرهه گفت: گمان کردم آمده ای درباره مکه و این خانه (کعبه) با من صحبت کنی عبدالْمَطْلَب گفت: من راجع به مال خود با تو سخن می گویم، خانه را هم صاحبی است که اگر بخواهد آن را حمایت خواهد کرد. ابن اثیر می نویسد: عبدالْمَطْلَب نخستین کسی بود که در کوه حرا به اعتکاف پرداخت و چون ماه رمضان می رسید به کوه حرا می رفت و در تمام ماه بینوایان را اطعام می کرد و در صد و بیست سالگی وفات یافت. (۱)

۲- پدر رسول خداصلی الله علیه وآله

پدر بزرگوار آن حضرت عبدالله بن عبدالْمَطْلَب است که مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است که یکی از پنج فاطمه ای است که در نسب رسول خداصلی الله علیه وآله می باشند. ابوطالب و زبیر بن عبدالْمَطْلَب و پنج نفر از دختران عبدالْمَطْلَب به جز صفیه مادر زبیر از همین بانو تولد یافته اند. کنیه عبدالله را ابوقُشَم و ابو محمّد و ابو احمد و لقبش را ذبیح نوشته اند پدر رسول خداصلی الله علیه وآله در سن بیست و پنج سالگی در مدینه نزد دایی های پدرش بین طایفه بنی النجار در خانه ای معروف به دارالنابغه وفات کرد و در همان خانه نیز دفن شد. (۲) به قول مشهور وفات وی پیش از میلاد رسول خداصلی الله علیه وآله روی داد اما یعقوبی همین قول مشهور را خلاف اجماع دانسته و به موجب روایتی از جعفر بن محمّدعلیهم السلام وفات او را دو ماه پس از ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله دانسته است صاحب اصول کافی نیز همین قول را اختیار کرده است. (۳) یعقوبی قول

ص: ۲۱

۱- ۱۳. الکامل، ج ۲ ص ۹.

۲- ۱۴. الکامل ابن اثیر، ج ۲ ص ۲۳.

۳- ۱۵. اصول کافی، ج ۱ ص ۴۳۹.

یک سال پس از میلاد را هم از کسانی نقل کرده است و قول ۲۸ ماه پس از میلاد و یا هفت ماه پس از میلاد هم نقل شده است (۱) به علاوه مسعودی قول یک ماه پس از میلاد و سال دوم میلاد را نیز نقل کرده است (۲) به قول واقدی از عبدالله کنیزی به نام ام ایمن و پنج شتر و یک گله گوسفند و به قول ابن اثیر شمشیری کهن و پولی نیز به جای ماند که رسول خداصلی الله علیه و آله آنها را به ارث برد (۳) بنا بر آنچه در اجداد رسول گرامی اسلام ذکر شد می توان اجداد وی را تا عدنان چنین ذکر کرد: محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن نزار بن معد بن عدنان علیهما السلام.

۳- مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله

آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب است که ده سال و به قولی ده سال و اندی پس از واقعه حفر زمزم و یک سال پس از آنکه عبدالمطلب برای آزادی عبدالله از کشته شدن صد شتر فدیّه داد به ازدواج عبدالله در آمد و شش سال و سه ماه پس از ولادت رسول خداصلی الله علیه و آله و به قول محدث کلینی (۴) چهارسال در سفری که فرزندخویش را به مدینه برده بود تا خویشان مادری وی یعنی بنی عدی بن النجار او را ببینند، هنگام بازگشتن به مکه در سی سالگی در ابواء وفات کرد و همانجا دفن شد علامه مجلسی می گوید: شیعه امامیه بر ایمان ابوطالب و آمنه دختر وهب و عبدالله بن عبدالمطلب و اجداد رسول خداصلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام اجماع دارند (۵).

ص: ۲۲

۱- ۱۶. اسدالغابه، ج ۱ ص ۱۲ و بحار ج، ۱۲۵، ۱۵.

۲- ۱۷. التنبیه و الاشراف ص ۱۹۶.

۳- ۱۸. بحار، ج ۱۵ ص ۱۲۵، ج اسدالغابه، ج ۱ ص ۱۴.

۴- ۱۹. کافی، ج ۱ ص ۴۳۹.

۵- ۲۰. مرآت العقول، ج ۱ جزء ۳ ص ۳۶۴ سال ۱۳۲۱.

در تاریخ ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله اختلاف است. مشهور شیعه هفدهم و مشهور اهل سنت دوازدهم ربیع الاول را روز ولادت آن حضرت می دانند. ابن اسحاق روایت می کند که آمنه دختر وهب مادر رسول خداصلی الله علیه وآله می گفت که چون به رسول خداصلی الله علیه وآله باردار شدم به من گفته شد: همانا توبه سرور این امت باردار شده ای پس هرگاه تولد یافت بگو اعیذه بالواحد من شر کل حاسد یعنی او را از شر هر حسد برنده ای به خدای یکتا پناه می دهم. پس او را محمد به نام. چون رسول خداصلی الله علیه وآله تولد یافت آمنه نزد جدش عبدالمطلب پیام فرستاد که برای تو پسری تولد یافته است بیا و او را ببین، عبدالمطلب آمد و فرزند خویش را دید و آمنه آنچه را در زمان بارداری درباره نامگذاری وی دیده و شنیده بود به عبدالمطلب بازگفت، عبدالمطلب او را برگرفت و به درون کعبه برد و برای وی به دعا دست برداشت و خداوند را بر موهبتی که او را ارزانی داشته سپاس گفت. آنگاه او را نزد مادرش باز آورد و به وی سپرد و برای رسول خداصلی الله علیه وآله در جستجوی دایه بر آمد. (۱) در هنگام ولادت حضرت رسول حوادثی هم به هم رسید، از جمله ایوان کسری لرزید و سیزده یا چهارده کنگره آن فرو ریخت (۲) دریاچه ساوه فرو نشست، آتشکده های فارس خاموش شد و بت ها همگی به رو در افتاد (۳) کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فاطمه دختر اسد برای مژده میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله نزد شوهرش ابوطالب آمد، پس ابوطالب گفت: سی سال دیگر صبر کن که تو را به فرزندى مانند وی جز در پیامبری مژده می دهم. (۴)

ص: ۲۳

-
- ۱- ۲۱. سیره النبی ج ۱ ص ۱۷۲.
 - ۲- ۲۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸ چاپ بیروت ۱۳۷۹ هجری قمری.
 - ۳- ۲۳. بحار، ج ۱۵، ص ۲۵۷، ۲۶۲ و ۲۶۶؛ امالی صدوق، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ اکمال الدین، ص ۱۱۲، ج ۱۱۳ و ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۹.
 - ۴- ۲۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۲؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۶۳؛ معانی الاخبار، ص ۱۱۴.

۵- دوران شیرخوارگی و کودکی پیامبر صلی الله علیه وآله

رسول خدا صلی الله علیه وآله هفت روز از مادر خود آمنه شیر خورد(۱) و روز هفتم ولادت، عبدالمطلب قوچی برای وی عقیقه کرد و او را محمد نامید تا در آسمان و زمین ستوده باشد سپس کنیز ابولهب که ثویبه نام داشت و پیش از این حمزه بن عبدالمطلب را شیر داده بود با شیری که به پسرش مسروح می داد چند روزی رسول خدا را شیر داد وی پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز ابوسلمه بن عبدالاسد مخزومی شوهر ام سلمه و پسر عموی رسول خدا را شیر داد.(۲) به گفته یعقوبی ثویبه جعفر بن ابی طالب را نیز شیر داده است(۳) در اسلام ثویبه اختلاف است و جز ابن منده کسی به اسلام او تصریح نکرده است.(۴) پس از وی سعادت شیردادن به رسول خدا صلی الله علیه وآله نصیب زنی از قبیله بنی سعد بن بکر بن هوازن به نام حلیمه دختر ابو ذؤیب عبدالله بن حارث و همسر حارث بن عبدالعزی بن رفاعه سعدی گردید حلیمه عموزاده پیامبر ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب را نیز با شیری که به پسرش عبدالله می داد شیر داد لذا عبدالله برادر رضاعی و دو خواهرش انیسه و شیما (خدامه) خواهران رضاعی رسول خدا بودند.(۵) حلیمه دو سال تمام رسول خدا صلی الله علیه وآله را شیر داد و درد و سالگی او را از شیر باز گرفت. مقریزی می نویسد که مادر رضاعی حمزه بن عبدالمطلب نیز به رسول خدا شیر داده لذا حمزه از دو جهت برادر رضاعی رسول خدا است یکی از جهت ثویبه و دیگری از جهت زن شیرده سعیده(۶) به قول بعضی رسول خدا صلی الله علیه وآله از

ص: ۲۴

- ۱- ۲۵. امتاع الاسماع، ص ۵.
- ۲- ۲۶. اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۵؛ چاپ افست اسماعیلیان.
- ۳- ۲۷. ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۳۶۲.
- ۴- ۲۸. اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۱۴.
- ۵- ۲۹. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۰؛ چاپ مصطفی الحلبي سال ۱۳۵۵ هجری.
- ۶- ۳۰. امتاع الاسماع، ص ۶.

هشت زن و به قولی دیگر از ده زن شیرخورده است (۱) و بنابر قولی عثمان بن مظعون هم برادر رضاعی رسول خداصلی الله علیه و آله بوده است. (۲)

رسول خداصلی الله علیه و آله حدود چهار سال نزد حلیمه در میان قبیله بنی سعد اقامت داشت و در سال پنجم ولادت آن حضرت، حلیمه او را به مادرش بازگرداند (۳) قبیله بنی سعد از برکت رسول خداصلی الله علیه و آله در وسعت و نعمت شدند و کرامت ها مشاهده کردند که در کتب حدیث و تاریخ ثبت شده است ابن اسحاق روایت می کند که رسول خداصلی الله علیه و آله می گفت:

«انا اعربکم، انا قرشی و استرضعت فی بنی سعدبن بکر»، من از همه شما فصحیح ترم چه که هم قرشی ام و هم در قبیله بنی سعد بن بکر شیر خورده ام (۴) در سال هفتم ولادت که رسول خداصلی الله علیه و آله شش ساله بود مادرش آمنه وی را برای دیدن دایی هایش به مدینه برد و هنگام بازگشت به مکه در ابواء در گذشت و همانجا به خاک سپرده شد و آنگاه ام ایمن رسول خدا را با خود به مکه آورد که کیفیت این سفر در طبقات ابن سعد آمده است. (۵) سپس عبدالمطلب رسول خداصلی الله علیه و آله را سرپرستی می کرد و آن قدر رسول خدا در نزد وی عزیز بود که گاه بر مسند عبدالمطلب می نشست و چون عموهای او می خواستند او را بردارند عبدالمطلب می گفت: «دعوا ابنی فوالله ان له شأنًا» (۶) پسر مرا رها کنید به خدا قسم که او را مقامی است ارجمند. رسول خداصلی الله علیه و آله هشت ساله بود که عبدالمطلب وفات یافت و در حجرون

ص: ۲۵

۱- ۳۱. انسان العیون، ج ۱، ص ۱۰۰ - ۱۰۸.

۲- ۳۲. منتخب التواریخ، ص ۴؛ به نقل از ناسخ التواریخ.

۳- ۳۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۸۵؛ چاپ بیروت ۱۳۸۵ هجری.

۴- ۳۴. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۶؛ چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ هجری.

۵- ۳۵. ج ۱ ص ۱۱۶ چاپ بیروت ۱۳۸۰ هجری.

۶- ۳۶. ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۵۲.

مکه به خاک سپرده شد. عبدالمطلب سرپرستی رسول خدا را به فرزند خویش ابوطالب که با عبدالله پدر رسول خداصلی الله علیه و آله از یک مادر بودند وا گذاشت ابوطالب در عین ناداری برای رسول خدا بهترین سرپرست بود علی بن طالب می گوید: ابی ساد فقیراً و ماساد فقیر قبله، پدرم در عین ناداری سروری کرد و پیش از او هیچ فقیری سروری نیافت.

فاطمه دختر اسد بن هاشم و همسر ابوطالب و مادر همه فرزندان، رسول خدا را پرورش داد. رسول خداصلی الله علیه و آله در روز وفات فاطمه گفت: «الیوم ماتت امی»، امروز مادرم وفات کرد آنگاه او را در پیراهن خویش کفن کرد و در قبرش فرود آمد و در لحد او خوابید و چون به او گفته شد ای رسول خداصلی الله علیه و آله برای فاطمه سخت بی تاب گشته ای؟ گفت: «انها کانت امی اذکانت لتجیع صبیانها و تشبعنی و تشعشهم و تدهنی و کانت امی»، او به راستی مادرم بود چه کودکان خود را گرسنه می داشت و مرا سیر می کرد و آنان را گردآلود می گذاشت و مرا شسته و آراسته می داشت راستی که مادرم بود. (۱)

۶ - سفرهای پیامبر صلی الله علیه و آله تا قبل از ازدواج آن حضرت

رسول خداصلی الله علیه و آله دوازده ساله و به قول مقریزی دوازده سال و دو ماه و ده روز (۲) یا نه ساله (۳) و به قول مسعودی سیزده ساله (۴) بود که همراه عموی خود ابوطالب که با کاروان قریش برای تجارت به شام می رفت، رهسپار شام شد. این سفر در دهم ربیع الاول سال سیزدهم واقعه فیل، اتفاق افتاد (۵) و چون کاروان به بصری رسید راهبی به نام بحیری از قبیلہ عبدالقیس و از دانایان کیش

ص: ۲۶

۱- ۳۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۵؛ چاپ بیروت ۱۳۸۵ هجری.

۲- ۳۸. امتاع الاسماع، ص ۸.

۳- ۳۹. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۴- ۴۰. مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۷۵؛ چاپ بیروت ۱۳۸۵.

۵- ۴۱. امتاع الاسماع، ص ۸.

مسیحی از روی آثار و علائم، رسول خدا را شناخت و از نبوت آینده وی خبر داد و ابوطالب را به مراقبت و نگهداری اوسفارش کرد.^(۱) سفر دوم رسول خداصلی الله علیه وآله زمانی بود که خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی که زنی تجارت پیشه بود و از راستگویی و امانت و مکارم اخلاق رسول خداصلی الله علیه وآله خبر یافت، به آن حضرت پیشنهاد کرد که با سرمایه وی و همراه غلام وی میسره برای تجارت رهسپار شام شود رسول خداصلی الله علیه وآله پذیرفت. این سفر چهار سال و نه ماه و شش روز پس از فجار چهارم روی داد^(۲) و رسول خداصلی الله علیه وآله در شانزدهم ذی الحجه سال بیست و پنجم واقعه فیل در بیست و پنج سالگی از مکه بیرون رفت و چون به بصری رسید نسطور راهب وی را دید و میسره را به پیامبری او مژده داد و میسره نیز از آن حضرت کراماتی دید که حین بازگشت به مکه برای خدیجه نقل کرد.

۷- حوادث مهم دوران جوانی رسول خداصلی الله علیه وآله تا بعثت

در ترتیب وقوع این حوادث کم و بیش اختلاف است و مسعودی ترتیب و فاصله تاریخی آنها را چنین گفته است: میان میلاد رسول خداصلی الله علیه وآله که در عام الفیل بوده است و عام الفجار بیست سال فاصله شد، پیمان حلف الفضول پس از بازگشت قریش از فجار بسته شد، چهار سال و سه ماه و شش روز بعد از فجار چهارم رسول خدا برای خدیجه رهسپار سفر بازرگانی شام شد. دو ماه و بیست و چهار روز بعد با خدیجه ازدواج کرد، ده سال بعد یعنی پانزده سال بعد از فجار چهارم در تجدید بنای کعبه حجرالاسود را به جای خویش نهاد، از بنای کعبه تا بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله پنج سال فاصله شد.^(۳) اما حادثه فجار، چنان بود که در جوانی رسول خداصلی الله علیه وآله جنگ فجار میان قریش

ص: ۲۷

۱- ۴۲. سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۹۱ و معارف ابن قتیبه ص ۵۸ و مروج الذهب ج ۱ ص ۸۹.

۲- ۴۳. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۷۸.

۳- ۴۴. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۷۴-۲۸۰.

و بنی کنانه و بنی اسد بن خزیمه از طرفی و بنی قیس بن عیلان از طرف دیگر روی داد از آن جهت که نعمان بن منذر پادشاه حیره کاروانی را با بار پارچه و مشک به بازار عکاظ فرستاد و عروه رخال از بنی هوازن حفاظت آن را به عهده گرفت و همراه کاروان رهسپار شد براض بن قیس از بنی کنانه نیز به منظور کشتن وی رهسپار گردید و در زمان مناسب بر او تاخت و او را کشت و به خیبر گریخت و پنهان شد و چون این قتل در ماه حرام بود فجار نامیده شد. ایام فجار که همه در میان قریش و همراهانشان از بنی کنانه و قیس عیلان روی داده چهار فجار است:

۱ - فجارالرجل یا فجار بدر بن معشر غفاری.

۲- فجار قرد.

۳- فجار مرأه.

۴ - فجاربراض (جایی است نزدیک مکه).^(۱)

روزهای فجار چهارم که جنگ هایی در آن روی داد عبارت است از یوم نخله، یوم شمطه، یوم عبلاء، یوم عکاظ، یوم الحریره^(۲) باری پس از مخفی شدن براض بن قیس، قریش که در بازار عکاظ فراهم شده بودند با رسیدن این خبر پیش از آنکه بنی قیس از این پیشامد با خبر شوند بی درنگ راه مکه را در پیش گرفتند، اما چون قبیله هوازن خبر یافتند، در پی قریش شتافتند و پیش از آنکه وارد حرم شوند بر آنان تاخته و جنگ سختی میان ایشان در گرفت تا شب رسید و قریش وارد حرم شدند و هوازن دست از جنگ کشیدند سپس چند دفعه بی آنکه همه زیر فرمان یک رئیس باشند میان آنان نبرد روی داد و هر قبیله ای از قریش و کنانه رئیسی از خودشان و نیز هر

ص: ۲۸

۱- ۴۵. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۷۷- ۲۷۸ والتنبیه والاشراف ص ۱۷۹.

۲- ۴۶. ایام العرب فی الجاهلیه ص ۳۲۲-۳۴۱.

قبیله ای از قیس رئیسی از خودشان داشتند. یعقوبی می گوید در ماه رجب که نزد آنان حرام بود و در آن خونریزی نمی کردند جنگیدند و بدین جهت فجار نامیده شد چه در ماه حرام فجوری (گناهی بزرگ) مرتکب شدند(۱) از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت شده است که درباره فجار گفت: «قد حضرته مع عمومته و رمیت فیه باسهم و ما احب انی لم اکن فعلت» یعنی همراه عموهای خویش در آن حاضر شدم و چند تیر هم انداختم و دوست هم ندارم که نکرده باشم. رسول خداصلی الله علیه وآله بیست ساله بود که در فجار شرکت کرد(۲) و جز یوم نخله در باقی روزها حاضر بود(۳) اما ابن اثیر می گوید همراه عموهای خویش در حرب الفجار در یوم نخله که از بزرگ ترین جنگ های فجار بود حضور یافت و به آنها تیر می داد و اثاثشان را نگه می داشت و به قولی در یوم شمطه نیز حاضر شد(۴) و جنگ فجار در ماه شوال به پایان رسید(۵) حادثه شایان توجه دیگر حلف الفضول است که پس از بازگشت قریش از جنگ فجار که در ماه شوال به اتمام رسید در ماه ذی القعدة همان سال پیمانی به نام حلف الفضول که آن را بهترین پیمان قریش دانسته اند، به این شرح در میان چند طایفه از قریش بسته شد که مردی از بنی زبید کالایی به عاص بن وائل سهمی فروخت عاص کالا را تحویل گرفته بود و بهای آن را نمی داد. مرد زبیدی ناچار بالای کوه ابوقیس رفت و فریاد برآورد که ای مردان قریش به داد ستمدیده ای دور از طایفه و کسان خویش برسید که در داخل شهر مکه کالای او را به ستم می برند همانا احترام کسی را سزا است که خود در بزرگواری تمام باشد و دو جامه فریبکار را احترامی نیست (یا للرجال

ص: ۲۹

۱- ۴۷. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۳۷۰.

۲- ۴۸. الطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۲۸، التنبیه والاشراف ص ۱۷۸.

۳- ۴۹. امتاع الاسماع ص ۹.

۴- ۵۰. اسد الغابه ج ۱ ص ۱۶.

۵- ۵۱. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۷۶.

لمظلوم بضاعته - بيطن مکه نائی الحی و النفر - ان الحرام لمن تمت حرامته - و لا حرام لثوبی لابس الغدر) پس بنی هاشم و بنی مطلب بن عبدمناف و بنی زهره بن کلاب و بنی تمیم بن مره و بنی حارث بن فهر در خانه عبدالله بن جدعان تیمی جمع شدند و پیمان بستند که برای یاری هر ستمدیده و گرفتن حق وی همداستان باشند و اجازه ندهند که در مکه بر احدی ستم شود در نتیجه حق زبیدی را از عاص بن وائل گرفتند و نیز دختری را که نئیه بن حجاج از مرد خثعمی بازور گرفته بود از وی پس گرفتند (۱) رسول خداصلی الله علیه و آله بیست ساله (۲) و به قول یعقوبی از بیست سال گذشته بود (۳) که در حلف الفضول شرکت کرد. از رسول خداصلی الله علیه و آله روایت شده است که پس از بعثت و هجرت به مدینه گفت: لقد شهدت حلفاً فی دار عبدالله بن جدعان لودعیت الی مثله لأجبت و مازاده الاسلام تشدیداً یعنی در سرای عبدالله بن جدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت می شدم اجابت می کردم و اسلام جز استحکام، چیزی بر آن نیفزوده است. (۴)

۸ - ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله

پس از آنکه میسره غلام خدیجه بعد از سفر شام فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله را برای خدیجه بیان کرد آن بانوی بزرگوار در پی رسول خدا فرستاد و علاقمندی خویش را برای ازدواج با وی اظهار نمود. رسول خداصلی الله علیه و آله هم با عموهای خویش مشورت کرد و با عموی خود حمزه بن عبدالمطلب نزد خویلد بن اسد بن عبد العزی رفت و خدیجه را خواستگاری کرد (۵) برخی گفته اند که خویلد پیش از فجار مرده بود (۶)

ص: ۳۰

۱- ۵۲. انسان العیون ج ۱ ص ۱۵۷.

۲- ۵۳. الطبقات الکبری، ج ۱ ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳- ۵۴. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۳۷۱-۳۷۳.

۴- ۵۵. التنبیه والاشراف ص ۱۷۹ و ۱۸۰ والطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۲۹ و ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۳۷۳.

۵- ۵۶. سیره النبی ج ۱ ص ۲۰۵.

۶- ۵۷. تاریخ یعقوبی ص ۳۷۶.

و عموی خدیجه عمرو بن اسد وی را به رسول خداصلی الله علیه وآله تزویج کرد. واقدی این قول را صحیح دانسته است(۱). مختار یعقوبی نیز همین قول است.(۲) تاریخ ازدواج دو ماه و بیست و پنج روز پس از بازگشت رسول خدا از سفر شام بود(۳) و رسول خداصلی الله علیه وآله بیست شتر جوان مهر داد(۴) و خطبه عقد را ابوطالب ایراد کرد(۵) و دیگر عموهای رسول خداصلی الله علیه وآله نیز حاضر بودند پس چون خطبه ابوطالب به انجام رسید به روایتی ورقه بن نوفل بن اسد عموزاده خدیجه نیز خطبه ای ایراد کرد و خدیجه را به چهارصد دینار به عقد رسول خداصلی الله علیه وآله درآورد و قریش را بر آن شاهد گرفت و آنگاه که خطبه وی به پایان رسید ابوطالب گفت میل دارم عموی خدیجه هم در این امر با تو شرکت نماید پس عمرو بن اسد نیز گفتار ورقه را تکرار کرد و گروه قریش را بر آن گواه گرفت(۶) لازم به ذکر است که خدیجه پانزده سال پیش از واقعه فیل تولد یافت(۷) مادرش فاطمه دختر زائده بن اصم از بنی معیص ابن عامر بن لوی بود وی نخست به ازدواج ابو هاله تمیمی از بنی اسید بن عمرو بن تمیم حلیف بنی عبدالدار درآمد و از وی هند بن ابی هاله ریب رسول خدا را آورد که برای امام حسن علیه السلام شمایل رسول خدا را توصیف کرد(۸) هند در جنگ بدر و به قولی در جنگ احد حضور داشت و در روز جمل همراه علی بود و به شهادت رسید خدیجه بعد از ابی هاله به ازدواج عتیق بن عائذ که در اسد الغابه به نام عمر بن عبدالله بن عمر بن مخزوم

ص: ۳۱

-
- ۱- ۵۸. الکامل ج ۱ ص ۲۵.
 - ۲- ۵۹. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۳۷۵.
 - ۳- ۶۰. امتاع الاسماع ص ۹.
 - ۴- ۶۱. سیره النبی ج ۱ ص ۲۰۶.
 - ۵- ۶۲. بحار ج ۱۶ ص ۵ و ۱۶.
 - ۶- ۶۳. بحار، ج ۱۶ ص ۳، ج ۸۱.
 - ۷- ۶۴. الطبقات الکبری، ج ۱ ص ۱۳۲.
 - ۸- ۶۵. بحار ج ۶ ص ۱۳۳ و مکارم الاخلاق ص ۶- ۷ و معانی الاخبار صدوق ص ۷۹.

خوانده شده در آمد و از وی دختری به نام هند آورد(۱) ام المؤمنین خدیجه در چهل سالگی به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و همه فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله جز ابراهیم از وی تولد یافتند. خدیجه را در جاهلیت طاهره می گفتند و او اولین زنی است که به نکاح رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و به اجماع مسلمین نخستین کسی است از زنان که به رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان آورد و احدی از مسلمین بروی تقدم نیافت آن بانوی گرامی حدود بیست و پنج سال با رسول خداصلی الله علیه وآله زندگی کرد و در سال دهم بعثت در شصت و پنج سالگی به فاصله یک سال و شش ماه پس از بیرون آمدن بنی هاشم از شعب ابی طالب و ابطال صحیفه قریش وفات کرد(۲) پس از خدیجه، پیامبر با سوده دختر زمه بن قیس که شوهرش سکران بن عمرو پیش از هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله در مکه وفات یافت، ازدواج نمود. سوده در سال آخر خلافت عمر و یا در سال ۵۴ وفات کرد(۳) دیگر همسر رسول خداصلی الله علیه وآله عایشه دختر ابوبکر (عبدالله) بن ابی قحافه (عثمان) است که در مکه و در هفت سالگی به عقد رسول خدا در آمد و در سال ۵۷ یا ۵۸ هجری وفات کرد(۴) دیگر همسر آن حضرت صلی الله علیه وآله حفصه دختر عمر بن خطاب است که قبلاً زن خنیس بن حذافه سهمی بود که در اثر زخمی که در احد در رکاب پیامبر صلی الله علیه وآله بر وی وارد شد وفات کرد و حفصه پس از عایشه، در سال سوم هجرت به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و در سال ۴۱ یا ۴۵ و به قولی سال ۲۷ هجرت وفات یافت(۵) دیگر همسر رسول خداصلی الله علیه وآله زینب دختر خزیمه بن حارث بود که او را ام المساکین می گفتند که با شهادت شوهرش (عبدالله بن جحش اسدی)

ص: ۳۲

۱- ۶۶. اسدالغابه ج ۵ ص ۷۱، ۴۳۴.

۲- ۶۷. التنبیه والاشراف ص ۲۰۰.

۳- ۶۸. اصابه، ج ۴ ص ۳۳۹ شماره ۶۰۶.

۴- ۶۹. اسدالغابه ج ۵ ص ۵۰۴.

۵- ۷۰. اسدالغابه ج ۵ ص ۴۲۶.

در جنگ احد بعد از حفصه به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و پس از دو یا سه ماه، در حیات رسول خداصلی الله علیه وآله وفات یافت امّ حبیبه رمله دختر ابوسفیان دیگر همسر رسول خدا است که با عیدالله بن جحش مسلمان شد و به حبشه هجرت کرد و عیدالله در حبشه نصرانی شد و وفات نمود.

امّ حبیبه توسط نجاشی پادشاه حبشه در همانجا به عقد رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و آنگاه به مدینه فرستاده شد. ام سلمه هند دختر ابو امیه مخزومی دیگر همسر رسول خدا است که پس از آنکه شوهرش عبدالله بن عبدالاسد مخزومی بر اثر زخمی که در جنگ احد برداشته بود به شهادت رسید، به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و در یکی از سال های ۵۹، ۶۰، ۶۱ یا ۶۲ بعد از همه زنان رسول خداصلی الله علیه وآله وفات کرد. زینب دختر جحش دختر عم پیامبر دیگر همسر رسول خداصلی الله علیه وآله است که به دستور رسول خداصلی الله علیه وآله ابتدا به عقد زید بن حارثه درآمد و آنگاه که زید او را طلاق داد پس از ام سلمه به همسری رسول خداصلی الله علیه وآله سرافراز گردید. داستان زینب و زید در قرآن مجید در سوره احزاب به تفصیل آمده است. وفات زینب را در سال بیستم هجری نوشته اند (۱). جویریہ دختر حارث بن ابی ضرار در غزوه بنی المصطلق اسیر گردید و در سهم غنیمت ثابت بن قیس بن شماس افتاد رسول خداصلی الله علیه وآله قیمت او را داد و او را آزاد کرد و جویریہ به اختیار خود به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و با این ازدواج بیش از صد خانواده اسیران بنی المصطلق آزاد شدند. جویریہ در سال ۵۰ یا ۵۶ هجری از دنیا رفت. صفیه دختر حی بن اخطب از یهودیان بنی النضیر بود که اول همسر سلام بن مشکم و سپس کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق بود. بعد از کشته شدن کنانه در جنگ خیبر و اسیر شدن خودش، رسول خداصلی الله علیه وآله او را آزاد کرد و به زنی

ص: ۳۳

گرفت. صفیه در سال پنجاهم هجرت در زمان خلافت معاویه وفات یافت. دیگر همسر رسول خداصلی الله علیه وآله میمونه دختر حارث بن حزن و خاله عبدالله بن عباس و خالد بن ولید از بنی هلال بود که ابتدا به ازدواج ابورهم بن عبدالعزی درآمد سپس در ذی القعدة سال هفتم هجری در سفر عمره القضاء به وسیله عباس بن عبدالمطلب عقد و عروسی وی با رسول خداصلی الله علیه وآله در سیرف به انجام رسید. میمونه در سال ۵۱ یا ۶۳ یا ۶۶ هجری در همان سرف وفات یافت (۱) از این یازده زن دو نفر (خدیجه و زینب دختر خزیمه) در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله و نه نفر دیگر پس از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله وفات یافتند شش نفر از ایشان (خدیجه، سوده، عایشه، حفصه، ام حبیبه، ام سلمه) از قریش بودند و پنج نفر دیگر از غیر قریش (زینب دختر جحش، جویریة، زینب دختر خزیمه، صفیه، و میمونه).

۹- فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله

رسول خداصلی الله علیه وآله سه پسر و چهار دختر داشت:

الف - اولین فرزند آن حضرت قاسم است و رسول خدا به نام وی ابوالقاسم کنیه گرفت و قاسم نخستین فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله است که در مکه در سن دو سالگی وفات یافت.

ب - زینب دختر بزرگ رسول خداصلی الله علیه وآله است که بعد از قاسم متولد شد و پیش از اسلام به ازدواج پسرخاله خود ابوالعاص بن ربیع درآمد و پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد و در سال ششم هجرت در مدینه وفات یافت.

ج - رقیه پیش از اسلام و بعد از زینب در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد عتبه بن ابی لهب درآمد و پس از نزول سوره «تبت یدا»

ص: ۳۴

ابی لهب» و پیش از عروسی به دستور ابولهب و همسرش ام جمیل از وی جدا گشت و بعد به عقد عثمان بن عفان درآمد. رقیه در سال دوم هجرت سه روز بعد از بدر همان روزی که مژده فتح بدر به مدینه رسید وفات یافت.

د - ام کلثوم در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد عتیه بن ابی لهب درآمد و مانند خواهرش پیش از عروسی از عتیه جدا شد و در سال سوم هجرت به ازدواج عثمان بن عفان درآمد و در سال نهم هجرت وفات کرد.

ه. - فاطمه علیها السلام که به نقلی پنج سال پس از بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله و به نقلی دیگر پنج سال پیش از بعثت رسول خدا، در مکه تولد یافت، به همین جهت در سن وفات آن حضرت اختلاف است. محمد بن اسحاق صاحب سیره گفته است که فاطمه بیست و هشت ساله و به قولی بیست و هفت ساله وفات کرد و بیشتر بیست و نه ساله و یا سی ساله گفته اند(۱). یعقوبی گفته است که سن آن حضرت حین وفات بیست و سه سال بود. بنابر این که ولادت او در سال بعثت رسول خدا بوده باشد(۲) این قول مطابق فرموده شیخ طوسی است که سن آن حضرت را در موقع ازدواج با امیرالمؤمنین (پنج ماه بعد از هجرت) سیزده سال می داند(۳) آن بانوی گرامی در مدینه به ازدواج امیرالمؤمنین علی علیه السلام درآمد و پس از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله به فاصله ای در حدود چهل روز تا هشت ماه وفات یافت و نسل رسول خداصلی الله علیه وآله تنها از وی باقی ماند و یازده امام معصوم از دامن مطهر وی پدید آمدند. فاطمه از امیرالمؤمنین سه پسر آورد: حسن و حسین و محسن و دو دختر به نام های زینب و ام کلثوم(۴) و عبدالله که پس از بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله

ص: ۳۵

۱- ۷۳. مسعودی، التنبیه و الاشراف ص ۲۵۰.

۲- ۷۴. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۵۱۲.

۳- ۷۵. مصباح المتهجد ص ۵۶۱.

۴- ۷۶. معارف ابن قتیبه ص ۶۲، ۹۲.

در مکه متولد شد و طیب و طاهر لقب یافت (۱) امّا به قول ابن اسحاق و ابن هشام و محدث کلینی رسول خدا سه پسر از خدیجه داشت: قاسم پیش از بعثت و طیب و طاهر بعد از بعثت (۲). برخی هم گفته اند قاسم و طاهر پیش از اسلام و عبدالله که طیب لقب یافت پس از بعثت متولد شده اند. (۳) عبدالله در همان مکه وفات یافت و پس از وفات او عاص بن وائل سهمی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ابتر خواند و سوره کوثر در پاسخ وی نازل گردید.

و - ابراهیم که از ماریه قبطیه در سال هشتم هجرت در مدینه تولد یافت و در سال دهم در ۱۶ یا ۱۸ یا ۲۲ ماهگی سه ماه پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله یا در هجدهم رجب (۴) در مدینه وفات کرد.

۱۰ - عقاید عرب در دوران قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن هشام گوید: عمرو بن لحي از مکه به شام رفت و در مآب از سرزمین بلقاء بت پرستان عمالقه را دید و از آنان بتی خواست، پس هبل را به وی دادند و آن را با خویش به مکه آورد ابن اسحاق گوید آغاز بت پرستی در میان بنی اسماعیل به گمان بعضی چنان بود که هر وقت کسی می خواست از مکه بیرون رود سنگی از سنگ های حرم را به منظور تعظیم حرم با خویش بر می داشت و چون در منزلی فرود می آمد همان سنگ را می نهاد و گرد آن طواف می کرد و این کار مقدمه ای شد تا هر سنگ زیبایی را پرستش کنند و اخلاف از کیش خدا پرستی اسلاف انحراف پیدا نمودند و به جای دین ابراهیم و اسماعیل به گمراهی و بت پرستی افتادند. صاحب کتاب الاصنام می گوید عرب برای سنگ های خود اسامی ویژه داشت: انصاب بر

ص: ۳۶

۱- ۷۷. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۳۷۵.

۲- ۷۸. اصول کافی، ج ۱ ص ۴۳۹ و سیره النبی ج ۱ ص ۲۰۶.

۳- ۷۹. اسد الغابه ج ۱ ص ۱۶.

۴- ۸۰. مصباح المتهجد ص ۵۶۶.

سنگ های مورد پرستش و اصنام بریت های شکلدار ساخته شده از چوب و زر و سیم و اوثان بریت های تراشیده از سنگ اطلاق می شود. (۱) ابن اسحاق آورده است که قوم نوح را بت هایی بود که خدای متعال قصه آن را برای پیغمبر خویش در قرآن آورده و گفته است «وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا» (۲) (یعنی و گفتند رها نکنید خدایان خویش را و رها نکنید ود را و نه سواع را و نه یغوث و یعوق و نسر را) آنگاه فرزندان اسماعیل بت های خویش را به همان نام ها نامیدند. هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مضر، سواع را بت خویش گرفتند و جایش در رهاط بود و کلب بن ویره از بنی قضاعه ود را وود در دومه الجندل جای داشت. طایفه انعم از قبیله طی و اهل جرش از قبیله مذحج یغوث را و یغوث در جرش بود طایفه خیوان از قبیله همدان یعوق را و یعوق در همدان بود. طایفه ذوالکلاع از قبیله حمیر نسر را که در حمیر صنعاء بود و خولان را در سرزمین خولان بتی بود به نام عمیانس و قبیله دوس بتی داشت به نام ذوالشری و قبیله قریش چند بت داشت هبل در میان کعبه و اساف بر رکن کعبه و مبدأ طواف بود؛ نائله بر رکنی دیگر که طواف بدان ختم می شد و مجاور الریح بر کوه صفا و مطعم الطیر بر کوه مروه جای داشتند. قریش و بنی کنانه را بتی بود به نام عزری که خادمان آن بت، طایفه بنی شیبان از قبیله سلیم و از هم پیمانان بنی هاشم بودند. قبیله ثقیف را در شهر طائف بتی بود به نام لات و دو قبیله اوس و خزرج و دیگر مردم بت پرست یثرب در ساحل دریا در ناحیه مشلل و سرزمین قدید بتی به منات داشتند نام این سه بت هم در قرآن مجید آمده است. (۳) اعراب این دوره

ص: ۳۷

۱- ۸۱. الاصنام ص ۵۳ هشام بن محمد بن سائب کلبی.

۲- ۸۲. نوح آیه ۲۳.

۳- ۸۳. سوره نجم آیه ۲۰ و ۱۹.

در عین بت پرستی آداب و رسومی از قبیل تعظیم کعبه، طواف، حج و عمره و وقوف عرفات و وقوف مزدلفه و قربانی شتران و تلبیه حج و عمره را که از زمان حضرت ابراهیم در میان ایشان باقی مانده بود، داشتند و در همین آداب هم حق و باطل را به هم آمیخته بودند. عرب نوعاً به حشر و نشر و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ اعتقادی نداشتند و بت ها را به منظور شفاعت در حوایج دنیوی پرستش می کردند.^(۱) پیش از ظهور دین مبین اسلام دو کیش موسوی و عیسوی در عربستان پیروانی داشت یهودیان در شمال عربستان در یثرب، وادی القری، تیماء، خیبر و فدک مقیم بوده و بیشتر به کار کشاورزی سرگرم بودند سه طایفه یهودی مذهب بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند. دین عیسوی بیشتر در نجران و نواحی شمال غربی در میان غسانیان و تغلب و قضاعه و نیز در شمال شرقی عربستان در میان اهل حیره کم و بیش رواج داشت. دولت حبشه و دولت روم شرقی نیز پشتیبان عیسویان بودند لازم به ذکر است که مردمی از عرب در اثر مجاورت با امپراطوری ایران و نفوذ ایرانیان در حکومت یمن با عقاید دینی ایرانیان هم آشنایی پیدا کرده بودند. علاوه بر کیش غالب عرب که بت پرستی بود و وجود اقلیت های مذهبی که به آنها اشاره رفت حنفایی بوده اند که به خدای یگانه معتقد و از بت پرستی به دور بودند؛ از جمله ایشان ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن قصی از قریش و عموزاده ام المؤمنین خدیجه کبری است و دیگری عبیدالله بن جحش پسر عمه و برادر زن رسول اکرم که پیوسته در حیرت و طلب حق بود و بت پرستی را رها کرد و همچنین عثمان بن حویرث بن اسد بن عبدالعزی بن قصی و نابغه جعدی قیس بن

ص: ۳۸

عبداللہ از شعرای مخضرم است که از می گساری و بت پرستی دوری گزید وی در یکی از قصاید جاهلی می گوید: «الحمد لله لا شريك له. من لم يقلها فنفسه ظلما»؛ یعنی ستایش مخصوص خداوند است. خداوند شریک ندارد هر کس چنین نگوید به خود ستم کرده است (۱) و دیگری امیه بن ابی الصلت ثقفی است که یکی از بزرگ ترین شعرای دوره جاهلی عرب می باشد و به کتاب های آسمانی آشنایی داشت و می گساری را تحریم کرد و درباره بت ها اظهار شک و تردید کرد و خود در پیامبری طمع ورزید و با مبعوث شدن رسول اکرم صلی الله علیه وآله به وی حسد برد و گفت امیدوار بودم که پیامبر شوم. امیه در سال دوم یا نهم هجرت در یکی از قصرهای طائف در گذشت خواهرش که مسلمان بود این قصیده وی را برای پیامبر صلی الله علیه وآله خواند که: لك الحمد والنعماء والفضل ربنا - ولا شئى اعلى منك جدا وامجدا یعنی پروردگار ما ستایش و بخشش و احسان به تو اختصاص دارد چیزی در عظمت و عزت از تو بالاتر نیست (۲). پیامبر با شنیدن آن فرمود: آمن شعره و كفر قلبه یعنی شعرش ایمان داشت اما دلش کافر بود. امیه نخستین کسی بود که بسمک اللهم نوشت و تا آمدن اسلام معمول بود. (۳) دیگر از حنفاء، قسس بن ساعده ایادی خطیب و سخنران عرب است که کلماتی مشتمل بر اعتراف به توحید و ایمان به معاد از وی نقل شده است و همچنین ابوقیس صرمه بن ابی انس است که در جاهلیت دست از بت پرستی کشید و رهبانیت پیشه کرد. وی پس از هجرت رسول اکرم به مدینه اسلام آورد و اشعاری نیکو در حق پیامبر صلی الله علیه وآله سرود از این گروه است خالد بن سنان و ثبان اسعد و زهیر بن ابی سلمی شاعر معروف عرب که قصید میمیه وی

ص: ۳۹

۱- ۸۵. مروج الذهب ج ۱ ص ۷۱

۲- ۸۶. سفینه البحار ج ۱ ص ۴۵.

۳- ۸۷. مروج الذهب، ج ۱ ص ۷۳.

از معلقات سبع است زهیر دو پسر داشت به نام بحیر و کعب که هر دو از صحابه و شعرای رسول اکرم به شمار آمده اند. معلقات سبع پیش از ظهور اسلام و نزول قرآن به جهت فصاحت و بلاغت در خوری که داشت در خانه کعبه آویخته شده بود اسامی گویندگان این هفت قصیده عبارت است از:

الف - امرؤ القیس بن حجر کنندی متوفی ۵۴۰ میلادی صاحب قصیده لامیه که حضرت علی علیه السلام او را اشعر شعراء دانسته است. (۱)

ب - طرفه بن عبد بکری صاحب قصیده دالیه متوفی ۵۶۹ میلادی.

ج - زهیر بن ابی سلمی مزنی صاحب قصیده میمیه متوفی به سال ۶۲۷ میلادی.

د - لیب بن ربیعہ عامری صحابی و صاحب قصیده الفیه متوفی به سال ۶۲۷ میلادی.

ه. - عمرو بن کلثوم صاحب قصیده نونیه متوفی در حدود سال ۵۸۴ میلادی.

و - عنتره بن شداد عبسی صاحب قصیده میمیه متوفی در حدود سال ۶۱۵ میلادی.

ز - حارث بن حلزه یشگری صاحب قصیده همزیه متوفی در حدود سال ۵۷۰ میلادی. برخی تعداد ایشان را به ده رسانده و عبید بن ابرص اسدی صاحب قصیده بائیه متوفی ۵۵۴ میلادی و اعشی قیس صاحب قصیده لامیه متوفی به سال ۷ هجری و نابغه ذبیانی صاحب قصیده دالیه متوفی به سال ۶۰۴ میلادی را به این هفت نفر افزوده اند. لازم به ذکر است که ابو عامر راهب پدر حنظله غسیل الملائکه از شهدای احد و بحیری

ص: ۴۰

راهب که با داشتن کیش مسیحی به نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان داشت و عدّاس غلام عقبه بن ربیعہ که به نبوت رسول اکرم مژده می داد(۱) نیز از جمله حنفاء و موحدان می باشند.

۱۱ - موقعیت و جایگاه پیامبرصلی الله علیه وآله در نزد قریش قبل از بعثت

ده سال بعد از ازدواج با خدیجه و پانزده سال بعد از فجار چهارم که رسول خداصلی الله علیه وآله سی و پنج ساله بود، قریش برای تجدید بنای کعبه فراهم گشتند؛ چه بنایی که وجود داشت جز چهار دیوار سنگی بی ملاط که حدود بیش از یک قامت ارتفاع داشت، نبود و به قولی سیلی در مکه آمد و کعبه را ویران ساخت و به قولی دیگر زنی از قریش کعبه را بخور می داد و شراره ای از آتش پرید و در کعبه را سوزاند و نهایت آنکه عدّه ای معتقدند کسانی اندوخته کعبه را که در چاهی در میان کعبه قرار داشت دزدیده بودند لذا می خواستند دیوارها را بلندتر کنند و روی آن هم سقفی بزنند(۲) طوایف قریش کار ساختمان را میان خود قسمت کردند تا آنکه نوبت به نصب حجرالاسود رسید در این مورد نزاعی بین طوایف قریش در گرفت و هر طائفه ای می خواست افتخار نصب آن را نصیب خود کند، چهار یا پنج روز طوایف آماده جنگ به سر بردند تا آنکه ابوامیه حدیفه بن مغیری مخزومی پدر ام سلمه و عبدالله که در آن روز از همه رجال قریش پیرتر بود، پیشنهاد کرد تا قریش هر که را نخست از در مسجد در آید میان خود حکم قرار دهند و هر چه را فرمود بپذیرند. این پیشنهاد به اتفاق پذیرفته شد و نخستین کسی که از در در آمد، رسول خداصلی الله علیه وآله بود و چون او را دیدند با کمال خرسندی گفتند: «هذا الامین رضینا، هذا محمد» این امین است به حکم وی تن می دهیم این محمد است چون رسول خدا را در جریان امر

ص: ۴۱

۱- ۸۹. مروج الذهب ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵.

۲- ۹۰. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۳۷۳.

گذاشتند آن حضرت فرمود: جامه ای نزد من آورید. آنگاه سنگ را گرفت و در میان جامه نهاد و سپس گفت: هر طایفه ای یک گوشه جامه را بگیرد سپس همه، آن را بلند کردند و به پای کار رسانیدند آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را با دست خویش برگرفت و در جای خودش نهاد و کاری چنان مشکل را به آسانی به انجام رسانید. (۱) و به روایت مسعودی و ابن سعد به چهار نفر از بزرگان قریش شامل عقبه بن ربیعہ بن عبد شمس بن عبد مناف، ابوزمعه اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، ابو امیه حدیفه بن مغیره بن عبداللہ بن عمر بن مخزوم و قیس بن عدی سهمی فرمود تا چهار گوشه آن جامه را گرفته بلند کنند. (۲)

۱۲ - علی علیه السلام در مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن اسحاق و طبری و ابن اثیر و امین الاسلام طبرسی روایت می کنند که یکی از نعمت های خداوند بر علی بن ابی طالب آن بود که نزد رسول خدا پرورش یافت و سبب آن بود که قریش گرفتار قحطی و خشکسالی شد و ابوطالب هم مردی عیال وار بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عموی خویش عباس که از ثروتمندان بنی هاشم بود، گفت: ای عباس برادرت ابوطالب عیال وار است و مردم به این قحطی که می بینی گرفتارند بیا تا نزد وی رویم و از باب کمک به وی یکی از فرزندان او را من کفالت نمایم و توهم یکی دیگر را، عباس پذیرفت. هر دو نفر نزد ابوطالب رفتند و گفتند ما آمده ایم تا بعضی از فرزندان تو را تا موقعی که مردم از این قحطی در آیند کفالت نمایم. ابوطالب گفت: عقیل را برای من بگذارید و دیگر اختیار با شماست رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را برگرفت و همراه برد و عباس جعفر را؛ لذا علی علیه السلام پیوسته با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا

ص: ۴۲

۱- ۹۱. سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۴.

۲- ۹۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۹، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴۶.

خدایش ایشان را به نبوت برانگیخت در این هنگام او را پیروی کرد و به وی ایمان آورد. جعفر همچنان با عباس ماند تا اسلام آورد و از او بی نیاز گشت. (۱) بنا بر روایت ابوالفرج اصفهانی، عباس، طالب را گرفت و حمزه، جعفر را و رسول خداصلی الله علیه و آله علی علیه السلام را، ابوالفرج می افزاید علی علیه السلام از شش سالگی در کنار رسول خداصلی الله علیه و آله بود و آنچه رسول خداصلی الله علیه و آله درباره وی نیکی و مهربانی می کرد در حقیقت پاداش نیکی های ابوطالب بود (۲) شیخ مفید از انس بن مالک روایت می کند که رسول خداصلی الله علیه و آله گفت: فرشتگان بر من و علی هفت سال درود فرستادند؛ زیرا شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت محمد جز از من و علی به آسمان برده نشد. (۳)

۱۳ - کوه حراء و بعثت رسول خداصلی الله علیه و آله

رسول خداصلی الله علیه و آله هر سال مدّتی را در کوه حراء به عزلت و تنهایی می گذراند و پیش از رسیدن وحی خواب های صادق می دید و خلوت و تنهایی را بیش از هر چیز دوست می داشت و در دره های مکه بر هر سنگ و درختی که گذر می کرد درود و السلام علیک می شنید و چون به راست و چپ و پشت سر می نگریست، چیزی جز درخت و سنگ نمی دید. علی علیه السلام می گوید: «ولقد کان یجاور فی کل سنه بحراء فراه ولایراه غیری»؛ (۴) یعنی پیامبر هر سال در کوه حراء اقامت می گزید من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید. آن حضرت سالی یک ماه که بر حسب بعضی روایات ماه رمضان بود، در کوه حراء اعتکاف می کرد و پس از پایان اعتکاف به مکه باز می گشت و پیش از رفتن به خانه

ص: ۴۳

-
- ۱- ۹۳. سیره النبی ج ۱ ص ۲۶۴، الکامل، ج ۲ ص ۳۷، تاریخ الامم والملوک، ج ۲ ص ۵۷ و ۵۸، اعلام الوری ص ۴۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۲۵۱.
 - ۲- ۹۴. مقاتل الطالبین ص ۲۶.
 - ۳- ۹۵. ارشاد مفید ص ۱۶.
 - ۴- ۹۶. نهج البلاغه خطبه ۱۹۰ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۵۰.

هفت بار گرد کعبه طواف می کرد و آنگاه به خانه اش می رفت (۱). پیامبر صلی الله علیه وآله در همین کوه حراء در دل غاری که در آنجا به عبادت می پرداخت، به رسالت مبعوث گردید. در تاریخ بعثت آن حضرت اختلاف است. قول مشهور شیعه امامیه بیست و هفتم ماه رجب و قول مشهور فریق دیگر مسلمین ماه رمضان است. یعقوبی می نویسد: هنگامی رسول خدا صلی الله علیه وآله مبعوث شد که چهل سال تمام از عمر وی سپری گشت و بعثت وی در ماه ربیع الاول و به قولی در رمضان بود (۲). مسعودی مبعث آن حضرت را در روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول در سن چهل سالگی می داند و می گوید بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله در سال بیستم پادشاهی خسرو پرویز بوده است (۳). ابن اسحاق روز بعثت را هفدهم ماه رمضان یعنی روز بدر دانسته است (۴). علامه مجلسی می گوید: عامه در تاریخ بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله بر پنج قول اختلاف دارند: ۱۷ رمضان، ۱۸ رمضان، ۲۴ رمضان، ۱۲ ربیع الاول و ۲۷ رجب و امامیه بر قول اخیر اتفاق کرده اند (۵).

پیامبر که به عادت خود در کوه حراء بود، جبرئیل به فرمان خدای متعال نزد وی آمد. رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: جبرئیل با نوشته ای از دینا نزد من آمد و گفت: بخوان. گفتم: نمی توانم. پس مرا چنان فشرد که پنداشتم حال مرگ است سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: نمی توانم. باز مرا چنان فشرد که پنداشتم حال مرگ است سپس مرا رها ساخت و گفت: بخوان. گفتم: چه بخوانم؟ گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛ (۶) پس آن را

ص: ۴۴

۱- ۹۷. سیره النبی، ج ۱ ص ۲۵۲-۲۵۴.

۲- ۹۸. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۷۶.

۳- ۹۹. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۸۲.

۴- ۱۰۰. سیره النبی ج ۱ ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۵- ۱۰۱. بحار، ج ۱۸ ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۶- ۱۰۲. سوره علق، آیه ۱ - ۵.

خواندم و چون بیرون آمدم و به میان کوه رسیدم آوازی از آسمان شنیدم که می گفت ای محمد! تو پیامبر خدایی و من جبرئیل هستم پس از آنکه نزد خدیجه آمدم ماجرا را برای وی تعریف نمودم. خدیجه گفت: ای پسر عمو شادمان و ثابت قدم باش سوگند به کسی که جان خدیجه به دست او است امیدوارم پیامبر این امت تو باشی. (۱) در اینکه نخستین قسمتی که از قرآن مجید نازل شده کدام قسمت است، اختلاف است. بیشتر پنج آیه اول سوره علق را گفته اند. برخی هم سوره مدثر را نخستین نازل شده دانسته و کسانی هم سوره فاتحه الکتاب را نخستین سوره می دانند و به روایاتی استدلال می کنند که با نزول چند آیه از سوره اقرأ و سوره مدثر پیش از آن سازگار است. (۲) ظاهر گفتار ابن اسحاق این است که سوره والضحی پس از انقطاع وحی نخستین بار نازل شده است چه می گوید: سپس وحی از رسول خداصلی الله علیه وآله منقطع شد و سخت بروی گران آمد و غمگین شد (مدت فترت وی را سه روز یا پانزده روز یا چهل روز یا حدود دو سال یا دو سال و نیم مختلف نوشته اند. (۳) تا اینکه پس از این فترت جبرئیل بر وی فرود آمد و سوره ضحی را آورد و پروردگارش سوگند یاد کرد که او را وانگذاشته است. (۴) یعقوبی تصریح دارد که سوره مدثر بعد از آیات سوره ابراء در روز دوم بعثت نازل شده و بنا بر این انقطاع وحی پس از نزول این سوره خواهد بود. (۵)

۱۴ - آغاز دعوت

دعوت رسول خداصلی الله علیه وآله و اندازی که در آغاز سوره مدثر به آن مأمور گشت از محیط خانه و زندگی خود وی شروع شد و نخست همسرش خدیجه دختر خُوَیَلد ایمان آورد و رسالت وی را

ص: ۴۵

۱- ۱۰۳. سیره النبی، ج ۱ ص ۲۵۴، ج ۲۵۶ والطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۹۴ ج ۱۹۵.

۲- ۱۰۴. الاتقان فی علوم القرآن سیوطی ج ۱ ص ۲۴ و ۲۵.

۳- ۱۰۵. امتاع الاسماع ص ۱۴.

۴- ۱۰۶. سیره النبی، ج ۱ ص ۲۶۰.

۵- ۱۰۷. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۳۹۰.

تصدیق کرد و پیوسته رسول خداصلی الله علیه وآله را در ثبات و استقامت یاری می داد در همین محیط خانوادگی بود که علی بن ابیطالب علیه السلام پیش از همه مردان به رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان آورد و با وی نمازگزارد و در آنچه از جانب خدا می آورد، تصدیقش می کرد و سپس زیدبن حارثه بود که پس از علی علیه السلام اسلام آورد و نماز خواند(۱) زید ابتدا غلام حکیم بن حزام بن خویلد برادر زاده خدیجه بود که او را از سفر شام با خود آورده بود و سپس وی را پیشکش عمه خود خدیجه نمود که در آن هنگام همسر رسول خداصلی الله علیه وآله بود و خدیجه هم زید را به رسول خداصلی الله علیه وآله بخشید و رسول خداصلی الله علیه وآله هم آزادش نمود و پسرخوانده خویش ساخت.(۲) حارثه پدر زید در جستجوی فرزندش او را در خانه رسول خداصلی الله علیه وآله در مکه یافت. پیامبرصلی الله علیه وآله زید را مخیر نمود بر ماندن با رسول خداصلی الله علیه وآله یا رفتن با پدر امّیا زید ماندن نزد پیامبرصلی الله علیه وآله را ترجیح داد و پدرش خوشدل بازگشت. بنابه قولی پیامبرصلی الله علیه وآله، اسلام را بر حارثه عرضه نمود و او هم اسلام آورد و شهادتین بر زبان راند.(۳) مقریزی پس از نام بردن از هشت نفر که پیش از همه اسلام آورده اند می گوید: امّیا علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی هاشمی، پس هرگز او به خدا شرک نیاورده بود.(۴) مسعودی نیز می گوید: بسیاری از مردم را عقیده بر آن است که علی علیه السلام هرگز به خدا شرک نیاورد تا از نو اسلام آورد؛ بلکه در همه کار پیرو رسول خدا بود و به وی اقتدا می کرد و بر همین حال بالغ شد و خدا او را عصمت داد و مستقیم داشت و برای پیروی پیامبر خود توفیق داد(۵) اما در مورد نمازگزاردن رسول خداصلی الله علیه وآله برخی گفته اند که جبرئیل

ص: ۴۶

۱- ۱۰۸. سیره النبی ج ۱ ص ۲۶۲-۲۶۵.

۲- ۱۰۹. سیره النبی ج ۱ ص ۲۶۶.

۳- ۱۱۰. اسدالغابه ج ۱ ص ۳۶۵.

۴- ۱۱۱. امتاع الاسماع ص ۱۶، ج ۱۷.

۵- ۱۱۲. مروج الذهب ج ۲ ص ۲۸۳.

در روز دوم بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله، برای تعلیم نماز و وضو نازل شد. (۱) و یعقوبی نخستین نماز واجب را نماز ظهر می داند (۲) و به روایت بعضی دیگر نخستین نمازی که رسول خداصلی الله علیه وآله خواند «صلوات وسطی» یعنی همان نماز ظهر بود. (۳) ابن اسحاق می نویسد نماز در ابتدا دو رکعتی بر رسول خداصلی الله علیه وآله واجب شد و سپس خدای متعال آن را در حَضَر چهار رکعت تمام قرارداد و در سفر بر همان صورتی که اوّل واجب شده بود باقی گذاشت. (۴) روایات زیادی منقول است که همراه پیامبرصلی الله علیه وآله، خدیجه و علی علیه السلام نیز نماز می گزاردند. (۵) ابن اسحاق پس از اسلام خدیجه و علی و زیدبن حارثه از اسلام ابوبکر و عثمان و زبیر بن عوام و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مالک بن اهیب و طلحه بن عبدالله نام برده است (۶) و یعقوبی می گوید بعد از اسلام خدیجه و علی و زید بن حارثه و ابوذر و ابوبکر به ترتیب عمرو بن عبسه سلمی و خالدبن سعید بن عاص و سعد بن ابی وقاص و عقبه بن غزوان و خیاب بن ارت و مصعب بن عمیر پیش از دیگران اسلام آوردند (۷) ابن حزم، اسلام بلال و سپس عمرو بن عبسه سلمی و خالد بن سعید بن عاص را بر اسلام عثمان و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مالک بن اهیب مقدم می داند. (۸) ظاهراً جهت آن که در روایات مربوط به سابقین به اسلام نامی از دختران رسول خداصلی الله علیه وآله نیست آن است که در اوّل بعثت تا حدود سه سال دعوت رسول خداصلی الله علیه وآله محرمانه بود و زینب دختر بزرگ رسول خداصلی الله علیه وآله در خانه شوهر و پسر

ص: ۴۷

- ۱- ۱۱۳. امتاع الاسماع ص ۱۵.
- ۲- ۱۱۴. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۳۷۸.
- ۳- ۱۱۵. سیره النبی ج ۱ ص ۲۶۴-۲۶۳.
- ۴- ۱۱۶. سیره النبی ج ۱ ص ۲۶۳.
- ۵- ۱۱۷. اسدالغابه ج ۳ ص ۴۱۴ و تاریخ الامم والملوک، ج ۲ ص ۵۶.
- ۶- ۱۱۸. سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۶۶-۲۶۹.
- ۷- ۱۱۹. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۳۷۹.
- ۸- ۱۲۰. جوامع السیره ص ۴۵ و ۴۶.

خاله اش ابوالعاص بن ربیع بود و رقیه و امّ کلثوم هم به پسران ابولهب، عتبه و عتیه تزویج شده بودند و فاطمه علیها السلام یا هنوز تولد نیافته بود یا هم اگر متولد شده بود، پنج سال بیشتر نداشت. اما حلبی بر گفته ابن اثیر که به اجماع مسلمین از همه خلق خدا بیشتر خدیجه اسلام آورد و مرد یا زنی بروی پیشی نگرفت، اشکال می کند که چهار دختر رسول خداصلی الله علیه وآله در این تاریخ بوده اند و بعید است دیرتر از مادر خود اسلام آورده باشند مگر آنکه گفته شود آنها سابقه شرک نداشته اند. (۱) ابن اثیر می گوید: که ابوطالب، رسول خداصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام را دید که نماز می خوانند و علی سمت راست رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاده است پس به جعفر گفت تو هم بال دیگر پسر عمویت باش و در سمت چپ وی نماز گزار. (۲) پس جعفر بن ابی طالب در طرف دیگر رسول خداصلی الله علیه وآله به نماز ایستاد (۳) و اسلام جعفر پیش از آن بود که رسول خداصلی الله علیه وآله به خانه ارقم درآید و در آنجا به دعوت مشغول شود (۴) اما داستان اسلام آوردن حمزه بن عبدالمطلب را ابن اسحاق به تفصیل آورده ولی تاریخ آن را تعیین نکرده است (۵) اما دیگران تصریح کرده اند که حمزه در سال دوم بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله به دین اسلام درآمد. (۶) برخی دیگر اسلام حمزه را در سال ششم بعثت و بعد از رفتن رسول خداصلی الله علیه وآله به خانه ارقم می نویسند. (۷) ابوطالب از اسلام حمزه قرین مسرت گشت و در تشویق و دعوت او به پایداری اشعاری سرود. (۸)

ص: ۴۸

- ۱- ۱۲۱. انسان العیون، ج ۱ ص ۳۰۳.
- ۲- ۱۲۲. اسدالغابه ج ۱ ص ۲۸۷.
- ۳- ۱۲۳. بحارالانوار ج ۱۸ ص ۱۸۴.
- ۴- ۱۲۴. اسدالغابه ج ۱ ص ۲۸۶ والطبقات الکبری ج ۱ ص ۱۲۱.
- ۵- ۱۲۵. سیرهالنبی ج ۱ ص ۳۱۲.
- ۶- ۱۲۶. اسدالغابه ج ۲ ص ۴۶ والاصابه ج ۱ ص ۳۵۳.
- ۷- ۱۲۷. استیعاب ج ۱ ص ۲۷۱ ذیل اصابه.
- ۸- ۱۲۸. اعلام الوری ص ۵۸.

رسول خداصلی الله علیه وآله و یارانش تا زمانی که دعوت آشکار نشده بود برای نماز به درّه های مگه می رفتند و نماز خود را از قریش پنهان می داشتند. روزی سعد بن ابی وقاص با چند نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله در یکی از دره های مگه نماز می گزاردند که چند نفر از مشرکین رسیدند و با نمازگزاران به ستیزه برخاستند در این معرکه، سعد بن ابی وقاص مردی از مشرکان را با استخوان فک شتری، زخمی کرد و این نخستین خونی بود که در اسلام ریخته شد، (۱) پس از این واقعه بود که رسول خداصلی الله علیه وآله و یارانش در خانه ارقم پنهان شدند و در همانجا نماز گزارده و خدا را عبادت می کردند تا خدای متعال رسول خود را فرمود که دعوت خویش را آشکار سازد. عمار بن یاسر و صهیب بن سنان و جمعی دیگر در خانه ارقم اسلام آوردند. سه سال از بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله گذشته بود که برای علنی شدن دعوت، دو دستور آسمانی رسید هر چند ظاهر عبارت ابن اسحاق که طبری هم نقل کرده (۲) آن است که این دو دستور با هم یا نزدیک به هم رسیده است اما با توجه به ترتیب نزول سوره های قرآن مجید یقین است که مدّتی میان این دو دستور فاصله بوده و به ترتیب نازل و اجرا شده است. لازم بذکر است که سوره شعراء که آیات انذار عشیره در آن است بعد از سوره طه نازل شده است و سپس به ترتیب سوره های نحل، قصص، بنی اسرائیل، یونس، هود و یوسف نازل شده است و آنگاه در سوره حجر که دستور علنی کردن دعوت و مقاومت و بی اعتنایی به مخالفت مشرکین در آن واقع است نازل گشته است. (۳)

ص: ۴۹

۱- ۱۲۹. سیرهالنبی ج ۱ ص ۲۷۵ تاریخ الامم والملوک ج ۲ ص ۶۲ و ۶۱.

۲- ۱۳۰. سیرهالنبی ج ۱ ص ۲۷۴ و تاریخ الامم والملوک ج ۲ ص ۶۱.

۳- ۱۳۱. مجمع البیان ج ۲ ص ۴۶۷ ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۹۰-الاتقان ج ۱ ص ۲۶.

۱۶ - انذار عشیره و اقربین (خویشاوندان) و اعلان دعوت و آزار و شکنجه مسلمانان توسط قریش

ظاهر تواریخ و کتب تفسیر و حدیث آن است که انذار خویشاوندان در چند نوبت و به چند صورت انجام گرفته است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را فرمود تا یک صاع طعام تهیه کند و یک پای گوسفند هم بر آن نهد و ظرفی هم از شیر آماده کند، آنگاه فرزندان عبدالمطلب را فراهم سازد تا با آنان سخن بگوید. علی علیه السلام غذا را آماده ساخت و بنی عبدالمطلب را که چهل مرد یکی بیش یا کم می شدند، فراهم ساخت. همگی از آن طعام خوردند و نوشیدند و سیر شدند و خوراکی ها همچنان بر جای ماند اما پیش از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بگوید ابولهب او را نسبت ساحری داد و جمعیت متفرق شدند.^(۱) به روایت یعقوبی سپس آنان را چنان که خدا به وی امر فرموده بود بیم داد و به آنان اعلام کرد که خدا آنان را برتری داده، برگزیده و پیامبر خود را در میانشان مبعوث کرده و او را فرموده است که بیمشان دهد. روز دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: این مرد با سخنانی که گفت و جمعیت را متفرق ساخت و نشد که با آنان سخن گویم، بار دیگر همان مقدار خوراکی تهیه کن و آنان را نزد من فراهم ساز. علی علیه السلام می گوید: خوراکی را تهیه کردم و آنان را فراهم ساختم و رسول خدا صلی الله علیه و آله مثل روز گذشته پاره گوشت برگرفت و پاره پاره ساخت و در اطراف سفره ریخت و گفت بخورید به نام خدا پس همگی خوردند و سیر شدند و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز به سخن نمود که خدا مرا فرموده است که شما را به جانب او دعوت کنم. ای بنی عبدالمطلب خدا مرا بر همه مردم و بر شما مبعوث کرده و گفته است «وانذر عشیرتک الاقربین»^(۲) و من شما را به دو

ص: ۵۰

۱- ۱۳۲. تاریخ الامم والملوک ج ۲ ص ۶۳ و ۶۲.

۲- ۱۳۳. شعراء آیه ۲۱۴.

کلمه ای که بر زبان سبک و در میزان سنگین است دعوت می کنم به وسیله این دو کلمه عرب و عجم رامالک می شوید و امت ها رام شما می شوند و با این دو کلمه وارد بهشت می شوید و با همین دو کلمه از دوزخ نجات می یابید و آن کلمه، گفتن لا اله الا الله و گواهی بر پیامبری من است. (۱) پس کدامیک از شما مرا در این راه کمک می دهد تا برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد تا برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من پس از من باشد (۲) احدی از آنان وی را پاسخ نداد اما من که از همه خردسال تر و کم جثه تر و کودک تر بودم گفتم یا رسول الله من تو را در این کار یاری می دهم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بنشین و سپس گفتار خویش را تکرار کرد مانند بار اول من اعلام یاری کردم باز فرمود بنشین و گفتار خویش را برای بار سوم تکرار کرد باز احدی پاسخ نگفت باز من برخاستم و اعلام یاری و آمادگی نمودم در این جا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هان این است برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما پس از وی بشنوید و فرمانش را ببرید سپس جمعیت به پاخواستند و می خندیدند و به ابوطالب می گفتند تو را امر کرد که از سرت بشنوی و او را اطاعت کنی. (۳) در ارشاد مفید آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: تویی برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من پس از من. در این هنگام جمعیت به پاخواستند و به ابوطالب می گفتند در آمدنت به دین برادرزاده ات که فرزندان را بر تو امیر ساخت، مبارک باد. (۴) نهایت آنکه با نزول آیه های «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (۵)

ص: ۵۱

۱- ۱۳۴. ارشاد مفید ص ۳۴.

۲- ۱۳۵. ارشاد مفید ص ۲۴.

۳- ۱۳۶. تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۱۸۷ و تاریخ الامم والملوک ص ۶۲-۶۴.

۴- ۱۳۷. ارشاد ص ۲۵.

۵- ۱۳۸. سوره حجر آیات، ۹۴ - ۹۵.

رسول خداصلی الله علیه وآله دستور یافت تا یکباره دعوت خویش را علنی و عمومی سازد و از آزار مشرکان نهراسد و کارشان را به خدا واگذارد. رسول خداصلی الله علیه وآله به ایشان گفت: منم رسول خداصلی الله علیه وآله که شما را به عبادت خدای یکتا و ترک عبادت بت هایی که نه سود می دهند و نه زیان می رسانند و نه می آفرینند و نه روزی می دهند و نه زنده می کنند و نه می میرانند، دعوت می کنم. (۱) پس قریش او را مسخره کردند و آزار دادند و به ابوطالب گفتند به راستی برادر زاده ات خدایان ما را بد گفته و خردهای ما را سبک شمرده و گذشتگان ما را گمراه دانسته است. لذا رواست که از این کارها بگذرد و در مال های ما آنچه بخواهد انجام دهد. پس رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: خدا مرا برای فراهم ساختن دنیا و دل بستن به آن نفرستاده است؛ بلکه مرا مبعوث کرده تا پیام او را برسانم و به سوی او رهبری کنم. قریش با رسول خداصلی الله علیه وآله به ستیزه پرداختند و بار دیگر نزد ابوطالب رفتند که رسول خداصلی الله علیه وآله در پاسخ به تقاضای قریش مبنی بر ترک دعوت و طلب ثروت دنیا آن جمله معروف را فرمود که به خدا قسم اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند تا از این دعوت دست بکشم، از آن صرف نظر نخواهم کرد. در این مرحله ابوطالب حمایت کامل خود را از برادرزاده اش اعلام کرد و به وی گفت به خدا قسم هرگز دست از یاری تو بر نخواهم داشت. (۲) ابن اسحاق می گوید قریش عماره بن ولید بن مغیره که زورمندترین و زیباترین جوان قریش بود را به ابوطالب پیشنهاد نمودند که او را بگیرد و به جای آن رسول خداصلی الله علیه وآله را تسلیم آنها کند تا او کشته و به زعم آنان امور اصلاح شود. ابوطالب در پاسخ با قاطعیت گفت: چه زشت

ص: ۵۲

۱- ۱۳۹. اعلام الوری ص ۴۹.

۲- ۱۴۰. سیرهالنبی ج ۱ ص ۲۷۸، ج تاریخ الامم الملوک ج ۲ ص ۶۷.

پیشنهادی است پسر خود را می دهید تا او را برای شما پرورش دهم و آنگاه پسر خود را به شما دهم تا او را بکشید؟ به خدا قسم هرگز چنین کاری محقق نخواهد شد. (۱) قریش در مراسم حجّ به فکر آن افتادند که از تماس مردمی که به حجّ می آیند با رسول خداصلی الله علیه و آله ممانعت کرده و اثر دعوت به دین اسلام را در آنان به زعم خود خنثی نمایند؛ لذا در جلسه ای که تشکیل دادند تصمیم گرفتند مطابق قول ولید بن مغیره مخزومی که بزرگ آنان بود، بگویند. او گفتاری ساحرانه آورده است که با آن میان مردم و پدرش و برادرش و همسرش و بستگانش جدایی می افکند. آنگاه با همین تصمیم پراکنده گشتند و بر سر راه حاجیان می نشستند و آنان را از تماس گرفتن با رسول خداصلی الله علیه و آله برحذر می داشتند پس خدای متعال درباره ولید بن مغیره که در این امر ریاست و هدایت کفار قریش را به عهده داشت، آیاتی نازل کرد (۲) و نیز خدای متعال درباره رسول خداصلی الله علیه و آله و آنچه از طرف خداوند آورده بود و درباره کسانی که همراه ولید به رسول خداصلی الله علیه و آله و آنچه از طرف خدا آورده بود، نسبت های گوناگون می دادند آیاتی نازل کرد. (۳) پس از مراسم حج، عرب هایی که از آن باز می گشتند قصه رسول خداصلی الله علیه و آله را به اطراف و اکناف بردند و نام رسول خداصلی الله علیه و آله در تمام بلاد عرب منتشر گشت. قریش که از پیشنهاد های دنیوی خود به رسول خداصلی الله علیه و آله طرفی نبسته بودند به وی گفتند اکنون که از پیشنهاد های ما چیزی را نمی پذیری با توجه به کمی زمین و کم آبی و سختی زندگی شهر ما از خدایت بخواه تا این کوه ها را از ما دور کند و سرزمین ما را هموار سازد و برای ما مانند شهرهای شام و عراق رودخانه هایی پدید آورد و پدران مرده ما را از جمله قصی

ص: ۵۳

۱- ۱۴۱. منبع سابق.

۲- ۱۴۲. سوره مدثر آیات ۱۱ الی ۲۵.

۳- ۱۴۳. سوره حجر آیات ۹۰ - ۹۳.

بن کلاب را که مردی راستگو بود، زنده کند. تا از آنان پرسیم که آنچه که می گویی حق است یا باطل (۱) و اگر آنچه خواستیم انجام دادی و آنها تورا تصدیق کردند به تو ایمان آوریم و مقام ترا نزد خدا باور کنیم و تو را به عنوان پیامبر به رسمیت بشناسیم رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: برای این کارها بر شما مبعوث نشده ام و همان چه را بدان مبعوثم از طرف خدا برای شما آورده ام و رسالتی را که بر عهده داشتیم به شما رساندم اکنون اگر آن را بپذیرید در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و اگر هم آن را رد کنید برای امر خدا شکیبایی کنم تا میان من و شما داوری کند. گفتند اگر برای ما کاری نمی کنی پس لااقل برای خودت کاری انجام ده از خدایت بخواه فرشته ای را همراه تو مبعوث کند و او گفتار تو را تصدیق نماید و نیز از او بخواه برای تو باغ ها و گنج های زر و سیم قرار دهد و تو را از آنچه به نظر ما به دنبال آن می گردی بی نیاز سازد چه توهم مانند ما به بازارها می روی و همچون ما، در تلاش معاشی (۲) آنگاه ما مقام و منزلت تو را نزد پروردگارت اگر چنانچه مدعی هستی پیامبر او باشی خواهیم شناخت. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من چنین نکنم و از خدای خویش هم چنین چیزهایی نخواهم و برای چنین منظوری هم بر شما مبعوث نگشته ام؛ بلکه خدا مرا فرستاده است که بشیر و نذیر باشم، اگر دعوت مرا پذیرفتید در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و اگر آن را رد کنید برای امر خدا شکیبایی کنم تا میان من و شما داوری کند. گفتند اگر چنان که گمان می کنی خدای تو هر چه بخواهد می کند، پس پاره ای از آسمان را بر سر ما فرود آر، که تا چنین نکنی به تو ایمان نمی آوریم. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: این کار با خدا است اگر بخواهد خواهد کرد. گفتند ای محمد! مگر خدای تو نمی دانست که ما تو را می خواهیم و با

ص: ۵۴

۱- ۱۴۴. سوره رعد آیه ۳۱.

۲- ۱۴۵. سوره فرقان، آیات ۲۰ - ۱۰ - ۷.

تو سخن می گوئیم و از تو چیزهایی درخواست می کنیم پس چرا جلوتر تکلیف تو را در این باب روشن نکرد، به تو نگفت که اگر ما دعوت تو را قبول نکردیم با ما چه خواهد کرد؛ ما خبر یافته ایم که مردی در یمامه به نام رحمان تو را تعلیم می دهد(۱) و ما به خدا قسم هرگز به رحمان ایمان نمی آوریم و امروز حجت را بر تو تمام کردیم و دیگر تو را رها نمی کنیم تا تو را از میان برداریم یا تو ما را از میان برداری. آنگاه یکی گفت ما فرشتگان را که دختران خدایند پرستش می کنیم. دیگری گفت به تو ایمان نمی آوریم تا خدا و فرشتگان را صف بسته نزد ما آوری، در این موقع رسول خداصلی الله علیه و آله برخاست و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم پسر عمه رسول خداصلی الله علیه و آله که مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب بود همراه وی برخاست و گفت: ای محمد! قوم تو پیشنهادهایی کردند و رد کردی برای خود چیزهایی خواستند تا بدین وسیله مقام تو را نزد خدا بشناسند و تو را تصدیق کنند و پیروی نمایند آن را هم انجام ندادی، سپس از تو خواستند تا از عذاب هایی که بیم می دهی چیزی برایشان فرود آوری این را هم انجام ندادی به خدا قسم که دیگر هرگز به تو ایمان نخواهم آورد تا جانب آسمان نردبانی بگذاری و در حالی که من بنگرم تو از آن بالا روی پس چهار نفر از فرشتگان با تو فرود آیند و برای تو و برگفته ات گواهی دهند به خدا قسم که اگر این کار را هم بکنی باز گمان ندارم که تو را تصدیق کنم.(۲)،(۳) رسول خداصلی الله علیه و آله برخاست و از نزد ایشان رفت. نضر بن حارث که یکی از شیاطین قریش و از آزاردهندگان و دشمنان سرسخت رسول خداصلی الله علیه و آله بود و در سفر حیره داستان هایی از پادشاهان ایران و داستان رستم و اسفندیار

ص: ۵۵

۱- ۱۴۶. آیه ۱۳ سوره روم در این باب نازل شده است.

۲- ۱۴۷. سوره بنی اسرائیل آیات ۹۰ الی ۹۳.

۳- ۱۴۸. سیره النبی، ج ۱، ص ۳۱۳ الی ۳۱۸.

آموخته بود در هر مجلسی که رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را به پروردگار متعال دعوت می فرمود، پس از رفتن آن حضرت به جای وی قرار می گرفت و می گفت ای گروه قریش به خدا قسم که من از محمد خوش گفتارترم نزد من فراهم آئید تا گفتاری بهتر از گفتار وی بگویم، آنگاه داستان شاهان ایران و رستم و اسفندیار را به میان می کشید و بعد می گفت به چه دلیل محمد از من خوش سخن تر است؟ به روایت ابن اسحاق از ابن عباس هشت آیه از آیات قرآن درباره نضر نازل شده است. (۱) نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط از طرف قریش رهسپار مدینه شدند و از دانایان یهود راهنمایی خواستند و دانایان یهود گفتند: سه مسئله از وی پرسید تا صدق و کذب وی معلوم گردد. از اصحاب کهف، از ذوالقرنین و روح. نضر و عقبه به مکه باز آمدند و هر سه موضوع را از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسش نمودند و حضرت پس از نزول وحی که چندی برخلاف انتظار تأخیر شده بود و رسول خداصلی الله علیه وآله را مغموم ساخته بود، جوابشان را داد. (۲) اما در عین حال ایمان نیاورده و راه عناد و ستیزه را دنبال نموده، به یکدیگر سفارش می کردند که به این قرآن گوش فرادهید و آن را با یاهو گویی مسخره کنید. (۳) روزی ابوجهل به قریش گفت: محمد گمان می کند، سپاهیان خدا که شما را در آتش، عذاب می کنند و به دوزخ می افکنند، فقط نوزده نفرند شما به این جمعیت نخواهید توانست هر صد نفر از عهده یکی از آنها برآئید؟ (۴) پس از آن شکنجه و آزار قریش نسبت به مسلمان بی پناه و بردگان شدت گرفت و هر قبیله ای به آزار افراد مسلمان خویش پرداختند و آنان را به

ص: ۵۶

۱- ۱۴۹. سوره قلم آیات ۹-۱۶.

۲- ۱۵۰. سوره کهف، آیات ۱- ۲۶ و ۸۳- ۵؛ سوره بنی اسرائیل آیه ۸۵.

۳- ۱۵۱. سوره فصلت آیه ۲۶.

۴- ۱۵۲. سوره مدثر آیات ۳۱- ۳۰.

حبس کردن و زدن و گرسنگی و تشنگی و جز آن شکنجه می دادند از جمله، عمار بن یاسر عنسی است که ابوجهل مادرش سمیه را با نیزه به شهادت رساند و او نخستین شهید راه اسلام است. یاسر پدر وی نیز در مکه به شهادت رسید و برادر وی عبدالله بن یاسر در مکه در اثر شکنجه قریش به شهادت رسید. از جمله دیگر کسانی که شکنجه سخت شدند، بلال بن رباح بن حمامه بود که امیه بن خلف جمحی او را در گرمای شدید نیمروز در بطحای مکه به پشت می خواباند و دستور می داد تا سنگی بزرگ بر سینه وی زنند و سپس می گفت باید به همین صورت بمانی تا بمیری یا به محمد کافر شوی و لات و عزی را پرستش کنی و او در زیر شکنجه همچنان احد احد می گفت. خباب بن ارت و عامر بن فهیره و صهیب بن سنان رومی و ابوفکحیه غلام صفوان بن امیه بن خلف جمحی و أم عیسی یا أم عنیس کنیز بنی زهره یابنی تیم بن مره که توسط اسود بن عبد یغوث شکنجه می شد و زئیره (به کسر زای و تشدید نون مکسوره) کنیز رومی بنی عدی یا بنی مخزوم و تهدیه و دخترش کنیزان زنی از بنی عبدالدار و لیبیه کنیز بنی مومل طایفه ای از بنی عد بن کعب از جمله کسانی بودند که سخت شکنجه شدند تا از اسلام برگردند(۱) اما با فشار طاقت فرسای قریش پنج نفر از اسلام برگشتند:

۱ - حارث بن زمعه.

۲ - ابوقیس بن فاکه.

۳ - ابوقیس بن ولید.

۴ - علی بن امیه

۵ - عاص بن منبه

ص: ۵۷

۱- ۱۵۳. سیره النبی، ج ۱، ص ۳۳۹ الی ۳۴۲، الکامل ج ۲، ص ۴۵ الی ۴۷، امتاع الاسماع ص ۱۸ و ۱۹، جوامع السیره ص ۵۵ - ۵۴.

که همگی در بدر، کشته شدند و خدای متعال درباره ایشان آیه ای نازل کرد. (۱)، (۲).

۱۷ - مهاجرت

رسول خدا صلی الله علیه وآله در پرتو عنایات پروردگار و حمایت عمویش ابوطالب از آزار و شکنجه قریش در امان بود اما اصحاب وی گرفتار آزار و شکنجه بودند، پیامبر به آنان گفت: کاش به کشور حبشه می رفتید، چه در آنجا پادشاهی است که نزد وی بر کسی ستم نمی رود و آنجا سرزمین راستی است، باشد که خدا از این گرفتاری برای شما فرجی قرار دهد. پس جمعی از مسلمانان که از فشار و آزار دشمن به ستوه آمده بودند رهسپار حبشه گشتند و این نخستین هجرتی بود که در اسلام روی داد. در ماه رجب سال پنجم بعثت و سال دوم اظهار دعوت یازده مرد و چهار زن مسلمان به سرپرستی عثمان بن مظعون (۳) پنهانی از مکه گریختند و سواره یا پیاده خود را به بندر شعبه رساندند و از آنجا به وسیله دو کشتی بازرگانی که در همان ساعت آماده حرکت بود با نیم دینار کرایه رهسپار کشور مسیحی مذهب حبشه شدند. قریش تا کنار دریا آنان را تعقیب کردند اما موقعی به ساحل دریا رسیدند که مسلمین رفته بودند. مهاجران حبشه، ماه شعبان و رمضان را در حبشه ماندند و سپس شنیدند که قریش اسلام آورده اند پس در ماه شوال به مکه بازگشتند و نزدیک مکه خبر یافتند که اسلام اهل مکه دروغ بوده است و ناچار هر کدام به طور پنهانی یا در پناه کسی وارد مکه شدند. (۴) در مهاجرت اولیه به حبشه افراد ذیل بودند:

ص: ۵۸

۱- ۱۵۴. سوره نساء آیه ۹۷.

۲- ۱۵۵. سیره النبی ج ۲ ص ۲۸۳ و ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۵۸.

۳- ۱۵۶. سیره النبی ج ۱ ص ۳۴۵.

۴- ۱۵۷. بحار الانوار ج ۴۲۲، ۱۸ والطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۰۶، تاریخ الامم والملوک ج ۲، ص ۷۰ و ۶۹.

۱ - ابو سلمه بن عبدالاسد مخزومی پسر عمه رسول خداصلی الله علیه وآله و شوهر ام سلمه.

۲ - ام سلمه دختر ابی امیه مخزومی و همسر ابوسلمه

۳ - ابوحنذیفه هاشم بن عقبه بن ربیعہ.

۴ - سهله دختر سهیل بن عروه.

۵ - ابوسبره بن ابی رُهم عامری.

۶ - عثمان بن عفان.

۷ - رقیه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله و همسر عثمان.

۸ - زبیر بن عوام.

۹ - مصعب بن عمیر.

۱۰ - عبدالرحمن بن عوف زهری.

۱۱ - عثمان بن مظعون.

۱۲ - عامر بن ربیعہ عنزی.

۱۳ - لیلی دختر ابوحنسہ.

۱۴ - (ابو) حاطب بن عمرو بن عبد شمس.

۱۵ - سهیل بن بیضاء.

اینان پس از بازگشت بیش از پیش به آزار و شکنجه عشیره خویش گرفتار آمدند و رسول خداصلی الله علیه وآله دیگر بار آنان را اذن داد تا به حبشه هجرت نمایند. مهاجران حبشه در این نوبت که به گفته بعضی پیش از گرفتار شدن بنی هاشم در شعب ابی طالب، و به قول دیگران پس از آن بود به سرپرستی جعفر بن ابی طالب رهسپار کشور حبشه گشتند. ایشان هشتاد و سه مرد بودند و هجده زن که یازده زن از قریش و هفت زن از دیگران، ابن اسحاق می گوید: شانزده زن بوده اند. اما در طبقات ابن سعد تصریح شده که هجده

زن بوده اند.^(۱) کسانی که عمار بن یاسر را جزء مهاجرین ندانسته اند هشتاد و دو مرد گفته اند. پانزده نفر از مهاجرین اولیه که دوباره نیز هجرت کردند ظاهراً در این نوبت هم پیش از دیگران رهسپار کشور حبشه شدند و هشتاد و شش نفر دیگر که جعفر بن ابی طالب سرپرست آنان بود به تدریج بعد از آنان رهسپار شدند. از این هشتاد و سه مرد و هجده زن، هشت مرد و سه زن در حبشه وفات یافتند و سی و سه مرد و شش زن (ابن سعد هشت زن گفته است) پیش از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه آمدند و از این عده یک مرد (سکران بن عمرو که ابن سعد گفته دو نفر بوده اند) در مکه وفات یافت و چهار مرد دیگر (ابن سعد گفته هفت نفر بوده اند) توقیف شدند و بیست و هشت مرد به مدینه هجرت کردند و بیست و نه نفر (ابن سعد گفته بیست و چهار نفر) در جنگ بدر شرکت کردند و بیست و شش مرد و چند زن بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از غزوه بدر به مدینه هجرت کردند و شانزده مرد و چند زن را نجاشی در سال هفتم در دو کشتی به مدینه فرستاد.^(۲) چون قریش از رفاه و آسودگی مهاجران مسلمان در حبشه خبر یافتند بر آن شدند که دو مرد نیرومند و شکیبا از قریش نزد نجاشی بفرستند تا مسلمانان مهاجر را از کشور حبشه براند و به مکه بازگرداند. بدین منظور عبدالله بن ابی ربیع و عمرو بن عاص بن وائل را با هدایایی برای نجاشی و وزرای او فرستادند ابوطالب با خبر یافتن از کار قریش اشعاری برای نجاشی فرستاد و او را برنگهداری و پذیرایی و حمایت از مهاجرین ترغیب کرد.^(۳) این دو نفر ابتدا به سراغ وزیران

ص: ۶۰

۱- ۱۵۸. ج ۱، ص ۲۰۷ چاپ بیروت ۱۳۸۰ هجری.

۲- ۱۵۹. سیر هالنبی ج ۱، ص ۳۴۵-۳۸۸، ۳۵۳-۳۹۱، ج ۳، ص ۴۱۴-۴۲۴، الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۰۷ بحار الانوار ج ۱۸، ص ۴۲۲.

۳- ۱۶۰. سیر هالنبی ج ۱، ص ۳۵۶ و ۳۵۷، اعلام الوری ص ۵۵، بحار الانوار ج ۴۱۸، ۱۸.

نجاشی رفتند و هدایایی تقدیم کردند و گفتند که جوانانی بی خرد از ما که دین قوم خود را رها کرده و به کیش شما هم درنیامده و کیش نو ساخته ای آورده اند که نه ما می شناسیم و نه شما به کشور شما آمده اند و اکنون بزرگان قومشان ما را نزد شاه فرستاده اند تا آنان را به ما تسلیم دارد پس شما هم حین سخن با شاه نظر موافق به تسلیم ایشان به ما دهید. وقتی نزد نجاشی رفتند همین سخنان را برای وی نیز تکرار کردند و با توجه به هماهنگی که با وزرای شاه انجام داده بودند، وزرا نیز از ایشان حمایت کرده و به شاه گفتند: پادشاهها! اینان راست می گویند و قومشان بهتر از هر کس این مهاجران را می شناسد. اینان را به همین دو نفر تسلیم کن تا آنان را به دیار و تبارشان بازگردانند، ولی نجاشی به خشم آمد و گفت: نه به خدا قسم آنان را تسلیم نمی کنم تا اکنون که به من پناه آورده و در کشور من آمده و مرا بر دیگران برگزیده اند آنان را فراخوانم و از گفتار این دو نفر پرسش کنم آنگاه اگر چنان که این دو می گویند باشند تسلیم آنها کنم و اگر نه از ایشان حمایت کنم تا در کشور من بمانند و با آنان محبت و همراهی نمایم. نجاشی اصحاب رسول خداصلی الله علیه و آله را فرا خواند و کشیش ها را هم احضار کرده، رو به مهاجران مسلمان کرد و گفت این دینی که جدا از قوم خود آورده اید و نه کیش من است و نه کیش دیگر ملل جهان، چیست؟ جعفر بن ابی طالب آغاز سخن کرد و گفت ما مردمی بودیم که در دوران جاهلیت بت ها را پرستش می کردیم و مردار می خوردیم و کارهای زشت انجام می دادیم، قطع رحم می کردیم با همسایگان و هم پیمانان خود بدرفتاری داشتیم، خداوند پیامبری از خودمان که نسب و راستی و امانت و پاکدامنی او را می شناسیم به سوی ما فرستاد و او هم ما را به خدا دعوت کرد و به راستگویی و امانت و صلح رحم و نیکی با همسایه سفارش کرد و از

کارهای زشت و گفتار دروغ و خوردن مال یتیم و نسبت ناروا به زنان پاکدامن نهی کرد و امر به نماز و زکات و روزه داد. نجاشی گفت از آنچه پیامبر شما از طرف خدا آورده است چیزی همراه داری؟ جعفر گفت: آری. نجاشی گفت: برای من بخوان جعفر قسمتی از سوره کهیص را تلاوت کرد تا «وهزی الیک بجذع النخله تساقط علیک رطبا جنیاً» و نجاشی با شنیدن آن گریست و کشیش های او نیز گریستند آنگاه نجاشی رو به عمرو و عبدالله کرده گفت: این سخن و آنچه عیسی آورده است هر دو از یک جا فرود آمده است. بروید که به خدا قسم اینان را به شما تسلیم نمی کنم. عمرو به نجاشی گفت از اینان درباره عیسی سؤال کن چه اینکه درباره آن حضرت سخنی عظیم می گویند و نجاشی سؤال کرد. جعفر بن ابی طالب گفت: عقیده ما درباره وی همان است که پیامبر ما گفته است که، او بنده خدا و رسول او و روح او و کلمه اوست که آن را به مریم دوشیزه پاکدامن القاء کرده است. (۱) آنگاه نجاشی به مهاجران گفت بروید که شما درامانید دوست ندارم که در مقابل کوهی از طلا یکی از شما را آزار دهم سپس گفت هدیه های این دو فرستاده را به آنان پس دهید که نیازی بدان ندارم. ام سلمه که راوی این جریان است می گوید، عمرو و عبدالله با هدایای پس داده شده به زشتی از نزد وی رفتند و ما در بهترین کشور و نزد بهترین پادشاه اقامت گزیدیم. (۲) بعضی گفته اند که قریش عمرو بن عاص و عماره بن ولید را فرستادند. (۳) مقریزی از قول ابونعیم نقل می کند که قریش دوبار عمرو بن عاص را فرستادند، یک بار با عماره بن ولید و یک بار دیگر با عبدالله بن ابی

ص: ۶۲

۱- ۱۶۱. نساء آیه ۱۷۱.

۲- ۱۶۲. سیرهالنبی ج ۱، ص ۳۵۶-۳۹۴ و تاریخ الامم والملوک ج ۲، ص ۷۳ ج الکامل ج ۲، ص ۵۴-۵۵، ج شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۱۰۸ الی ۱۱۰.

۳- ۱۶۳. بحار ج ۱۸ ص ۴۱۴، ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۸۶ و اعلام الوری ص ۵۴.

ربيعه و نیز می گوید به قولی عمرو و عبدالله را پس از واقعه بدر فرستاده اند. (۱)

۱۸ - عکس العمل قریش

مهاجرت بر قریش گران آمد و لذا جلسه کردند و بر آن شدند که عهدنامه ای علیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب ابن عبدمناف بنویسند که از آنان زن نگیرند و به آنان زن ندهند، چیزی به آنها ن فروشند و چیزی از آنان نخرند، عهدنامه را نوشتند. نویسنده آن عهدنامه منصور بن عکرمه بن عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار و بنا به قولی دیگر نصر بن حارث و به قولی بغیض بن عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار (۲) بود که دست او فلج شد. آنگاه عهدنامه را در میان کعبه آویختند. (۳) چون کار قریش به انجام رسید بنی هاشم و بنی مطلب بن عبدمناف به ابوطالب پیوستند و همگی جز ابولهب بن عبدالمطلب که با قریش همکاری داشت همراه وی در شعب ابی طالب درآمدند. این امر شش سال پس از بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله در شب اول محرم سال هفتم بعثت واقع شد (۴) نوشته اند که ابوطالب در مدت گرفتاری بنی هاشم در شعب هر شب رسول خدا را می فرمود که در بستر خویش ن خوابد تا هر کس در کمین وی باشد او را در آنجا نبیند و چون مردم به خواب می رفتند یکی از پسران یا برادران یا عموزادگان خود را می فرمود تا در جای رسول خداصلی الله علیه وآله می خوابید و رسول خداصلی الله علیه وآله را می فرمود در بستری دیگر بخوابد (۵) با همه این مشکلات رسول خداصلی الله علیه وآله در راستای دعوت به دین خدا محکم و استوار حرکت می کرد و در ایام حج و عمره از شعب بیرون می آمد و خود

ص: ۶۳

۱- ۱۶۴. امتاع الاسماع ص ۲۲.

۲- ۱۶۵. الغدير ج ۷ ص ۳۶۲ و امتاع الاسماع ص ۲۵.

۳- ۱۶۶. الطبقات الكبرى ج ۱ ص ۲۰۹، امتاع الاسماع ص ۲۵.

۴- ۱۶۷. الطبقات الكبرى ج ۱، ص ۲۰۹، امتاع الاسماع ص ۲۵.

۵- ۱۶۸. الغدير ج ۷، ص ۳۶۱.

را بر قبائل عرب عرضه می داشت و آنان را به حمایت خویش دعوت می کرد. بدین حال رسول خداصلی الله علیه وآله با همه بنی هاشم و بنی مطلب سه سال در شعب ماندند تا جبرئیل بر رسول خداصلی الله علیه وآله فرود آمد و گفت خدا موریانه را بر عهدنامه قریش گماشته تا هرچه بی مهری و ستمگری در آن بود به جز نام خدا را از بین ببرد. رسول خداصلی الله علیه وآله ابوطالب را از این امر آگاه ساخت و ابوطالب همراه رسول خداصلی الله علیه وآله و کسان خود بیرون شد تا به کعبه رسید و کنار آن نشست. قریش به او روی می آوردند؛ به آنان گفت محمد از طرف خدای خویش می گوید که خدا موریانه را بر آن گماشته و هرچه جز نام خدا بر آن بوده همه را خورده است راستی بگویید که اگر سخن راست باشد چه می کنید؟ گفتند دست بر می داریم و کاری نداریم گفت من هم اگر سخنش دروغ باشد او را به شما می دهم تا بکشید گفتند: انصاف داری و نکو گفتی، مهر عهدنامه شکسته شد و دیدند که موریانه هرچه جز نام خدا در آن بوده همه را خورده است اما جز عنادشان افزوده نگشت و بنی هاشم به شعب برگشتند(۱) اما گروهی از قریش از در انصاف درآمدند. ابتدا هشام بن عمرو بن ربیع بن حارث نزد زهیر بن امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم پسر عمه رسول خدا رفت و او را با بیانی مؤثر برای اقدام بر نقض پیمان قریش آماده ساخت و همراه مطعم بن عدی و عاص بن هاشم و زمعه بن اسود در خطم الحجون (کوهی است در بلندی های مکه که خطم قسمت مقدم آن است) قرار گذاشتند که بامداد فردا در نقض صحیفه قریش اقدام کنند گویند سهیل بن بیضاء فهری آنان را

ص: ۶۴

۱- ۱۶۹. ترجمه تاریخ یعقوبی ص ۳۸۹ و ۳۹۰، الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۰۸-۲۱۰، سیرها لنبی ج ۱، ص ۳۹۹ و ۴۰۰، الکامل ج ۲، ص ۶۱، امتاع الاسماع ص ۲۶، بحار الانوار ج ۱۹، ص ۱۷ و ۱۶.

فراهم ساخت تا تصمیم قطعی گرفتند.^(۱) ابتدا زهیر در انجمن قریش آنان را بر این بی مهری نکوهش کرد و گفت به خدا قسم از پای ننشینم تا این عهدنامه شکسته شود، ابوجهل خواست جواب دهد که چهار نفر دیگر یکی پس از دیگری به سخن آمدند و او را تأیید کردند ابوجهل گفت این تصمیمی است که در شب گرفته شده پس مطعم بن عدی و عدی بن قیس و زمعه بن اسود و عاص بن هاشم و زهیر مسلح شدند و نزد بنی هاشم رفتند و گفتند از شعب در آئید و به خانه های خود باز گردید و چنان کردند. این واقعه در نیمه رجب سال دهم اتفاق افتاد^(۲) و بدین سان عهدنامه قریش شکسته شد و بنی هاشم از شعب ابی طالب بیرون آمدند. حدود دو ماه پس از خروج بنی هاشم از شعب و سه سال پیش از هجرت، وفات ابوطالب و سپس به فاصله سه روز وفات خدیجه در ماه رمضان سال دهم بعثت روی داد. ابوطالب و خدیجه هر دو در حجون مکه دفن شدند. وفات این دو بزرگوار برای رسول خداصلی الله علیه و آله مصیبتی بزرگ بود و خودش فرمود: تا روزی که ابوطالب وفات یافت دست قریش از آزار من کوتاه بود.^(۳) ابوطالب در ایمان و اسلام بود و با این حال از دنیا رفت و اشعار وی که در الغدیر ذکر شده است، در این امر صراحت دارد.^(۴) پس از وفات ابوطالب گستاخی قریش در آزار رسول خداصلی الله علیه و آله به نهایت رسید. رسول خداصلی الله علیه و آله با زید بن حارثه (و به قول ابن اسحاق تنها) به طائف رفت تا از قبیله ثقیف کمک بخواهد و آنان را به دین مبین اسلام دعوت کند اما بنی ثقیف نه تنها دعوت وی را رد کردند بلکه سفیهان ایشان بردگان خود را وادار کردند تا با

ص: ۶۵

۱- ۱۷۰. اسدالغابه ج ۲، ص ۳۶۲ - امتاع الاسماع ص ۲۶.

۲- ۱۷۱. اسدالغابه ج ۲، ص ۳۶۲ - امتاع الاسماع ص ۲۶.

۳- ۱۷۲. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۱۱ - سیرها لنبی ج ۲، ص ۲۵-۲۸ - امتاع الاسماع ص ۲۷ - اسدالغابه ج ۵ ص ۴۳۹.

۴- ۱۷۳. ج ۷، ص ۳۸۴-۳۳.

دشنام و داد و فریاد به دنبال وی افتند تا او را سنگباران کنند در نتیجه پاهای رسول خداصلی الله علیه وآله و چند جای سر زید بن حارثه که وی را حمایت می کرد مجروح شد رسول خداصلی الله علیه وآله به سایه تا کی پناه برد و با خدای خویش شروع به راز و نیاز نمود چون عتبه و شیبیه پسران ربیع، رسول خداصلی الله علیه وآله را در آن حال دیدند توسط غلام مسیحی خود عداس که از مردم نینوا بود، مقداری انگور برای وی فرستادند و عداس هم از آنچه از رسول خداصلی الله علیه وآله دید و شنید فریفته رسول خداصلی الله علیه وآله شد و اسلام آورد.^(۱) رسول خداصلی الله علیه وآله پس از ده روز توقف در طائف و ناامیدی از اسلام و حمایت قبیله بنی ثقیف راه مکه را در پیش گرفت و در نزدیکی مکه کسی را به ترتیب نزد اخنس بن شریق و سهیل ابن عمرو و مطعم بن عدی فرستاد و از هر یک امان خواست. اخنس و سهیل عذر آوردند ولی مطعم پذیرفت و رسول خداصلی الله علیه وآله در امان وی به مکه درآمد.^(۲)

۱۹ - واقعه اسراء، معراج و شق القمر

صریح قرآن مجید است که خدای متعال بنده خود محمدصلی الله علیه وآله را شبانه از مسجدالحرام به مسجد اقصی (بیت المقدس) برد تا برخی از آیات خود را به وی نشان دهد.^(۳) بر حسب روایات صاحب طبقات، اسراء در شب هفدهم ربیع الاول، یک سال پیش از هجرت و از شعب ابی طالب بوده است و بر حسب بسیاری از روایات از خانه ام هانی دختر ابوطالب بوده است.^(۴)

به روایت صاحب طبقات واقعه معراج و رفتن رسول خداصلی الله علیه وآله به آسمان ها در شب هفدهم ماه رمضان، هجده ماه، پیش از هجرت روی داد

ص: ۶۶

-
- ۱- ۱۷۴. اسدالغابه ج ۳، ص ۳۸۹-۳۹۰، سیرهالنبی ج ۲، ص ۲۸-۳۱، الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۱۲، تاریخ الامم والملوک ج ۲، ص ۸۱، ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۹۵ و ۳۹۴.
۲- ۱۷۵. تاریخ الامم والملوک ج ۲، ص ۸۲.
۳- ۱۷۶. اسراء آیه ۱.
۴- ۱۷۷. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۶، سیرهالنبی ج ۲، ص ۲-۷.

و نمازهای پنج گانه بر وی واجب گردید. (۱) بسیاری از محدثان و مورخان واقعه اسراء و معراج را در یک شب دانسته اند. (۲) فخررازی می نویسد اهل تحقیق برآنند که به مقتضای دلالت قرآن و حدیث روایت شده در صحاح، خدای متعال روح و جسد محمد را از مکه به مسجد الاقصی و سپس از آنجا به آسمان ها برد. (۳) علامه مجلسی نیز به تفصیل در مسئله اسراء و معراج بحث کرده و فرموده است: بدان که عروج رسول خداصلی الله علیه و آله به سوی بیت المقدس و سپس به آسمان در یک شب و آن هم با جسد شریفش، مطلبی است که آیات و اخبار متواتر از خاصه و عامه برآن دلالت می کند و انکار اینگونه مطالب یا تأویل آن به عروج روحانی یا به وقوع آن در خواب ناشی از کمی تشیع یا از سستی دین و ضعف یقین است. (۴) با همه اختلافاتی که در تاریخ و کیفیت اسراء و معراج رسول خداصلی الله علیه و آله پیش آمده است، عقیده شیعه امامیه بر آن است که اسراء و معراج هر دو جسمانی بوده و در بیداری وقوع یافته است. اما شق القمر، تاریخ این واقعه که ظاهر قرآن مجید بر آن گواهی می دهد، نیز به درستی معلوم نیست. فخررازی در ذیل آیه اول سوره قمر می نویسد: همه مفسران برآنند که مراد از آیه آن است که ماه شکافته شد و اخبار هم بر واقعه شق القمر دلالت می کند و حدیث آن در صحیح مشهور است و جمعی از صحابه آن را روایت کرده اند. (۵)

۲۰ - مقدمات هجرت به یثرب (مدینه)

رسول خداصلی الله علیه و آله پس از آنکه در سال چهارم بعثت دعوت خویش را آشکار کرد، ده سال متوالی در موسم حج در عکاظ و مَجَنَّة و ذوالمجاز و منی و مکه و دیگر منازل حاجیان با

ص: ۶۷

۱- ۱۷۸. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۱۳.

۲- ۱۷۹. سیره النبی، ج ۲ ص ۲-۷، امتاع الاسماع ص ۲۸ - ۳۰.

۳- ۱۸۰. مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۵۴۰-۵۴۶.

۴- ۱۸۱. بحار الانوار ج ۱۸، ص ۲۸۲-۴۱۰.

۵- ۱۸۲. مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۷۷۹.

آنان تماس می گرفت و از آنان می خواست تا او را یاری دهند و در راه رساندن رسالت های الهی حمایت کنند و بهشت را پاداش برند رسول خداصلی الله علیه و آله بر یکایک قبایل می گذشت و به آنان می گفت: بگوئید لاله الاالله تا رستگار شوید، اما عمویش ابولهب از پی وی آمده و به قبایل می گفت مبادا سخن وی را بشنوید؛ زیرا او از دین برگشته و دروغگو است؛ در نتیجه قبایل عرب هم به رسول خداصلی الله علیه و آله پاسخ خوبی نداده و او را آزرده می ساختند و می گفتند خویشان و نزدیکان تو را بهتر می شناسند که از تو پیروی نکرده اند. در این بین دو قبیله بت پرست به نام اوس و خزرج از عرب قحطانی یمن در یثرب سکونت داشتند و پیوسته بین این دو قبیله نزاع بوده تا به ستوه آمدند و از طرفی یهود بنی نضیر و بنی قریظه و دیگر یهودیان ساکن یثرب نیز بر آنان گستاخ شدند، جمعی از ایشان به مکه رفتند تا از قریش یاری بخواهند اما قریش شرایطی را از طریق ابوجهل بن هشام مخزومی به آنان پیشنهاد کرد که برای ایشان قابل پذیرش نبود. ناچار اهل یثرب به طائف رفتند و از قبیله ثقیف کمک خواستند ولی بی نتیجه بازگشتند. (۱) در سال یازدهم بعثت رسول خداصلی الله علیه و آله در مراسم حج در عقبه منی با گروهی از مردم یثرب ملاقات کرد و از ایشان پرسید، شما که هستید؟ گفتند مردمی از قبیله خزرج گفت از هم پیمانان یهود؟ گفتند: آری گفت نمی نشینید تا با شما صحبت کنم. گفتند: آری. پس نشستند و رسول خداصلی الله علیه و آله اسلام را بر آنان عرضه داشت و قرآن را بر ایشان تلاوت کرد. یهودیان یثرب که اهل کتاب و دانش بودند هرگاه میان ایشان و اوس و خزرج پیشامدی می شد می گفتند به زودی پیامبری مبعوث می شود و ما به وی ایمان می آوریم و با همدستی وی شما را چون قوم عاد و ارم

ص: ۶۸

می کشیم. این سابقه ذهنی از یهودیان در نزد اهل یثرب سبب شد که پس از دعوت رسول خداصلی الله علیه وآله آنها به هم گفتند به خدا قسم این همان پیامبری است که یهودیان ما را از بعثت اویم می دادند و نباید در ایمان به وی بر ما سبقت گیرند و دعوت رسول خداصلی الله علیه وآله را اجابت نموده و اسلام آوردند و گفتند ما قوم خود را در حال دشمنی و جنگ گذاشته ایم و امید داریم که خدا به وسیله تو آنان را با هم الفت دهد اکنون ما به یثرب باز می گردیم و آنان را به اسلام دعوت می کنیم. باشد که خدا به این دین هدایتشان کند. اینان نخستین مسلمانان انصار بودند که ابن اسحاق می گوید: شش نفر از قبیله خزرج می باشند به نام های: اسعد بن زراره عوف بن حارث - رافع بن مالک قطبه بن عامر - عقبه بن عامر و جابر بن عبدالله بن رئاب که به یثرب بازگشتند و مردم را به دین اسلام دعوت نمودند و چیزی نگذشت که اسلام در یثرب شیوع یافت و در همه خانه ها سخن از رسول گرامی اسلام بود. (۱) در ذوالحجه سال دوازده بعثت، دوازده نفر از انصار در موسم حج در عقبه منی با رسول خدا بیعت کردند. پنج نفر از ایشان از همان شش نفری که در سال گذشته اسلام آورده بودند (به جز جابر بن عبدالله) و هفت نفر دیگر اسعد بن زراره، معاذ بن حارث، ذکوان بن عبد قیس، عباده بن صامت، یزید بن ثعلبه، عساس بن عباده، مالک بن تیهان و عویم بن ساعده بودند که به جز دو نفر آخر که از قبیله اوس بودند، ده نفر دیگر از قبیله خزرج می باشند. عباده بن صامت می گوید: مضمون این بیعت این بود که برای خدا شریکی قرار ندهیم و دزدی و زنا نکنیم و رسول خداصلی الله علیه وآله پاسخ می داد که اگر وفا کردید شما را بهشت خواهد بود و اگر چیزی از اینها را

ص: ۶۹

۱- ۱۸۴. سیرهالنبی ج ۲، ص ۳۷-۳۹، الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۱۹، تاریخ الامم والملوک ج ۲، ص ۸۷، امتاع الاسماع ص ۳۲ و ۳۳.

مرتکب شدید امر شما به خدای عزوجل و اگذار است؛ اگر خواست بیامرزد و اگر خواست عذاب کند. این بیعت را بیعت نساء هم می گویند؛ زیرا رسول خداصلی الله علیه وآله با زنان مسلمان به همین شرایط بیعت می کرد و در این بیعت هم مثل بیعت زنان التزام به جهاد در کار نبود مضمون بیعت نساء در سوره ممتحنه آیه دوازدهم نیز همین است. این دوازده نفر پس از بیعت به مدینه بازگشتند و پیامبر همراه ایشان مصعب بن عمیر بن هاشم و به قولی عبدالله بن ام مکتوم را به مدینه فرستاد تا به ایشان قرآن بیاموزد و به سوی خدا دعوت کند و بدین جهت بود که مصعب را در مدینه مقری می گفتند. مصعب بر اسعد بن زراره وارد شد و برای مسلمانان مدینه پیش نمازی می کرد و در نخستین نماز جمعه، او پیش نماز بود و به روایت ابن اسحاق نخستین امام جمعه مدینه اسعد بن زراره بود. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر توسط اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر اسلام آوردند. سعد پسرخاله اسعد بن زراره است و او و اسید از اشراف بنی عبد الاشهل بودند. پس از اسلام آوردن همراه اسید بن حضیر نزد قوم خود بازگشت و به آنان گفت: ای بنی عبد الاشهل مرا در میان خود چگونه می دانید؟ گفتند: سرور مایی و از همه ما با تدبیرتر و نیکو سرشت تر. گفت: حال که چنین است، سخن با مردان و زنان شما بر من حرام است تا به خدا و رسولش ایمان آورید. گفته اند که در آن شب یک مرد یا زن نامسلمان در میان بنی عبد الاشهل باقی نماند به همین ترتیب مصعب به دعوت به اسلام ادامه داد تا در هر محله ای از محله های انصار مردان و زنانی مسلمان شدند مگر در محله بنی امیه بن زید و خطمه و وائل و واقف که از رهبر و شاعر خود ابوقیس صیفی بن اسلت از بنی وائل بن زید پیروی کردند و او ایشان را از اسلام آوردن باز داشت تا آنکه رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه هجرت کرد و بدر

و احد و خندق سپری شد سپس همه به دین اسلام درآمدند.^(۱) مصعب بن عمیر بن هاشم به مکه بازگشت و اسلام اهل مدینه را به عرض رسول خداصلی الله علیه و آله رساند و آن حضرت شادمان گشت. سپس جمعی از انصار در موسم حجّ به مکه رفتند و بیعت دوم عقبه به انجام رسید که در ذی حجّه سال سیزده بعثت، اتفاق افتاد. ابن سعد در طبقات قائل است که مصعب قبل از بیعت عقبه دوم به مکه نیامد؛ بلکه همراه انصار در موسم حجّ به مکه رفت ولی دیگران از ابن اسحاق و طبری و مقریزی و ابن حزم و ابن اثیر می گویند مصعب قبل از بیعت عقبه به مکه بازگشت و در دومین بیعت عقبه هفتاد و پنج مرد و زن انصار (هفتاد و سه مرد و دو زن) با رسول خداصلی الله علیه و آله بیعت نمودند و خواستند که رسول خداصلی الله علیه و آله با آنان به مدینه رود. عموی پیامبر عباس بن عبدالمطلب به پیامبر تأکید کرد ابتدا بگذار پیمان بگیرم و رسول خداصلی الله علیه و آله اینکار را به عمویش واگذار کرد. در این بیعت [عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر آغاز به سخن کرد و از عزّت و کرامت رسول خداصلی الله علیه و آله سخن گفت و به آنان تأکید کرد تصمیم خود را بگیرید، اگر بیم دارید که پس از بردن وی به شهر خود او را یاری نکنید، از هم اکنون او را واگذارید. چه او در میان خویشان و در شهر خویش عزیز و نیرومند است. براء بن معرور و عباس بن عباد از وفاداری و حمایت رسول خداصلی الله علیه و آله سخن گفتند و از رسول خداصلی الله علیه و آله خواستند که دست خود را بگشاید تا با وی بیعت نمایند^(۲) رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود با شما بیعت می کنم تا چنان که زنان و فرزندان خویش را حمایت می کنید مرا نیز حمایت کنید؛

ص: ۷۱

۱- ۱۸۵. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۱۹، سیرها لنبی ج ۲، ص ۳۹-۴۷، تاریخ الامم والملوک ج ۲ ص ۸۷ - ۹۰، الکامل ج ۲ ص ۶۶ - ۶۸، امتاع الاسماع ص ۳۳ - ۳۵، جوامع السیره ص ۷۳ - ۷۱.

۲- ۱۸۶. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۱۷.

رسول گرامی اسلام افزود: خون من خون شما و حرمت من حرمت شما است من از شما میم و شما از منید؛ با هر که با شما بجنگد می جنگم و با هر که با شما بسازد می سازم. در این موقع فریاد انصار بلند شد که دعوت و بیعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را می پذیریم و نخستین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد، براء بن معرور و به قولی ابوالهیثم بن تیهان و به قولی دیگر اسعد بن زراره بود. سپس بقیه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند. از هفتاد و سه مردی که در دومین بیعت بودند، ده نفرشان در بیعت عقبه اولی هم شرکت داشتند و از دوازده نفر بیعت اولین سال گذشته در عقبه فقط عقبه بن عامر و جابر بن عبدالله بن رثاب در بیعت سال سیزدهم شرکت نداشتند. پس از آنکه بیعت هفتاد و پنج نفره به انجام رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوازده نفر نقیب از میان خود برگزینید تا مسئول و مراقب آنچه در میان قومشان می گذرد باشند. دوازده نفر نقیب به شرح ذیل برگزیده شدند: اسعد بن زراره، سعد بن ربیع، عبدالله بن رواحه، رافع بن مالک براء بن معرور، عبدالله بن عمرو (پسر جابر انصاری) عباده بن صامت، سعد بن عباده، منذر بن عمرو (این نه نفر از قبیله خزرج بودند و اسید بن حضیر، سعد بن خیثمه و رفاعه بن عبدالمنذر (این سه نفر از قبیله اوس بودند) عده ای به جای رفاعه، ابوالهیثم بن تیهان را ذکر کرده اند (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله به دوازده نفر نقیب انتخاب شده: چنان که حواریون برای عیسی ضامن قوم خود بودند شما هم عهده دار هر پیشامدی هستید که در میان قوم شما روی می دهد و من خود کفیل مسلمانانم.

۲۱- آغاز هجرت مسلمین به مدینه

پس از بازگشتن هفتاد و پنج نفر اصحاب بیعت دوم عقبه به مدینه و آگاه شدن قریش از دعوت و بیعتی

ص: ۷۲

که اوس و خزرج با رسول خداصلی الله علیه و آله انجام داده بودند سختگیری قریش نسبت به مسلمانان شدت یافت و بیش از پیش به آنان ناسزا می گفتند و آزار می دادند و دیگر آلام زندگی درمکه برای مسلمین طاقت فرسا گشت تا آن که از رسول خداصلی الله علیه و آله اذن هجرت خواستند(۱) و رسول خداصلی الله علیه و آله آنان را فرمود تارھسپار مدینه شوند و نزد برادران انصار خود روند(۲) و به آنان گفت خدای عزوجل برای شما برادرانی و محل امنی قرار داده است و در نتیجه مسلمان دسته دسته، رھسپار مدینه شدند و رسول خداصلی الله علیه و آله به انتظار اذن پروردگارش در هجرت از مکه و رفتن به مدینه باقی ماند. هجرت مسلمانان به مدینه از ذی الحجه سال سیزدهم بعثت آغاز شد. نخستین کسی که از اصحاب رسول خداصلی الله علیه و آله به مدینه وارد شد پسر عمه رسول خداصلی الله علیه و آله ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بود که از حبشه بازگشت و به مکه آمد چون قریش به آزار او پرداختند و خیر یافت که مردمی در مدینه به دین اسلام درآمده اند یک سال پیش از بیعت دوم عقبه به مدینه هجرت کرد پس از وی مهاجران دسته دسته به مدینه مهاجرت نمودند. داستان مهاجرت صھیب به روایت ابن هشام جالب توجه است از آن رو که وقتی می خواست هجرت کند کفار قریش به وی گفتند نادر و زبون به شهر ما آمدی و اکنون در اینجا توانگر شدی و می خواهی مال و جان خویش را به سلامت بیرون بری؟ به خدا قسم که این ناشدنی است. صھیب گفت اگر مال خود را به شما واگذارم مرا رها می کنید؟ گفتند آری، گفت هر چه دارم به شما واگذاشتم. وقتی خبر این جریان به رسول خدا رسید فرمود «ربح صھیب ربح صھیب» یعنی صھیب فایده کرد صھیب فایده کرد. کار هجرت به آنجا کشید که مرد

ص: ۷۳

۱- ۱۸۸. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۲۶.

۲- ۱۸۹. سیرھالنبی ج ۲، ص ۷۶.

مسلمانی جز رسول خداصلی الله علیه وآله وعلی بن ابیطالب و ابوبکر یا کسانی که گرفتار حبس و شکنجه قریش بودند در مکه باقی نماند. از آنجائی که در فاصله ای کمتر از سه ماه بیشتر اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله بسوی مدینه پس از بیعت دوم عقبه رهسپار شدند، رجال قریش دانستند که یثرب بصورت پایگاه و پناهگاهی برای رسول خداصلی الله علیه وآله و یاران وی درآمده و مردم آن برای جنگیدن با دشمنان رسول خداصلی الله علیه وآله آماده اند؛ لذا از هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله بیمناک شدند و برای جلوگیری از آن باهر وسیله ای که شده است در آخر ماه صفر سال ۱۴ بعثت در دارالندوه فراهم گشتند و به مشورت پرداختند دارالندوه یعنی بنای مجلس شورای مکه که قصی بن کلاب جد چهارم رسول خداصلی الله علیه وآله آن را ساخت و هنگام وفات، امر آن را بدست فرزندش عبدالدار سپرد، معاویه آن را خرید و دارالاماره کرد پس جزء مسجدالحرام شد (۱) پس از گزارشی که راجع به اهمیت موضوع و لزوم اقدام فوری از طرف بعضی به عرض جمع حاضر در مجلس رسید، یکی پیشنهاد داد رسول خداصلی الله علیه وآله را زندانی کنند؛ دیگری گفت او را از مکه بیرون کنند؛ سرانجام ابوجهل پیشنهاد داد که از هر قبیله جوانی دلیر انتخاب شود و بدست هر یک شمشیری برنده باشد و یکباره بر رسول خداصلی الله علیه وآله هجوم برده او را بکشند در این صورت خون وی در میان همه قبایل پراکنده می شود و بنی عبدمناف نمی توانند با همه طوایف قریش بجنگند. و ناچار به گرفتن دیه تن می دهند و ما هم دیه می دهیم این پیشنهاد به اتفاق آراء پذیرفته شد و با همین تصمیم پراکنده گشتند. جبرئیل بر رسول خداصلی الله علیه وآله فرود آمد و گفت امشب را در بستری که شب های گذشته می خوابیدی خواب. قریش بر حسب تصمیم و تبانی خویش، پیرامون خانه خدا را در اول شب

ص: ۷۴

(اول ربیع الاول سال ۱۴ بعثت) محاصره کردند و انتظار می بردند تا هرگاه به خواب رود بر وی حمله برند. رسول خداصلی الله علیه وآله هم برحسب وحی پروردگار و دستوری که برای هجرت رسیده بود علی علیه السلام را فرمود تا در بستر وی بخوابد و روپوش وی را بر خویش بپوشاند و سپس در مکه بماند و امانات مردم را که نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بود به آنان برساند. (۱) مشرکان قریش وقتی به خانه رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدند علی علیه السلام را در جای وی یافتند فهمیدند که نقشه آنان نقش بر آب شده است (۲) شبی را که علی علیه السلام در بستر رسول خداصلی الله علیه وآله خوابید (شب پنجشنبه اول ماه ربیع الاول چهاردهم بعثت) و رسول خدا از مکه بیرون رفت را لیله المیبت گویند (۳) درباره فداکاری امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن شب آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۴) نازل شد، یعنی در میان مردم کسانی هستند که در جستجوی رضای خدا از جان خویش می گذرنند و خدانسبت به بندگانش مهربان است» برحسب روایت حاکم در مستدرک در همین شب هجرت بود که رسول خداصلی الله علیه وآله علی را همراه خویش به کعبه برد و علی پابرشانه رسول خداصلی الله علیه وآله نهاد و بت ها را از بالای کعبه به زیر انداخت (۵) قریش پس از آنکه نقشه خود را برای کشتن رسول خدا نقش بر آب دیدند در جستجوی وی سخت به تکاپو افتادند و تا در غار ثور هم رسیدند و آنجا کسی از ایشان گفت این تار عنکبوت پیش از میلاد محمد بر در غار تنیده شده است (۶) رسول خداصلی الله علیه وآله مردی مشرک بنام عبدالله بن ارقط دیلی یازریقط لیشی را برای راهنمایی اجیر کرده بود و وی دو شتر را

ص: ۷۵

- ۱- ۱۹۱. سیرهالنبی ج ۲، ص ۹۸.
- ۲- ۱۹۲. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۷ و سیره النبی ج ۲، ص ۹۵ - ۹۷.
- ۳- ۱۹۳. مصباح المتهجد ص ۵۵۳.
- ۴- ۱۹۴. سوره بقره، آیه ۲۰۷.
- ۵- ۱۹۵. دلائل الصدق ج ۲، ص ۴۰۷.
- ۶- ۱۹۶. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۲۸.

که قبلاً به وی سپرده بودند بر در غار آورده و سوار شدند و ابوبکر و عامر بن فهیره را نیز بدنبال خویش سوار کردند و آنگاه راه مدینه را در پیش گرفتند. قریش که از این امر بشدت نگران و غضبناک شده بود، برای هر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستگیر کند و به آنان بازگرداند، صدشتر رابه عنوان جایزه اعلام نمودند رسول خدا شب دوشنبه و چهارم ربیع الاول از غاز ثور بیرون آمد و رهسپار مدینه گشت و نیمه روز سه شنبه در قدید منزل کرد و چون از قدید به راه افتاد، سراقه بن مالک برای دریافت جایزه قریش وی را تعقیب کرد (۱) سراقه می گوید براسب خود نشستم و در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله می تاختم در این میان اسبم به سردر آمد و از پشت وی در افتادم و گفتم این چه حسابی است؟ باز به تعقیب ادامه دادم و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهانش را از دور دیدم دیگر بار اسبم به سر در آمد و دو دستش بر زمین فرو رفت و از پشت او در افتادم دانستم که مرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دستی نیست و خدا نگهدار اوست گفتم ای محمد از خدا بخواه که مرا نجات دهد و عهد می کنم که مردم را از تعقیب تو باز دارم و آزاری از من به شما نرسد پس دعا کرد و دست های اسبم رها شد. به روایت کلینی در روضه کافی (۲) دوبار دیگر در اثر سوءنیت سراقه گرفتاری او تکرار شد و چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله به التماس خواست تا دعا کند، از برکت دعای وی دیگر بار رهائی پیدا کرد. سراقه چون به مکه بازگشت قصه خود را به قریش گفت و آنها گفتند دروغ میگوئی و بیش از همه ابوجهل او را تکذیب کرد سراقه (ضمن اشعاری) به وی گفت ای ابوحکم به خدا قسم اگر هنگامی که دست و پای اسب من فرو رفت تو هم تماشا می کردی می دانستی و شک نداشتی که محمد فرستاده خدا است و معجزه او را

ص: ۷۶

۱- ۱۹۷. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۳۲.

۲- ۱۹۸. ص ۲۶۳.

نمی توان پوشیده داشت(۱) رسول خداصلی الله علیه وآله روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول نزدیک ظهروارد محله قبای مدینه شد و بر کلثوم بن هدم یکی از مردان بنی عمرو بن عوف واردشد و برای ملاقات با مردم درخانه سعدبن خیشمه که زن و فرزندی نداشت و مهاجران مجرد درخانه وی منزل کرده بودند می نشست و نخستین دستوری که داد آن بود که بت ها درهم شکسته شوند به گفته یعقوبی چند روز پس از ورود رسول خداصلی الله علیه وآله کلثوم بن هدم درگذشت ورسول خداصلی الله علیه وآله به خانه سعدبن خیشمه منتقل شد(۲) علی علیه السلام سه شبانه روز در مکه ماند و امانت های مردم را که نزد رسول خدا بود به صاحبانش رسانید و چون از این کار فراغت یافت به مدینه هجرت کرد و همراه رسول خداصلی الله علیه وآله در خانه کلثوم بن هدم منزل گزید ابن اسحاق می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله روزهای دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را در قباء در میان قبیله بنی عمروبن عوف اقامت داشت و مسجد قبا را تأسیس کرد مدت توقف رسول خداصلی الله علیه وآله را در قباء ۲۳ روز و ۱۴ روز و ۵ روز و ۴ روز و ۳ روز نوشته اند(۳) سپس رسول خداصلی الله علیه وآله روزجمعه از میانشان بیرون رفت و نماز جمعه را در میان قبیله بنی سالم بن عوف در مسجدی میان وادی رانوانه به جای آورد واین نخستین نماز جمعه ای بود که در مدینه خواند(۴) وصدنفر مسلمان درآن شرکت کردند(۵) پس از آن مردان بنی سالم بن عوف آمدند و گفتند: ای رسول خداصلی الله علیه وآله نزد ما بمان حضرت فرمود: راه شترم را رها کنید که خودش دستور دارد؛ لذا راه

ص: ۷۷

-
- ۱- ۱۹۹. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۹۹ و ۴۰۰، اسدالغابه ج ۲، ص ۲۶۶.
 - ۲- ۲۰۰. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۹۹ و ۴۰۰، اسدالغابه ج ۲، ص ۲۶۶.
 - ۳- ۲۰۱. امتاع الاسماع ص ۴۶ و ۴۵.
 - ۴- ۲۰۲. بحارالانوار ج ۶، ص ۴۳۱ سیرهالنبی ج ۲، ص ۱۱۹ و ۱۱۸، تاریخ الامم والملوک ج ۲ ص ۱۱۶ و ۱۱۵.
 - ۵- ۲۰۳. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۳۶

شتر را باز گذاشتند و شتر به راه افتاد تا به محله بنی مالک بن نجار رسید و در زمینی متعلق به دو کودک یتیم که تحت سرپرستی معاذ بن عفرآ بودند فرود آمد و زانو به زمین زد رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آن زمین مال کیست؟ معاذ بن عفرآ گفت: مال سهل و سهیل پسران عمرو است که دویتم اند و تحت سرپرستی من قرار دارند و من آن دو را راضی خواهم کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مسجد را در آن بنا کرد و به روایت دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن زمین را به ده دینار خرید و آنگاه فرمود تا در آنجا مسجدی ساخته شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا روزی که مسجد و حجره های آن ساخته شد در طبقه تحتانی خانه ابویوب انصاری به مدت هفت ماه سکوت داشت (۱) و چون ابویوب از بودنش در طبقه فوقانی و سکونت پیامبر در طبقه تحتانی نگران و ناراحت بود به آن حضرت پیشنهاد انتقال به طبقه فوقانی را داد و به آن حضرت گفت برای ما و میهمانان ما راحت تر همان است که ما در طبقه تحتانی منزل ساکن باشیم. (۲) یعقوبی می نویسد وقتی مسجد ساخته شد در ابتدا بلال اذان می گفت و سپس ابن ام مکتوم هم اذان گفت و هر کدام از این دو نفر که سبقت می گرفت اذان می گفت و چون نماز به پا می شد یکی از آن دو اقامه می گفت (۳) یعقوبی می نویسد فاطمه علیها السلام دختر رسول صلی الله علیه و آله خدا را، علی علیه السلام از مکه به مدینه آورد و دوماه پس از آن رسول خدا، فاطمه را به علی تزویج کرد با آنکه گروهی از مهاجران او را خواستگاری کرده بودند و چون فاطمه به عقد علی درآمد به سخن آمدند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود «مانا زوجته ولكن الله زوجة» یعنی من فاطمه را به علی تزویج نکردم بلکه خدا او را به علی تزویج کرد. (۴) به گفته طبرسی علی علیه السلام بود که خانواده رسول

ص: ۷۸

۱- ۲۰۴. البدء والتاریخ ج ۴، ص ۱۷۸.

۲- ۲۰۵. سیر هالنبی ج ۲، ص ۱۱۶.

۳- ۲۰۶. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۴۰۱.

۴- ۲۰۷. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۴۰۱ و ۴۰۰.

خداصلی الله علیه وآله را از مکه به مدینه آورد (۱). ابن اسحاق می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله از ربیع الاول هجرت تا صفر سال آینده در مدینه اقامت داشت تا مسجد و خانه هایش ساخته شد و انصار همگی به دین اسلام درآمدند و طایفه ای از طوایف انصار باقی نماند مگر آنکه به دین اسلام درآمد به جز طوایف خطمه، واقف، وائل و امیه که اینان هم بعد از بدر و احد و خندق همه به دین اسلام درآمدند. رسول خداصلی الله علیه وآله عهدنامه ای میان مهاجران انصار از یک طرف و یهودیان مدینه از طرف دیگر نوشت و یهودیان را در دین و دارائی خویش آزاد گذاشت و شرایطی برای ایشان قرارداد مواد عمده این پیمان که ابن اسحاق آن را نقل می کند بدین قرار است:

الف - مسلمانان و یهودیان مانند یک ملت در مدینه زندگی خواهند کرد.

ب - مسلمانان و یهودیان در انجام مراسم دینی خود آزاد خواهند بود.

ج - در موقع جنگ هر کدام از این دو دیگری را در صورتی که متجاوز نباشد علیه دشمن یاری خواهند نمود.

د - هرگاه مدینه مورد حمله دشمن قرار گیرد هر دو با هم در دفاع از آن تشریک مساعی خواهند کرد.

ه - قرارداد صلح با دشمن با مشورت هر دو به انجام خواهد رسید.

و - چون مدینه شهر مقدسی است از هر دو ناحیه مورد احترام و هر نوع خونریزی در آن حرام خواهد بود.

ز - در موقع بروز اختلاف آخرین داور برای رفع آن شخص رسول خدا خواهد بود.

ح - امضاء کنندگان این پیمان با یکدیگر به خیر خواهی و نیکوکاری رفتار خواهند کرد. (۲).

ص: ۷۹

۱- ۲۰۸. اعلام الوری ص ۷۶.

۲- ۲۰۹. سیر هالنبی، ج ۲، ص ۱۱۹ - ۱۲۳.

هشت ماه پس از هجرت بود که رسول خداصلی الله علیه وآله میان مهاجر و انصار قرار برادری نهاد که در راه حق یکدیگر را یاری دهند و پس از مرگ از یکدیگر ارث ببرند. ایشان نود یاصد نفر بودند نیمی از مهاجران نیمی از انصار که رسول خداصلی الله علیه وآله به آنان گفت: در راه خدا دونفر دونفر باهم برادری کنید سپس دست علی علیه السلام را گرفت و گفت این برادر من است. بعد حکم توارث به اخوت بانزول آیه «اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله» (۱) پس از جنگ بزرگ بدر منسوخ گردید (۲). در این بین دانشمندان یهود از روی حسد و کینه ورزی به دشمنی با رسول خدا برخاستند و منافقان اوس و خزرج که بر شرک خود باقی بودند و از روی ناچاری اظهار اسلام کرده بودند نیز راه آنان را در پیش گرفتند ابن اسحاق می گوید همین دانشمندان یهود و منافقان اوس و خزرج بودند که در حدود صد آیه از آیات اول سوره بقره درباره ایشان نزول یافت و آنگاه به تفسیر و شأن نزول آنها می پردازد و سپس درباره یهود و منافقان و دشمنی های ایشان با رسول خداصلی الله علیه وآله و آیاتی که درباره ایشان نازل شده است به تفصیل سخن می گوید (۳). در سال اول هجرت عبدالله بن زبیر نخستین نوزاد مهاجرین در مدینه و نعمان بن بشیر انصاری نخستین نوزاد انصار تولد یافتند و در شوال همین سال ابوامامه اسعد بن زراره خزرجی وفات یافت.

۲۲ - سال دوم هجرت (سنه الامر)

هفده ماه پس از ورود رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه بود که روز دوشنبه نیمه ماه رجب در مسجد بنی سالم بن عوف که نخستین نماز جمعه در آنجا خوانده شد قبله از بیت المقدس به

ص: ۸۰

۱- ۲۱۰. انفال آیه ۷۵.

۲- ۲۱۱. سیره النبی، ج ۲، ص ۱۲۳ - ۱۲۶، الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

۳- ۲۱۲. سیره النبی، ج ۲، ص ۲۲۰ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۵۲.

کعبه تغییر یافت به نقل ابن اسحاق این واقعه هجده ماه پس از هجرت و در ماه شعبان بوده است (۱) و رسول خدا صلی الله علیه و آله دورکعت از نماز ظهر را به سوی بیت المقدس و دورکعت را به سوی کعبه گزارد. (۲) زیرا نمازهای چهاررکعتی که درمکه دورکعتی بود یک ماه پس از هجرت چهاررکعت شده بود. وجوب زکات مال و زکات فطره و روزه ماه رمضان و مقرر شدن نماز عید فطر و عید قربان و دستور قربانی را نیز در سال دوم هجرت نوشته اند اما در مورد دستور جهاد و آغاز غزوه ها و سریه ها ابن اسحاق برخلاف واقدی که سریه های حمزه و عبید بن حارث و سعد بن ابی وقاص را در سال اول هجرت نوشته است (۳) می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن پنجاه و سه سالگی سیزده سال بعد از بعثت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول نزدیک ظهر وارد مدینه شد و بقیه ماه ربیع الاول، ربیع الاخر، دوجمادی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی القعدة، ذی الحجه و محرم را همچنان بدون پیش آمد جنگی در مدینه گذراند و در ماه صفر سال دوم، دوازده ماه پس از ورود به مدینه برای جنگ بیرون رفت. (۴) مسعودی می نویسد غزوه هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خود همراه سپاه اسلام بود ۲۶ غزوه است و برخی آن را ۲۷ غزوه نوشته اند، جهت اختلاف آن است که دسته اول بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خیبر به وادی القری با غزوه خیبر یکی دانسته اند اما دسته دوم غزوه خیبر و غزوه وادی القری را دو غزوه شمرده اند لیکن ابن اسحاق که نامی از وادی القری بعد از خیبر نمی برد نیز غزوه های رسول خدا صلی الله علیه و آله را ۲۷ غزوه می گوید و عمره القضاء را جزء غزوات می شمارد. (۵)

ص: ۸۱

-
- ۱- ۲۱۳. سیره النبی ج ۲ ص ۲۵۷ چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ هـ.
 - ۲- ۲۱۴. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۴۱-۲۴۴، اعلام الوری ص ۸۲ و ۸۱.
 - ۳- ۲۱۵. امتاع الاسماع ص ۵۳.
 - ۴- ۲۱۶. سیره النبی ج ۲ ص ۲۲۳.
 - ۵- ۲۱۷. مروج الذهب ج ۲، ص ۲۸۷ و ۲۸۸، سیره النبی ج ۴، ص ۲۸۱ غ ۲۸۰.

ابن اسحاق در سیره و طبری در اعلام الوری می نویسند: کار رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه های بدر، احد، خندق، قریظه، مصطلق، خیبر، فتح، حنین و طائف بادشمن به جنگ کشید اما مسعودی به جای مصطلق، تبوک را نوشته است ابن اسحاق در مورد سیره های رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید بعثت ها و سیره های رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳۸ بعثت یا سیره بوده است مسعودی از جمعی ۳۵ و از طبری ۴۸ و از بعضی دیگر ۶۶ سیره و بعثت نقل می کند طبری در اعلام الوری ۳۶ سیره آورده است. در رجب سال دوم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پسر عمه خویش عبدالله بن جحش را با هشت نفر از مهاجرین فرستاد و برای وی فرمانی نوشت و فرمود که تا دوزخ راه نیماید آن را نخواند. پس از دوزخ عبدالله آن را گشود و چنین فرمان یافت که هرگاه در نامه نگرستی همچنان رهسپار شو تا در نخله میان مکه و طائف فرود آئی آنجا در کمین قریش باش و اخبارشان را برای ما جستجو کن از همراهان عبدالله کسی تخلف نوزید مگر سعد بن ابی وقاص و عتبه بن غزوان که شتر خود را که به نوبت سوار می شدند گم کردند و ناچار برای پیدا کردن آن عقب ماندند، عبدالله با دیگر همراهان خود در نخله فرود آمد و همان جا ماند تا کاروانی از قریش حامل مویز و پوست و دیگر کالاهای تجارتی رسید. رجال قریش از دیدن مسلمانان، اول بیمناک شدند، ولی با دیدن عکاشه بن محسن که سر تراشیده بود، آسوده خاطر گشته و گفتند اینان برای انجام عمره آمده اند و از ایشان خطری نیست. آن روز که روز آخر رجب بود واقد بن عبدالله تیمی به طرف عمرو بن حضرمی تیراندازی کرد و او را کشت و دو نفر از ایشان را اسیر گرفتند و یکی هم گریخت و بروی دست نیافتند. عبدالله بن جحش کالای تجارتی را با دواسیر به مدینه آورد و به قولی خمس آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا کرد و بقیه را

براصحاب خود تقسیم نمود. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من که شما را به جنگ کردن درماه حرام امر نکرده بودم، وازمال غنیمت و اسیران چیزی تصرف نکرد، در نتیجه زبان مسلمانان برعبدالله و همراهان وی به سرزنش بازشد و قریش هم به حرف آمدند و گفتند محمّد و یارانش مال حرام را حلال شمردند و درآن به غارت اموال و اسیرکردن افراد و خونریزی پرداختند تا آن که آیات ۲۱۷ و ۲۱۸ ازسوره بقره نازل شد و خدا خود جواب قریش را داد و گناه این پیشامد را هم به گردن آنان گذاشت و عبدالله و یارانش را اهل ایمان و هجرت و جهاد درراه خدا و امیدواری به رحمت پروردگاری که آمرزنده و مهربان است معرفی کرد. آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله اموال غنیمت و اسیران را گرفت و چون قریش برای بازخرید اسیران خود پیام دادند، فرمود: باشد تا سعد و عتبّه بازگردند، چه ممکن است آنان بدست شما کشته شوند. با بازگشت سعد و عتبّه پیامبر آن دو اسیر را که یکی حکم بن کیسان و دیگری عثمان بن عبدالله بن مغیره بود را آزاد کرد، حکم اسلام آورد و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله ماند تا درسریه بنی معونه به شهادت رسید و عثمان به مکه بازگشت و کافرازدنیا رفت. غنیمت این سریه (سریه عبدالله بن جحش) نخستین غنیمتی بود که به دست مسلمانان رسید و عمرو بن عبدالله بن عیّاد حضرمی نخستین کافری بود که بدست مسلمانان کشته شد و عثمان و حکم نیز نخستین اسیرانی بودند که بدست مسلمانان اسیر شدند. درنیمه رمضان سال دوم هجرت ولادت حسن بن علی علیه السلام روی داده است.

۲۳- غزوه بدر کبری

قسمت اول

این غزوه درهفدهم یا نوزدهم رمضان سال دوم هجرت به وقوع پیوست این غزوه را بدرکبری گویند چون قبل از آن در جمادی الاخر، یا ربیع الاول سال دوم، غزوه بدر اولی بوقوع پیوست و آن چنین بود که ازبازگشت رسول خداصلی الله علیه وآله از غزوه عسیره ده روز

نمی گذشت که کرزبن جابرفهری رمه مدینه را غارت کرد، رسول خداصلی الله علیه وآله در تعقیب وی تا وادی سفوان از ناحیه بدر شتافت و بروی دست نیافت و به مدینه بازگشت و در بدراولی جانشین رسول خدا در مدینه، زیدبن حارثه بود و در بدر کبری جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله در نماز، عبدالله بن ام مکتوم و جانشین آن حضرت برمدینه ابولبابه بشیر بن عبدالمنذر بود. عده سپاهیان آن حضرت سیصدوسیزده نفر (۸۲ نفر مهاجر، ۶۱ نفر از اوس و ۱۷۰ نفر از خزرج) بودند که برای سواری دو یا سه اسب و هفتاد شتر بیش نداشتند و سپاه دشمن ۹۵۰ مرد جنگی بود که ۶۰۰ نفر زره پوش بودند و ۱۰۰ اسب داشتند. رسول خداصلی الله علیه وآله خبر یافت که ابوسفیان همراه سی یا چهل نفر از قریش از جمله مخرمه بن نوفل و عمرو بن عاص با کاروان تجارت قریش از شام به مکه بر می گردند پس به اصحاب خویش فرمود: این کاروان قریش و حامل اموال ایشان است، به سوی آن رهسپار شوید باشد که خدا آن را نصیب شما گرداند. ابوسفیان که فهمید رسول خداصلی الله علیه وآله در تعقیب کاروان است ضمیم بن عمروغفاری را اجیر کرد و به مکه فرستاد تا قریش را از این خطر آگاه سازد؛ اوهم درحالی که شتر خود را گوش بریده بود و پیراهن خود را هم چاک زده بود وارد مکه شد و خبر داد. قریش همداستان آماده بیرون رفتن و دفاع از اموال خویش شدند همه اشراف قریش از مکه خارج شدند مگر ابولهب که عاص بن هشام بن مغیره را در مقابل چهارهزار درهم که از او طلب داشت و نمی خواست پرداخت کند به جای خود اعزام کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله و علی بن ابیطالب و مرثدبن مرثدغنوی یک شتر داشتند که به نوبت سوار می شدند و همچنین دیگران نیز چنین بودند تا آنکه آن حضرت در منزل ذفران فرود آمد و چون از حرکت قریش برای دفاع از کاروان خویش خبر یافته بود، اصحاب خود

را نیز باخبر ساخت و با آنان مشورت کرد. برخی نظراتی دادند تا آنکه مقداد بن عمرو گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی را که خدا فرموده است درپیش گیر که ما همراه تو ایم سعد بن معاذ هم گفت ما به تو ایمان داریم و تو را تصدیق کرده ایم و به حقانیت آنچه آورده ای شهادت داده ایم و با تو پیمان بسته ایم که هر چه فرمایی بشنویم و اطاعت کنیم؛ لذا به هر جا خواهی رهسپار شو که ما هم با تو همراهیم به خدائی که تو را به حق فرستاده است، اگر ما را امر کنی که به این دریا بریزیم و خود پیشرو ما باشی همه همراه توبه دریا خواهیم ریخت و یک مرد از ما عقب نشینی نخواهد کرد و هیچ باکی هم نداریم که فردا بادشمن روبرو شویم، چه ما در جنگ شکستیم و در فداکاری راست گوییم؛ باشد که خدا چشم تو را به دیدن جانبازی ما روشن کند پس هم اکنون به نام خداما را رهسپار ساز. رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفتار سعد شادمان گشت و فرمود: بروید و خوشدل باشید که خدایکی از دو دسته را به من وعده داده است (۱) به خدا قسم هم اکنون گوئی به کشتارگاه مردان قریش می نگرم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل زفران حرکت کرد و بعد از چند منزل دیگر نزدیک بدر فرود آمد و در همان شب اول دو غلام از قریش بدست مسلمانان افتاد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان پرسید که قریش چند نفرند، گفتند: نمی دانیم پرسید که روزانه چند شتر می کشند؟ گفتند: روزی نه شتر و روزی دیگر ده شتر. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باید میان نهصد و هزار باشند. سپس پرسید: از اشراف قریش کسی همراه ایشان است؟ در جواب، اسامی اشراف قریش را ذکر کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله روبه اصحاب خویش کرد و فرمود این مکه است که جگر گوشه های خویش را جلوی شما افکنده است. ابوسفیان در آبگاهی نزدیک بدر فرود آمد و از

ص: ۸۵

مجدی بن عمرو جهنی سؤال کرد که آیا در این حدود کسی را ندیدی؟ گفت ناشناسی ندیدم مگر دو سوار (بسبس بن عمرو و عدی بن ابی الزغباء) که نزدیک این پشته فرود آمدند و مشکی را آب کردند و رفتند. ابوسفیان به باراندازشان آمد و از پشک شترانشان برگرفت و آن را نرم کرد و چون هسته خرما در آن دید گفت به خدا قسم که اینها شتران یثرب بوده اند پس بی درنگ نزد همراهان خویش بازگشت و راه کاروان تجارت را تغییر داد و از طرف ساحل به جانب مکه رهسپار شده و بدر را به طرف چپ خود رها کرد و به این روش کاروان را از خطر گذراند و چون از این جهت آسوده خاطر گشت به قریش که در این حال به منزل جحفه رسیده بودند، پیام داد که منظور شما از این حرکت حمایت از کاروان بازرگانی و حفظ اموالتان بود اکنون که کاروان از خطر گذشته است بهتر همان که به مکه بازگردید ابوجهل گفت هرگز باز نخواهیم گشت تا در بدر (بدر یکی از بازارهای عرب بر سر راه مدینه و مکه و سوریه بود که همه ساله در آنجا برای خرید و فروش و مفاخره فراهم می آمدند) فرود آییم و سه روز آنجا بمانیم و گوشتخواری و میگساری کنیم و کنیزان خواننده برای ما آوازخوانی و نوازندگی کنند و عرب از این حرکت و جمعیت ما با خبر شوند و برای همیشه از ما بترسند و حساب ببرند. قریش همچنان با عده و عده ای که داشتند بطرف بدر پیش می آمدند تا در عدوهالقصوی یعنی آن کناره وادی لیل که دورتر از مدینه بود در پشت تپه عقنقل فرود آمدند و چاه های بدر در عدوه دنیا یعنی آنطرف وادی که نزدیک تر به مدینه بود قرارداداشت. در همان شب بارانی رسید که زمین شتزار غیرقابل رفت و آمد را برای مسلمانان محکم ساخت و زمین زیر پای قریش را از بسیاری آب باران غیرقابل عبور ساخت و در نتیجه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشدستی کرد و در

کنار نزدیک ترین چاه بدر فرود آمد. حباب بن منذر بن جموح گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا خدا فرموده است در اینجا منزل کنیم یا از نظر تدبیر جنگ هر جا که بهتر باشد می توان فرود آمد؟ رسول خدا فرمود: نه امری در کار نیست باید طبق تدبیر و سیاست جنگ رفتار کرد حباب گفت اگر چنین است، اینجا جای مناسبی نیست بفرمای تا سپاه اسلام پیش روند و در کنار نزدیکترین چاه به دشمن فرود آئیم و آنگاه چاه های دیگر را از بین ببریم و بر سر چاهی که فرود آمده ایم حوضی بسازیم و پر از آب کنیم و سپس با دشمن بجنگیم و دستشان را از آب کوتاه کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد وی را پذیرفت و دستور داد همان کنند که حباب گفت؛ اما به تصریح ابن اسحاق هنگامی که قریش نزدیک آمدند و خواستند از حوض مسلمانان آب بنوشند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ایشان جلوگیری نکنید. بامداد روز جنگ مردان قریش از پشت تپه عقنقل برآمده و در مقابل مسلمین آماده جنگ می شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدایا این قبیله قریش است که با ناز و تبختر خویش روی

قسمت دوم

آورده است و با تو دشمنی می کند و پیغمبرت را دروغگو می شمارد خدایا خواستار نصرتی هستم که خود وعده کرده ای، خدایا در همین صبح امروز نابودشان ساز. مقریزی می نویسد قریش سه پرچم داشتند: پرچمی بدست ابو عزیز بن عمیر (برادر مصعب بن عمیر) پرچمی بدست نضر بن حارث و پرچمی با طلحه بن ابی طلحه. در این بین عده ای از قریش به دنبال صلح جوئی بودند و متقابلاً عده ای دیگر آتش افروزی می کردند. از صلح جویان حکیم بن حزام بود که نزد عتبه بن ربیعہ آمد و از او خواست دیه عمرو بن حضرمی را در عهده گیرد تا آتش جنگ خاموش شود و عتبه پذیرفت و در بامداد روز بدر در برابر قریش سخن گفت و از آنان خواست از جنگ با محمد و یارانش پرهیز کنند

و متقابلاً ابوجهل گفت عتبه ترسیده است و به خدا سوگند یاد کرد که باز نمی گردیم تا خدا میان ما و محمد حکم کند و ادامه داد که عتبه هم نظرش غیر از آن است که اظهار می کند، او چون دیده است که پسرش با محمد و یارانش همراه است از کشته شدن وی بیم دارد و بدین نحو دیگران را مجاب کرد. در این حال عامر بن حضرمی برادر عمر و بن حضرمی به اغوای ابوجهل در میان سپاه قریش برخاست و داد زد و اعمره و اعمره تا مردم به جوش آمدند و جنگ به راه افتاد. ابتدا جنگ تن به تن بود و عتبه بن ربیع و برادرش شیبه و پسرش ولید بن عتبه از لشکر قریش پیش تاختند و از مسلمین هم‌آورد خواستند. سه تن از جوانان انصار: عوف و معوذ پسران حارث و عبدالله بن رواحه به نبرد آمدند اما همین که خود را معرفی کردند، جنگجویان قریش گفتند ما باشما نمی جنگیم پس فریاد برآوردند: ای محمد همتایان ما از قریش را به جنگ با ما بفرست رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: ای عبیده بن حارث و ای حمزه و ای علی برخیزید. این سه نفر در مقابل آن سه نفر آمدند و چون خود را معرفی کردند عتبه و همراهانش گفتند آری شما همتایانی بزرگوارید. عبیده باعثه و حمزه باشیبه و علی علیه السلام باولید در افتادند. حمزه بی درنگ شیبه را کشت، علی علیه السلام هم بی درنگ ولید را از پای درآورد، اما عبیده و عتبه هر دو با شمشیر یکدیگر از پای در آمدند حمزه و علی بر عتبه تاختند و کار او را تمام کردند آنگاه عبیده را برداشته نزد رسول خداصلی الله علیه و آله آوردند. پس از نبردی که میان شش تن روی داد دوسپاه به جان هم افتادند ابن اسحاق و واقدی می نویسند که رسول خداصلی الله علیه و آله در زیر سایبان بسر می برد و سعد بن معاذ با چند نفر از انصار بر در سایبان به نگهبانی رسول خداصلی الله علیه و آله ایستاده بودند اما

روایتی که در مسند احمد و طبقات (۱) از علی علیه السلام نقل شده برخلاف این است علی علیه السلام می گوید: چون روز بدر فرا رسید رسول خداصلی الله علیه وآله پیشاپیش ما قرار داشت و هیچ کدام از ما از او نزدیکتر به دشمن نبودیم و از همه بیشتر در جنگ تلاش می کرد (۲) در نهج البلاغه نیز همین مطلب از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است آنجا که می گوید: هرگاه کار جنگ به سختی می کشید ما به رسول خداصلی الله علیه وآله پناه می بردیم و هیچ کس از مابه دشمن نزدیکتر از او نبود (۳) در قرآن کریم آیاتی مربوط به غزوه بدر کبری است: در سوره آل عمران آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۲۳ و ۱۲۷ و در سوره نساء آیه ۷۷ و ۷۸ و سوره انفال آیات ۵۱ - ۳۶ - ۱۹ - ۱ و ۷۱ - ۶۷ و در سوره حج آیه ۱۹ و آیات ۱۲۷ - ۱۲۴ سوره آل عمران در نزول فرشتگان برای نصرت مؤمنین و آیات ۹ - ۱۲ سوره انفال در نزول فرشتگان و کشته شدگان کافران بدست ایشان تصریح دارد. (۴) از اشراف قریش که در این جنگ کشته شدند، امیه بن خلف است که بلال حبشی او را کشت و دیگری ابوجهل سرسخت ترین دشمن رسول خداست که ابتدا توسط معاذبن عمر پایش از نصف ساق جدا شد و بر زمین افتاد و معوذ بن عفراء رسید و با ضربتی کار او را تمام کرد و خود به جنگ ادامه داد تا به شهادت رسید به فرموده رسول خداصلی الله علیه وآله کشته های دشمن را در چاه بدر افکندند. رسول خداصلی الله علیه وآله بر سر چاه بدر ایستاد و گفت ای به چاه افتادگان ای عتبه بن ربیع و ای شیبه بن ربیع و ای امیه بن خلف و ای ابوجهل بن هشام تا همه آنها را که در چاه بودند نام برد و شمرد و فرمود بدخوشانی برای پیامبر خود بودید مردم مرا راستگو دانستند

ص: ۸۹

۱- ۲۱۹. مسند، ج ۱ ص ۱۲۶ و الطبقات، ج ۲، ص ۲۳.

۲- ۲۲۰. امتاع الاسماع ص ۸۴.

۳- ۲۲۱. امتاع الاسماع ص ۸۴.

۴- ۲۲۲. سیره النبی، ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۴.

و شما دروغگو، مردم مرا پناه دادند و شما مرا بیرون کردید، مردم مرا یاری کردند و شما به جنگ بامن برخاستید سپس گفت آیا آنچه را پروردگار به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را که پروردگارم به من وعده داده بود حق یافتم. کسانی از صحابه گفتند: ای رسول خدا آیا با لاشه های مردگان سخن می گویی؟ فرمود شما گفتار مرا از ایشان شنواتر نیستید لیکن نمی توانند پاسخ دهند آنچه را گفتم شنیدند و دانسته اند که وعده پروردگارشان حق است. پس از آنکه غنیمت های جنگ بدر به فرموده رسول خداصلی الله علیه و آله جمع آوری شد، رسول خداصلی الله علیه و آله عبدالله بن کعب مازنی از بنی النجار را بر غنیمت ها گماشت تا در منزل سیر آنها را بر همه سپاهیان اسلام قسمت فرمود بدین نحو که برای هر مرد یک سهم و برای هر اسب از دو اسبی که داشتند دو سهم و هشت نفر نیز که در جنگ حاضر نبودند برای هر یک سهمی از غنیمت قرارداد از جمله عثمان بن عفان که در اثر بیماری همسرش رقیه، دختر رسول خداصلی الله علیه و آله نتوانست در جنگ شرکت کند و طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید و حارث بن صمّه و خوات بن جبیر و حارث بن حاطب و عاصم بن عدی و ابولبابه بشیر بن عبدالمنذر اوسی که جانشین رسول خداصلی الله علیه و آله در مدینه بود.

رسول خداصلی الله علیه و آله عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه را بامژده فتح نزد مردم مدینه فرستاد. اسامه بن زید می گوید، خبر رسیدن زید بن حارثه هنگامی به ما رسید که از دفن رقیه دختر رسول خداصلی الله علیه و آله فارغ شده بودیم. رسول خداصلی الله علیه و آله اسیران قریش را در میان اصحاب خود پراکنده ساخت و فرمود: با اسیران به نیکی رفتار کنید از جمله اسراء عزیز بن عمیر برادر مصعب بود که می گوید من در میان طایفه ای از انصار بودم و چون خوراک روز یاشب خود را می آوردند نان خود را به من می دادند و خود به خرما

قناعت می کردند و حتی اگر به علت شرم نان خود را پس می دادم باز به من بر می گردانند و دست به آن نمی زدند. نخستین کسی که خبر شکست قریش را به مکه آورد حیسمان بن عبدالله خزاعی بود گفتند چه خبر داری؟ گفت عتبه بن ربیع و برادرش شیبه و ابوالحکم بن هشام و امیه بن خلف وزمه بن اسود و نبیه و متبه پسران حجاج و ابوالبختری بن هشام کشته شدند و چون اشراف را بر می شمرد صفوان بن امیه گفت: شما را به خدا قسم از او درباره من سؤال کنید. از او پرسیدند، در جواب گفت: پدر و برادرش را دیدم که کشته شدند. در این بین ابولهب که خود برای جنگ بیرون نرفته بود و عاص بن هشام بن مغیره را به جای خود فرستاده بود همراه با اندوه فراوان ناشی از شکست قریش در مواجهه با نبی اسلام صلی الله علیه و آله پس از هفت روز از حادثه بدر به آبله ای طاعون مانند که خداوند او را مبتلا کرد به هلاکت رسید. اما اسیران بدر و سرانجام آنها چنین شد، که بیشتر آنان و به گفته یعقوبی ۶۸ نفرشان سرب ها دادند و آزاد شدند از جمله عباس بن عبدالمطلب عموی رسول خدا بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار ناداری کرد تا از دادن سرب های خود آزاد باشد اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مالی که نزد ام الفضل (همسر عباس) امانت گذاشتی و گفתי این مال ذخیره باشد چگونه شد؟ عباس گفت: گواهی می دهم که تو پیامبر خدایی چرا که به خدا قسم جز من و او کسی از این امر اطلاعی نداشت پس ناچار سرب های خود و دو برادرزاده خود عقیل و نوفل بن حارث و هم پیمان آن دو را که مردی از بنی فهر بود پرداخت و آزاد شد. نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط هم گردن زده شدند و عده ای را هم رسول خدا صلی الله علیه و آله خود آزاد کرد از جمله ابوالعاص بن ربیع (داماد آن حضرت و همسر زینت دختر رسول خدا) سرب های اسیران بدر به تناسب وضع مالی آنها از هزار درهم تا

چهار هزار درهم بود اما کسانی بودند که نمی توانستند حتی حداقل سرب ها را که هزار درهم بود بپردازند و در عین حال چون باسواد بودند رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود هر کدام از ایشان ده پسر از پسران انصار را خواندن و نوشتن خوب بیاموزد آزاد می گردد.

زید بن ثابت از همین راه با سواد شده بود(۱) غزوات و سریه های دیگری نیز در سال دوم بوقوع پیوست که به ذکر نام آنها اکتفا می کنیم:

الف - غزوه بنی سلیم در کُدر.

ب - سریه عمیر بن عدی.

ج - سریه سالم بن عمیر دغزوه بنی قینقاع.

ب - غزوه سویق، از دیگر حوادث سال دوم هجرت موارد ذیل قابل توجه است:

۱ - وجوب روزه ماه رمضان در شعبان این سال.

۲ - تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه در رکوع رکعت دوم نماز ظهر روز سه شنبه نیمه شعبان، سیزده روز پس از وجوب روزه رمضان

۳ - مقرر شدن اذان اسلامی و تعیین فصول آن

۴ - مرگ ابولهب در همان روزی که خبر فتح بدر به مکه رسید.

۵ - دستور پرداختن زکات فطره

۶ - ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام در ذی الحجه این سال (به قول مسعودی)

۷ - دستور قربانی در عید اضحی و قربانی کردن رسول خداصلی الله علیه وآله

۸ - جنگ میان قبیله بکر بن وائل و سپاه خسرو پرویز در اثر امتناع هانی بن قبیصه شیپانی از تسلیم آنچه نعمان بن منذر لخمی نزد وی به امانت

ص: ۹۲

گذاشته بود و شکست سپاه ایران. یعقوبی می گوید سپاه عرب فریاد می زد یا محمّد یا محمّد و لشکریان کسری را شکست دادند و کشتند.^(۱)

۲۴ - سال سوم هجرت

قسمت اول

در سال سوم هجرت غزوات و سریه های مختلف رخ داد که شامل غزوه ذی امر، غزوه بحران و سریه محمّد بن مسلمه و سریه زید بن حارثه (سریه قرده)، غزوه احد و غزوه حمراء الاسد می باشد که از این همه به جهت اهمیت، به ذکر غزوه احد می پردازیم و شرح آن بدین قرار است که: پس از آنکه بزرگان قریش در جنگ بدر کشته و اسیر شدند و آنان که گریخته بودند به مکه رسیدند و ابوسفیان کاروان تجارت را به مکه رسانید، عبدالله بن ابی ربیع و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه بامردانی از قریش که پدران، پسران و برادرانشان در بدر کشته شده بودند با ابوسفیان و دیگر کسانی که در آن کاروان سهمی داشتند وارد گفتگو شدند و گفتند: ای گروه قریش، محمّد با شما بیدادگری کرد و نیکان شما را کشت، اکنون ما را در جنگ با وی کمک کنید و با سوداین کاروان لشکری را به جنگ محمّد گسیل دارید باشد که خون کشتگان خود را از وی بازستانیم. سپس ابوسفیان گفت من نخستین کسی هستم که این پیشنهاد را می پذیرم و بنی عبدمناف هم بامن همراهند و چون مال التجاره را فروختند هزار شتر و پنجاه هزار دینار بود که سرمایه را به صاحبان آن دادند و سود آن را که از هر دینار سرمایه یک دینار بود به هزینه جنگ اختصاص دادند و آیه ۳۶ سوره انفال در این باره نازل شد. پس از آنکه هزینه جنگ از سود مال التجاره تأمین شد، طوایف قریش و پیروانشان از قبایل کنانه و مردم تهامه بر جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله همداستان شدند و سه هزار مرد جنگی فراهم گشتند. برخی از بزرگان قریش به منظور آنکه

ص: ۹۳

سپاهیان از میدان جنگ نگریزند و بیشتر درکارزار پایداری کنند زنانی از خود را نیز همراه برده بودند در این جنگ جیرین مطعم را غلامی بود حبشی به نام وحشی که زوبین خود را چون حبشیان می افکند و کم بود که خطا کند، به او گفت تو هم همراه این سپاه رهسپار شو تا اگر حمزه عموی محمد را به جای عموی من طعیمه بن عدی کشتی تو را آزاد کنم و هند دختر عتبه و زن ابوسفیان نیز چون او را دید همین سفارش را کرد و به او گفت هان ای ابادسمه (به فتح سین یا به نقل سیره ابن هشام به سکون سین) شفا ده و شفا خواه. قریش با این ترتیب به سوی مدینه رهسپار شدند و در پای کوه عینین در مقابل مدینه فرود آمدند عباس عموی پیامبر توسط نامه ای که نوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از تصمیم قریش و هرپیش آمدی که درمکه اتفاق افتاده بود با خبر ساخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم سعد بن ربیع را از نامه عمویش آگاه ساخت و منافقان و یهود مدینه به شایعه سازی و تحریک و تشویش مردم پرداختند و بدینسان خبر قریش در مدینه انتشار یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نفر از اصحاب خود (انس و مؤنس پسران فضاله از بنی ظفر) را در شب پنجشنبه پنجم ماه شوال به منظور تحقیق و بررسی وضع دشمن بیرون فرستاد و حباب بن منذر را نیز فرستاد تا به میان سپاهیان دشمن رفته و شماره آنها را تخمین زند و اطلاعاتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاورد. در جمعه ششم شوال، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این شب، مدینه را پاسبانی کردند و سعد بن معاذ و اسید بن حضیر و سعد بن عباده با عده ای مسلح تا بامداد در مسجد و بر در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به پاسبانی ایستادند. پیامبر صلی الله علیه و آله در همین شب خوابی دید که در اثر آن خوش نداشت از مدینه بیرون رود و در این باب با اصحاب خود مشورت کرد و گفت اگر مصلحت بدانید در مدینه می مانیم و دشمن را در همان جا که فرود آمده

است رها می کنیم تا اگر همان جا بمانند به زحمت باشند و اگر به مدینه هجوم آورند با آنان نبرد کنیم بزرگان مهاجر و انصار نیز موافق این رأی گشتند ولی جوانانی که در بدر شرکت نکرده بودند به شوق شهادت با این رأی مخالفت کردند و گفتند ای رسول خداصلی الله علیه و آله ما را بر سر دشمن ببر تا گمان نکنند که ترسیده ایم و از ناتوانی و زبونی در شهر مانده ایم با اصرار این جوانان، در نهایت اصحاب و رسول خداصلی الله علیه و آله تصمیم به حرکت گرفتند و در همان روز جمعه پس از آنکه بعد از نماز جمعه اصحاب خود را در صورتی که شکیبایی ورزند وعده نصرت داد با هزار نفر از اصحاب از مدینه بیرون آمد و خود بر اسبی سوار بود و نیزه ای به دست داشت. در میان مسلمانان صد نفر زره پوش بود و سعد بن معاذ و سعد بن عباده که هر کدام زره پوش بودند، پیش روی رسول خداصلی الله علیه و آله می رفتند. عبدالله بن ابی بن سلول که ظاهراً مخالف بیرون رفتن از مدینه بود، نفاق در وی ریشه دوانده بود، در محل شوط میان مدینه و اُحُد با یک سوم مردم به مدینه بازگشت و گفت: پیامبر حرف جوانان را شنید و گفتار ما را ناشنیده گرفت. ای مردم! ما نمی دانیم که باید برای چه خود را به کشتن دهیم؟ عبدالله بن عمرو بن حزام در پی ایشان شتافت و گفت: ای مردم! از خدا بترسید و در چنین موقعی پیامبر خود را تنها نگذارید. آنان گفتند اگر می دانستیم جنگی هست شما را تنها نمی گذاشتیم ولی می دانیم که جنگی روی نخواهد داد. قبیله بنی حارثه بن نبیت از اوس و قبیله بنی سلمه بن جُشم بن خزرج نیز سست شدند و خواستند بازگردند که خداوند استوارشان داشت (۱) پیامبر در منزل شیخان داد و فریادی شنید. پرسید: که این چیست؟ گفتند یهودیان هم پیمان عبدالله بن ابی هستند. فرمود: در جنگ با مشرکان از مشرکان کمک

ص: ۹۵

نخواهید در همین منزل رسول خدا پسران کمتر از ۱۵ سال یعنی اسامه بن زید، عبدالله بن عمر، زید بن ثابت، براء بن عازب و عمرو بن حزم و اسید بن ظهیر و عرابه بن اوس و زید بن ارقم و نعمان بن بشیر و سعد بن حبه و ابوسعید خدری را به مدینه بازگرداند مگر سمره بن جندب فزازی و رافع بن خدیج را. چراکه رافع تیرانداز خوبی بود و در مورد سمره به او گفته شد که می تواند با رافع کشتی بگیرد و او را به زمین بزند به همین جهت به او اجازه شرکت فرمود. آفتاب روز جمعه غروب کرد و بلال اذان گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را با اصحاب خود به جای آورد و شب را در شیخان به سر برد و محمد بن مسلمه با ۵۰ نفر سپاه اسلامی تا بامداد شبه نگهبانی سپاه را انجام داد. مشرکان هم متقابلاً عکرمه بن ابی جهل را به پاسداری لشکریان خود گماشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله سحرگاه از شیخان حرکت کرد و نماز صبح را در اُحد به جای آورد و در حالی که زره برتن داشت به صف آرایی سپاه پرداخت و کوه احد را پشت سر و مدینه را پیش رو قرار داد و کوه عینین در طرف چپ مسلمانان قرار گرفت و عبدالله بن جبیر را با ۵۰ نفر تیرانداز برشکاف آن گماشت و فرمود: چه پیروز باشیم و چه با شکست مواجه شویم شما باید همین جا بمانید و سواران دشمن را به وسیله تیراندازی از ما دفع کنید که از پشت سر بر ما هجوم نیاورند؛ اگر کشته شدیم ما را یاری ندهید و اگر غنیمت بردیم با ما مشارکت نکنید (یعنی در هر حال از محل استقرار خود تکان نخورید) متقابلاً سه هزار مرد جنگی قریش به صف ایستادند. فرماندهی جناح راست را خالد بن ولید و فرماندهی جناح چپ را عکرمه بن ابی جهل بر عهده گرفت و پرچم قریش را طلحه بن ابی طلحه عبدری به دست داشت؛ به همین

قسمت دوم

مناسبت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به دست مصعب بن عمیر عبدری داد و او تا به

شهادت رسید پرچم را پیش روی رسول خدا برافراشته داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز احد (شنبه هفتم شوال سال سوم هجرت، ۳۲ ماه بعد از هجرت) پس از آنکه سپاه خود را منظم ساخت و صف ها را آراست پیش روی سپاه ایستاد و خطبه ای ایراد کرد که در متون تاریخ اسلام ذکر شده است. (۱) آغاز جنگ چنین بود که ابو عامر عبد عمرو بن صیفی که در جاهلیت، ابو عامر راهب، لقب داشت و در اسلام، ابو عامر فاسق، لقب یافته و با ۵۰ جوان از قبیله اوس به مکه رفته بود، قریش را وعده داد که هرگاه با مردم مدینه روبرو شدید و مرا همراه شما دیدند دو نفر هم به روی شما نخواهند ایستاد. روز احد با گروهی پیش تاخت و گفت ای گروه اوس! منم ابو عامر، گفتند ای فاسق! خدا چشمت را روشن نکند. ابو عامر با شنیدن این سخن که برخلاف انتظار او بود و او را نزد مکیان بی آبرو ساخت گفت: پس از من قبیله ام را فتنه ای رسیده است. سپس با آنان سخت جنگید و دو طرف، یکدیگر را سنگباران کردند و ابو عامر و یارانش عقب نشستند. هنگامی که دو لشکر رو به روی هم ایستادند و جنگ در گرفت؛ زنان قریش به رهبری هند همسر ابوسفیان نقش دف زدن و تصنیف خواندن پشت سرمردان سپاهی را به عهده گرفتند و از این راه آنان را بر جنگ دلیر می ساختند و کشتگان بدر را به یادشان می آوردند. پرچمداران قریش یکی پس از دیگری کشته شدند و با کشته شدن یازده نفر از ایشان زمان بیچارگی قریش فرا رسید مردان جنگی وزنان همگی رو به گریز نهادند و اگر دختر علقمه که نامش عمره بود پرچم را به دست نگرفته بود و تیراندازان مسلمین شکاف کوه را رها نمی کردند، پیروزی مسلمانان قطعی بود. حسان بن ثابت ضمن اشعار خود در این باره می گوید:

ص: ۹۷

پس از آنکه سپاهیان قریش روبه گریز نهادند و پرچم قریش روی زمین باقی ماند، بعضی از تیراندازان مسلمین گفتند: دیگر چرا اینجا بمانیم؟ خدا دشمن را شکست داد و اینک برادران شما به جمع آوری غنیمت پرداخته اند، برویم تا ما هم با آنان شرکت کنیم. دیگران گفتند مگر فراموش کرده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ما را از پشت سر حفظ کنید و از جای خود حرکت نکنید و اگر هم دیدید که ما کشته می شویم به یاری ما دست نبرید و اگر پیروز شدیم و به جمع غنیمت پرداختیم باز هم با ما شرکت نکنید و فقط از پشت سر ما را حفظ کنید. به هر صورت بیشتر از پنجاه نفر به میدان جمع غنیمت سرازیر شدند و جز عبدالله بن جبیر با کمتر از ده نفر باقی نماندند پس خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل بر آنان حمله بردند و عبدالله و همراهانش پایداری کردند تا به شهادت رسیدند. گریزندگان قریش هم بادیدن پرچم که به دست عمره برداشته شده بود پیرامون آن را گرفتند و دیگر بار به جنگ پرداختند در این میان فریادی برآمد که محمد کشته شد و عبدالله بن قثم که مصعب بن عمیر را کشته بود گفت محمد را کشتم و باد که تا آن هنگام از شرق می وزید از مغرب وزیدن گرفت و کار مسلمانان به پریشانی و دشواری کشید و مصائبی به بار آمد و دشمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله راه یافت و آن حضرت را سنگ باران کردند و عتبه بن ابی وقاص دندان پیشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکست و روی او را مجروح ساخت و لبش را شکافت و خون بر گونه وی جاری شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه رستگار می شوند قومی که روی پیامبر خود را در حالی که آنها را به خدا دعوت می کند به خون آغشته می سازند و آیه ۱۲۸ سوره آل عمران در همین باره نزول یافت. ابن هشام روایت می کند که عتبه

بن ابی وقاص دندان رسول خداصلی الله علیه وآله را شکست و لب پایین او را مجروح ساخت و عبداللّه بن شهاب زهری پیشانی وی را شکافت و عبداللّه بن قمنه گونه اش را مجروح ساخت و دو حلقه از حلقه های کلاه خود در گونه اش فرورفت و رسول خداصلی الله علیه وآله در یکی از گودال هایی که ابو عامر برای مسلمانان کنده بود افتاد. پس علی بن ابی طالب علیه السلام دست رسول خداصلی الله علیه وآله را گرفت و طلحه بن عبید اللّه او را بلند کرد تا راست ایستاد و مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری خون روی رسول خداصلی الله علیه وآله را مکید و فرورد و ابو عبیده جراح باندان خویش دو حلقه را یکی پس از دیگری از روی رسول خداصلی الله علیه وآله کشید و در نتیجه دو دندان پیشین او افتاد. به روایت شیخ مفید از ابن مسعود، پریشانی مسلمین به جایی رسید که همگی گریختند و جز علی بن ابی طالب کسی با رسول خداصلی الله علیه وآله باقی نماند سپس چند نفر از جمله پیش از همه عاصم بن ثابت و ابودجانه و سهل بن حنیف به رسول خداصلی الله علیه وآله پیوستند. به روایت طبقات علی بن ابی طالب علیه السلام آب می ریخت و فاطمه علیها السلام زخم پدر را شستشو می داد و چون خونریزی زیادتر شد فاطمه پاره حصیری را سوزاند و روی زخم گذاشت تا خون ایستاد. ابن اسحاق می نویسد که رسول خداصلی الله علیه وآله نماز ظهر روز احد را به علت زخمهایی که برداشته بود نشسته خواند و مسلمانان هم نشستند به وی اقتدا کردند پس از جنگ ابوسفیان که قصد بازگشتن به مکه را داشت، نزدیک کوه آمد و با صدای بلند فریاد زد: جنگ و پیروزی نوبت است روزی به جای روز بدر، ای هیل سرفراز دار، رسول خداصلی الله علیه وآله گفت تا وی را پاسخ دهند و بگویند خدا برتر و بزرگوارتر است ما و شما یکسان نیستیم، کشته های ما در بهشت اند و کشته های شما در دوزخ. باز ابوسفیان گفت ما عزّی داریم و شما ندارید. و به امر رسول خداصلی الله علیه وآله در پاسخ وی گفتند خدا

مولای ماست و شما مولی ندارید. آنگاه ابوسفیان پرسید راست بگوئید که آیا ما محمد را کشته ایم؟ به وی پاسخ دادند که نه به خدا قسم اوهم اکنون سخنان تو را می شنود، آنگاه ابوسفیان فریاد کرد وعده ما وشما درسال آینده در بدر. رسول خداگفت تا به وی پاسخ دادند آری وعده میان ما و شما همین باشد. ابن اسحاق می گوید شهیدان احد را ۶۵ نفر شمرده اند(۱) ابن هشام ۵نفر دیگر را به عنوان تکمیل این عده افزوده است(۲) ابن قتیبه می گوید: روزاحد چهار نفر از مهاجران وهفتادنفر از انصار به شهادت رسیدند(۳) ابن ابی الحدید می گوید: واقدی از قول سعید بن مسیب وابوسعید خدری گفته است که تنها از انصار در احد ۷۱ نفر به شهادت رسیدند آنگاه ۴نفر از شهدای قریش رانام می برد و ۶ نفر هم ازقول ابن وآن می افزایش و می گوید: بنابراین شهدای مسلمین در احد ۸۱ نفر بوده اند(۴) ازجمله شهداء احد، حمزه بن عبدالمطلب (سید الشهداء از مهاجران از بنی هاشم) است که به روایت ابن اسحاق ارطان بن عبد شر حبیل عبدری و نیز عثمان بن ابی طلحه از پرچمداران بنی عبدالدار و آنگاه سباع بن عبدالعزی (عمرو بن نضله) را کشت و سپس به دست وحشی غلام جبیرین مطعم به شهادت رسید و چون وحشی به مکه برگشت به پاداش این عمل آزادشد و درروز فتح مکه به طائف گریخت وچون فرستادگان طائف درسال نهم به مدینه آمدند تا اسلام آورند، درنظر داشت تا به شام یا یمن یا جای دیگر فرار کند اما وی را بشارت دادند که هرگاه کسی شهادت حق بر زبان راند وبه دین اسلام درآید هرکه باشد، محمد او را نمی کشد. پس نزد

ص: ۱۰۰

۱- ۲۲۷. سیره النبی ج ۷۵-۳۸۰.

۲- ۲۲۸. سیره النبی ج ۳، ص ۸۰ و ۸۱.

۳- ۲۲۹. معارف ص ۷۰.

۴- ۲۳۰. طبقات ج ۲، ص ۴۳-۴۲، شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۰۰.

رسول خدارفت و بی درنگ شهادت حق بر زبان راند و خود را معرفی کرد و به امر رسول خداصلی الله علیه و آله کیفیت به شهادت رساندن حمزه را به عرض رسانید. رسول خداصلی الله علیه و آله به وی فرمود: روی خود را از من پنهان دار که دیگر تورا نبینم و اوهم تا رسول خداصلی الله علیه و آله زنده بود خود را از نظر آن بزرگوار دور می داشت و پس از وفات رسول خداصلی الله علیه و آله که مسلمانان به جنگ مسیلمه می رفتند با آنان همراه شد و روز جنگ با کمک مردی از انصار مسیلمه را کشت و خودش می گفت هم بهترین مردم بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله را کشتم و هم بدترین مردم را. ابن اسحاق می نویسد که هند و زنانی که همراه وی بودند شهادی اسلام را مثله کردند و گوش و بینی بریدند و هند از گوش و بینی مردان شهید خلخال ها و گردنبندهائی فراهم ساخت و خلخال و گردنبندها و گوشواره هر چه داشت همه را به وحشی غلام جیبر بن مطعم داد و جگر حمزه را در آورد و جوید اما نتوانست فرو برد و بیرونش انداخت سپس روی سنگی بالا رفت و اشعاری درباره این انتقام جوئی گفت که در آنها به شکافتن شکم و درآوردن جگر حمزه افتخار می کند. این کارهند از یک طرف و از طرف دیگر رفتار رسول خداصلی الله علیه و آله است که بر سر کشته حمزه ایستاد و گفت هرگز به مصیبت کسی مانند تو گرفتار نخواهم شد و هرگز در هیچ مقامی سخت تر از این بر من نگذشته است. به روایت ابن اسحاق پیکر مقدس حمزه را به امر رسول خداصلی الله علیه و آله با جامه ای پوشاندند آنگاه رسول خداصلی الله علیه و آله بروی نماز گزارد و با هر کشته دیگری نیز بروی نماز گزارد تا ۷۲ نماز بروی گزارده شد. صفیه برای دیدن برادرش حمزه آمده بود که رسول خداصلی الله علیه و آله به زبیر گفت: مادرت را بازگردان که برادرش را به این حال نبیند چون زبیر امر رسول خداصلی الله علیه و آله را به مادر گفت پاسخ داد که: چرا؟ خیر یافته ام که برادرم را مثله کرده اند اما چون درراه

خداست ما هم راضی و خشنودیم والبته برای خدا صبر خواهم کرد. زبیر گفته مادرش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت، صفیه اجازه یافت که بر سر کشته برادر حاضر شود و چون برادر را با آن وضع دید بر او درود فرستاد و گفت انالله و انا الیه راجعون و برای وی استغفار کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا حمزه را با خواهرزاده اش عبدالله بن جحش (پسر امیمه دختر عبدالمطلب) که او نیز گوش و بینی بریده بودند در یک قبر به خاک سپردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از احد در محله بنی عبدالاشهل و بنی ظفر شنید که زنان انصار بر کشته های خود گریه و شیون می کنند؛ آن حضرت خود گریست و فرمود: لیکن حمزه را زنانی نیست که بروی گریه کنند، سعد بن معاذ و اسید بن حضیر که این سخن را شنیدند در بازگشت به محله بنی عبدالاشهل زن هایشان را فرمودند تا بروند و بر حمزه عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگواری کنند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که بر در مسجد برای حمزه گریه و شیون می کنند، فرمود: خدا رحمت تان کند برگردید که در همدردی کوتاهی نکردید. در غزوه احد اگر زنانی برای قریش و همراه ایشان جهت ترغیب به جنگ با مسلمین آمدند و دختری پرچم به زمین افتاده را برداشت و آنها را که در حال فرار بودند فراهم آورد، متقابلاً زنانی هم بودند که در جبهه اسلام و در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عملاً با دشمن به نبرد پرداختند از جمله ایشان ام عماره نسیبه (در سیره النبی به ضم نون و در اسد الغابه به فتح نون و کسر سین آمده است) دختر کعب بن عمرو مازنی است که روز احد، مشکى به دوش داشت و سپاهیان اسلام را آب می داد اما چون مسلمانان شکسته شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطر قرار گرفت، به کار جنگ پرداخت و شمشیر می زد و تیراندازی می کرد و زخمهایی برداشت و چون عبدالله بن قمنه برای

کشتن رسول خداصلی الله علیه وآله پیش تاخت و همی گفت محمّد کجاست؟ زنده نمانم اگر او را زنده بگذارم، همین زن و مصعب بن عمیر سرراه بروی گرفتند و دراین گیرودار عبدالله ضربتی برشانه ام عماره زد که سال ها بعد جای آن گود و فرورفته مانده بود نوشته اند که ام عماره در روز احد دوازده زخم نیزه و شمشیر برداشت و خود و شوهرش و پسرانش عبدالله و حبیب پسران زید بن عاصم مازنی پیش روی رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاده و ازوی دفاع می کردند. دیگر بار رسول خداصلی الله علیه وآله بر زنی از طائفه بنی دینار که شوهر و برادر و پدرش به شهادت رسیده بودند عبور کرد؛ چون خبر شهادت اینان را به وی دادند گفت از رسول خداصلی الله علیه وآله چه خبر؟ گفتند: حال ایشان خوب است گفت بگذارید تا خودم او را بینم چون رسول خداصلی الله علیه وآله را زنده و سالم دید، گفت: بعد از آن که تو سالم ماندی هر مصیبتی که روی داده باشد کوچک است. رسول خداصلی الله علیه وآله نماز مغرب را در مدینه گزارد و گفت دیگر تا فتح مکه برای ما با مشرکین چنین روزی پیش نخواهد آمد. ابن اسحاق می نویسد که چون رسول خداصلی الله علیه وآله به خانه اش بازگشت، شمشیرش را به دختر خود فاطمه داد و گفت: دخترم این شمشیر را از خون شستشو ده، به خدا قسم که امروز بامن راستی کرد. علی ابن ابیطالب نیز همین کار را کرد ابن هشام روایت می کند که روز احد منادی ندا کرد: لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی (۱) در همین غزوه بود که رسول خداصلی الله علیه وآله به علی گفت «ان علیا منی و انا منه» همانا علی از من است و من از اویم (۲) قصاید و اشعاری را شعرای مسلمین و مشرکین درباره احد گفته اند که می توان آن را درسیره

ص: ۱۰۳

-
- ۱- ۲۳۱. دلائل الصدق ج ۲، ص ۳۰۱ از تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و شرح ابن ابی الحدید.
 - ۲- ۲۳۲. دلائل الصدق ج ۲، ص ۲۷۱ - ۲۷۴ از مسند احمد، صحاح سته، مستدرک حاکم، سنن ترمذی، تاریخ طبری، ابن اثیر، ابن ابی الحدید و کنز العمال.

النبی دید(۱) به گفته ابن اسحاق ۶۰ آیه از سوره آل عمران درباره روز احد نزول یافته است(۲) از دیگر حوادث سال چهارم هجرت می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف - ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله باحفصه دختر عمر که قبلاً همسر خنیس بن حذافه سهمی بود (درماه شعبان)

ب - ولادت حسین بن علی علیه السلام بنابه قول مشهور درشعبان سال سوم.

ج - ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله بازینت دختر خزیمه ام المساکین (درماه رمضان)

د - ولادت امام حسن درنیمه رمضان همین سال بنابه قول مسعودی ودیگران.

۲۵- سال چهارم هجرت

غزوات و سریه هایی که دراین سال اتفاق افتاد عبارت است از: سریه ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد مخزومی دراول محرم این سال، سریه عبدالله بن انیس انصاری سلمی جهنی قضاعی برسرسفیان بن خالد بن نییح هذلی در غرنه در روز دوشنبه پنجم محرم الحرام سال چهارم - سریه رجیع یا سریه مرثد بن ابی مرثد در صفر سال چهارم هجرت درماه ۳۶ بعداز هجرت - سریه بئرمعونه در صفر این سال - سریه عمروبن امیه ضمیری برای کشتن ابوسفیان - غزوه بنی نضیر درربیع الاول این سال غزوه ذات الرقاع درجمادی الاولی این سال درماه ۳۹ بعدازهجرت - غزوه بدرالوعد دراین بین به ذکر غزوه بنی نضیر و غزوه ذات الرقاع می پردازیم. اما غزوه بنی نضیر: چنان بود که رسول خدا برای کمک خواستن از بنی نضیر به سوی ایشان همراه با ده نفر از اصحاب خویش رهسپار شد. درخواست کمک درباره پرداخت دیه آن دومی

ص: ۱۰۴

۱- ۲۳۳. ج ۳ ص ۸۳-۱۵۹.

۲- ۲۳۴. ج ۳، ص ۱۷۹ - ۱۲۱.

بود که عمرو بن امیه ضمیری از بنی عامر کشته بود. بنی نضیر ابتدا گفتند به هر اندازه ای که بخواهی از کمک دریغ نخواهیم کرد ولی فارغ از این تظاهر به ارائه کمک به رسول خدا، درباره کشتن آن حضرت به شور نشستند و گفتند این مرد را هرگز به این حال نخواهید یافت؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار دیوار ایشان نشسته بود اینان به هم می گفتند کیست برود و از بالای بام سنگی بروی اندازد و ما را آسوده کند؟ عمرو بن جحاش بن کعب گفت من این خدمت را انجام می دهم. اما سلام بن مشکم گفت این کار را نکنید به خدا قسم که او را از تصمیم شما خبر می دهند و آنگاه به همین وسیله عهدی که میان ما و او است شکسته می شود. ولی عاقبت عمرو بالای بام قلعه رفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله وحی از تصمیم بنی نضیر خبر یافت و برخاست و چنان که پی کاری می رود راه مدینه را در پیش گرفت و چون بازنگشت اصحاب با نگرانی در جستجوی وی شدند و از مردی که از مدینه می آمد پرسیدند و او گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که وارد شهر شد پس همه به مدینه بازگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از مکر و فکر پلید یهودیان خیر داد؛ آنگاه اصحاب را فرمود برای جنگ با ایشان آماده و رهسپار گردند. ابتدا رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط محمد بن مسلمه به آنان پیام داد که تا ۱۰ روز مهلت دارند که از شهر بیرون روند یهودیان در تهیه وسایل سفر بودند که منافقین مدینه مانند عبدالله بن ابی و ودیعه و مالک بن ابی قوقل و سوید و داعس به بنی نضیر پیام دادند که بیرون مروید چرا که ما به حمایت شما دوهزار نفر می فرستیم و یهود بنی قریظه هم به کمک شما می آید. حیی بن اخطب رئیس بنی نضیر با پیام منافقان مغرور شد و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیام فرستاد که ما رفتنی نیستیم هر چه می خواهی بکن. پیامبر، عبدالله بن ام مکتوم را در مدینه جانشین خود قرارداد و تکبیر گویان بامسلمانان

رهسپار قلعه های بنی نضیر شد و آنان را شش روز یا پانزده روز محاصره کرد و از ناحیه بنی قریظه و منافقان هم کمکی نرسید. از بنی نضیر نزد رسول خداصلی الله علیه و آله پیام دادند که دست از ما بردار تا بیرون رویم اما رسول خداصلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود اکنون این پیشنهاد را از شما نمی پذیرم مگر آنکه بیرون بروید و جانتان در امان باشد و از باروبنه خویش، بیش از بار شتر برنگیرید و آنچه اسلحه دارید بگذارید، بنی نضیر پذیرفته و رهسپار خیبر شدند؛ برخی هم به جانب شام رفتند. سلام بن ابی الحقیق و کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق و حی بن اخطب از اشراف بنی نضیر به خیبر رفتند. محمّد بن مسلمه از طرف رسول خداصلی الله علیه و آله مأمور اخراج ایشان بود. یهودیان بر ۶۰۰ شتر سوار شدند و بار نهادند در حالی که زنانشان با جامه های حریر و دیبا و زیورهای طلا در میان هودج ها نشسته بودند و دف و نی می زدند از بازار مدینه گذشتند. رسول خداصلی الله علیه و آله اموال یهودیان بنی نضیر را بین مهاجرین قسمت کرد و به انصار چیزی نداد؛ چرا که انصار را مخیر کرد بین گرفتن غنیمت و بقای مهاجران در خانه آنان و یا صرف نظر کردن از غنیمت و خروج مهاجرین از خانه آنان، که سعد بن عباده و سعد بن معاذ گفتند: ای رسول خداصلی الله علیه و آله آن را میان مهاجرین قسمت فرما و همچنان در خانه های ما بمانند دیگر مردان انصار هم یک صدا پیشنهاد آن دورا تائید کردند رسول خداصلی الله علیه و آله گفت: خدایا انصار و فرزندان آنان را رحمت فرما آنگاه اموال را میان مهاجران قسمت کرد و از انصار جز سهل بن حنیف و ابودجانه سماک بن خرشه را شرکت نداد و شمشیر پسر ابن الحقیق را نیز به سعد بن معاذ داد. صاحب طبقات می نویسد اموال بنی نضیر خالصه رسول خداصلی الله علیه و آله و ذخیره ای برای گرفتاری های او بود و خمس آن را جدا نکرد و سهمی از آن برای کسی قرار نداد اما به پاره ای از اصحاب بخشش هایی کرد و عطیه

هایی داد(۱) از طایفه بنی نضیر فقط دومیرد اسلام آوردند و اموال خود را بدست داشتند یکی یامین بن عمیر بن کعب بود و دیگری ابوسعبد بن رهب نوشته اند که: رسول خداصلی الله علیه وآله به یامین بن عمیر گفت ندیدی که پسرعمویت درباره من چه تصمیمی داشت پس یامین مردی از قیس را به ده دینار (یاچند بارخرما) برآن داشت که رفت و عمروبن جحاش را کشت نوشته اند که تمام سوره حشر درباره بنی نضیر و آنچه کرده و آنچه برسرشان آمد نازل شده است. اما ابن اسحاق درباره غزوه ذات الرقاع می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله پس از غزوه بنی نضیر ماه ربیع الاخر و چند روزی از جمادی را در مدینه ماند و سپس به قصد بنی محارب و بنی ثعلبه ازقبیله غطفان که حسب گزارشات رسیده سپاهیان برای جنگ بامسلمین فراهم ساخته بودند، آهنگ نجد کرد و ابوذر غفاری رادرمدینه جانشین گذاشت و پیش می رفت تا درنخل فرودآمد و به سپاهی عظیم از قبیله غطفان برخورد؛ هرچند باهم روپروشدند اما جنگی پیش نیامد و رسول خدا با همراهان خویش به سلامت بازگشت. درخصوص وجه تسمیه این غزوه به ذات الرقاع اقوالی است که درذیل می آید:

الف - برای اینکه مسلمانان دراین غزوه پرچم های پینه دار برافراشتند.

ب - به نام درختی که آنجا بود و آن را ذات الرقاع می گفتند(۲)

ج - برای اینکه رسول خداصلی الله علیه وآله تا محل تجمع دشمنان در ذات الرقاع پیش رفت و آن کوهی است نزدیک نخیل میان سعدوشقره که قسمت هایی سرخ و سفید و سیاه داشت(۳)

د - برای اینکه مسلمان پاهای خود را که از پیاده روی سوده گشته بود

ص: ۱۰۷

۱- ۲۳۵. الطبقات الکبری ج ۲، ص ۵۸.

۲- ۲۳۶. ابن هشام ج ۳، ص ۲۱۴.

۳- ۲۳۷. طبقات ج ۲ ص ۶۱.

ه. - برای اینکه نماز خوف در این غزوه مقرر شد و چون نماز تگه پاره و وصله دار شد آن را ذات الرقاع گفتند.

در خصوص نماز خوف و کیفیت آن که در این غزوه انجام، و مقرر شده است روایات مختلف است، ابن هشام سه روایت مشتمل بر سه کیفیت نقل می کند که مضمون روایت سوم این است که دسته ای در مقابل دشمن قرار می گیرند و دسته دیگر با امام رکعتی از نماز را می خوانند و رکعت دوم را بطور فردی تمام می کنند و به جای دسته اول می روند سپس دسته اول آمده، آنان هم با امام رکعتی رادرک کرده و رکعت دیگر را فردی می خوانند بطوری که هر کدام از دودسته رکعتی را با امام و رکعتی را فردی خوانده باشند و امام هم بیش از یک نماز نخوانده باشد؛ اما روایت اول تصریح دارد که رسول خدا با هر کدام از دودسته نمازی تمام خوانده است(۲) از دیگر حوادث سال چهارم بعثت می توان موارد ذیل را شمرد:

الف - میگساری که در آغاز دعوت در مکه درباره آن آیه ۶۷ سوره نحل و در مدینه آیه ۲۱۹ سوره بقره و آیه ۳۳ سوره اعراف و آیه ۴۳ سوره نساء نازل شده بود به وسیله نزول آیه های ۹ و ۹۱ سوره مائده در ماه ربیع الاول سال چهارم صریحاً تحریم شد.

ب - ولادت حسین بن علی به قول مسعودی در مروج الذهب(۳) در ماه شعبان این سال بوده است.

ج - ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با ام سلمه، هند دختر ابی امیه مخزومی در ماه شوال.

ص: ۱۰۸

۱- ۲۳۸. صحیح بخاری جزء ۵ باب غزوه ذات الرقاع، ص ۱۴۵ چاپ دارالاحیاء التراث العربی، صحیح مسلم جزء ۳ کتاب الجهاد والسير ص ۱۴۴۹ حدیث ۱۴۹ «۱۸۱۶».

۲- ۲۳۹. آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳ سوره نساء.

۳- ۲۴۰. ج ۲ ص ۲۸۹.

د - وفات فاطمه دختر اسد بن هاشم و مادر بزرگوار امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

و - رسول خدا صلی الله علیه و آله به زید بن ثابت که پس از جنگ بدر به وسیله یکی از اسیران خواندن و نوشتن را آموخته بود، دستور داد که کتابت یهودیان را نیز بیاموزد. (۱)

ه - وفات ام المؤمنین زینب دختر خزیمه

۲۶ - سال پنجم هجرت (سنه الاحزاب)

قسمت اول

غزوات مهم این سال عبارتند از غزوه دومه الجندل - غزوه خندق (غزوه احزاب) - غزوه بنی قریظه و یک سربیه هم در ذی حجه این سال در ماه ۵۸ خ داد به نام سربیه ابو عبیده بن جراح فهری به سیف البجز اما غزوه خندق که نام دیگر آن غزوه احزاب است، در شوال سال پنجم و به نقل طبقات در ذی القعدة این سال (۲) در ماه ۵۶ پس از هجرت واقع شد و آیات ۲۱۴ سوره بقره و ۲۶ و ۲۷ سوره آل عمران و ۶۲-۶۴ سوره نور و ۹-۲۵ سوره احزاب درباره این غزوه است.

واقعه این غزوه به روایت ابن اسحاق از این قرار بود که: جمعی از یهودیان از جمله سلّام بن ابی الحقیق و حی بن اخطب و کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق و سلّام بن مشکم از قبیله بنی نضیر و هوده بن قیس و ابوعمار از قبیله وائل (۳) همان کسانی که جنگ احزاب را به راه انداختند رهسپار مکه شدند و قریش را به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله فراخواندند و وعده مساعدت به قریش دادند و هم پیمان شدند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگند تا او را از میان بردارند قریش به ایشان گفتند شما که اهل کتاب هستید درباره ما و محمد

ص: ۱۰۹

۱- ۲۴۱. امتاع الاسماع ص ۱۸۷.

۲- ۲۴۲. ج ۲، ص ۶۵

۳- ۲۴۳. انسان العیون ج ۲ ص ۳۲۹ و امتاع الاسماع ص ۲۱۶: ابوعمار راهب.

بگوئید که دین مابتهراست یا دین او؟ در جواب به قریش گفتند دین شما از دین اوبهتر است و شما از وی به حق نزدیکترید. (آیات ۵۱-۵۵ سوره نساء در این باره نازل شده است) قریش از پاسخ ایشان شادمان شدند و در جنگ بارسول خداصلی الله علیه و آله و همکاری با یهودیان نشاط یافتند و با آنان قرار همراهی گذاشتند. سپس مردان یهود از نزد قریش بازآمده و با قبیله غطفان (از قبیله قیس بن عیلان) و قبیله بنی سلیم نیز تماس گرفتند و آنان رانیز بارشوه یک سال محصول (یا یک سال خرمائی) خبیر با خود همراه ساختند؛ در نتیجه از قریش و پیروان ایشان ۴۰۰۰ سپاهی و ۳۰۰ اسب و ۱۵۰۰ شتر به فرماندهی ابوسفیان بن حرب و از بنی سلیم که در الظهران به قریش ملحق شدند، ۷۰۰ سپاهی به فرماندهی ابوالاعور سلمی و بنی اسد بن خزیمه بن مدرکه به فرماندهی طلحیه بن خویلد اسدی و بنی قزازه بن ذبیان بن بغیض با ۱۰۰۰ شتر به فرماندهی عیینه بن حرضن فراری و بنی اشجع بن ریث بن غطفان با ۴۰۰ سپاهی به فرماندهی حارث بن عوف بن ابی حارثه که جمعاً ده هزار نفر بودند، فراهم آمدند (به گفته مسعودی از قریش و قبایل دیگر و بنی قریظه و بنی نضیر ۲۴ هزار سپاهی فراهم شدند) و سه لشکر بودند و فرمانده کل، ابوسفیان بن حرب اموی بود. سواران خزاعی در فاصله چهار روز از مکه به مدینه آمدند و رسول خداصلی الله علیه و آله را از حرکت قریش و احزاب با خبر ساختند. رسول خداصلی الله علیه و آله با اصحاب مشورت کرد که خارج از مدینه بجنگند یا در مدینه بمانند و پیرامون شهر را خندق بکنند و یا پشت به کوه در نزدیکی مدینه آماده جنگ باشند که پیشنهاد سلمان فارسی برای کندن

خندق به تصویب رسید و رسول خداصلی الله علیه وآله سپاهیان اسلامی را که ۳۰۰۰ مرد بودند در دامنه کوه سلع قرارداد، چنان که کوه در پشت سر آنان واقع شد و عبدالله بن ام مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت و کارکنان خندق را باشتاب آغاز کرد. مسلمانان با کوشش فراوان دست بکار بودند و رسول خدائیز شخصاً کمک می کرد و بیل و کلنگ می زد و گاه توبره های خاک را به دوش می کشید. به گفته صاحب طبقات حفر خندق در ۶ روز به انجام رسید (۱) و یعقوبی می نویسد: رسول خدا برای هر قبیله ای اندازه ای معین کرد که تا آنجا را بکنند و برای خندق درهائی قرارداد (به قولی ۸ در) و از هر قبیله مردی به پاسبانی درها گماشت و زبیر بن عوام را فرمانده ایشان ساخت و او را فرمود که اگر نبردی پیش آید نبرد کنید (۲) بطوری که در تشریح نقشه خندق نوشته اند، مبدأ حفر خندق دو برج شیخان واقع در قسمت شمال شرق بوده است بطوری که با ثنیه الوداع شمالی واقع در مژاد تماس پیدا کند و مرکز آن در مغرب جبل بنی عبید باشد و باز از آنجا هم بطرف کوه سلع تا مسجدالفتح پیچ بخورد، سپس طوایفی که در طرف غربی شهر سکونت داشتند به ابتکار خودشان این فاصله را تا مصلی پیش برند در آخرین قسمت جنوبی یعنی قبا که خطری نبود نیز عده ای احتیاطاً پیرامون برج های خود را خندق حفر نمودند. به استنباط برخی از نویسندگان طول خندق در حدود ۵/۵ کیلومتر بوده است و عرض و عمق آن هم هر چند بطور صحیح تعیین نشده ولی آن مقدار بوده است که سواره یا پیاده ای نتواند از آن بجهت یا از طرفی پایین رود و از طرف دیگر بیرون آید. روی همین حساب حدس زده اند که عرض آن در حدود ۱۰ متر و عمق آن ۵ متر بوده است از ابن هشام نقل شده است که مسلمانان روزها به کار حفر خندق مشغول بودند و شب ها به خانه های خود باز می گشتند اما رسول خداصلی الله علیه وآله روی یکی از تپه ها چادر زده بود و شب ها نیز در همانجا

ص: ۱۱۱

۱- ۲۴۴. الطبقات، ج ۲ ص ۶۷ چاپ بیروت ۳۷۶ ه.

۲- ۲۴۵. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۰ چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه.

بسر می برد و در همین محل بود که به یاد این سابقه مسجد ذباب ساخته شد. ابن اسحاق می گوید: درواغه کندن خندق معجزاتی به ظهور پیوست که مسلمانان آنها را مشاهده کردند و درتصدیق و تحقیق نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله موجب عبرت آنان بود. از جمله، ابن اسحاق می گوید: از قول سلمان فارسی خبریافته ام که گفت در ناحیه ای از خندق به کار کردن سرگرم بودم که سنگی بزرگ پیش آمد و کارمرا دشوار ساخت، رسول خداصلی الله علیه وآله که نزدیک من بود و دید که هر چه می زرم آن سنگ ازجاکنده نمی شود فرود آمد و کلنگ را ازدست من گرفت و سه بار به سنگ زد که هر بار برقی جهید گفتم ای رسول خداصلی الله علیه وآله پدرم فدای توباد این برقی که درموقع کلنگ زدن شما از این سنگ می جهید چه بود؟ گفت مگر توهم آن را دیدی؟ گفتم آری گفت خدای متعال بابرقت نخستین یمن و بابرقت دوم شام و مغرب زمین و بابرقت سوم مشرق زمین را برای من فتح کرد(۱) حی بن اخطب نضری به تحریک ابوسفیان نزد کعب بن اسد قرظی سرور بنی قریظه (همان که ازطرف قبیله خود با رسول خداصلی الله علیه وآله قرار صلح منعقد کرده بود) رفت اما کعب بن اسد در قلعه را به روی وی بست و بین این دوسخانی رد و بدل شد تا آنکه در نهایت کعب بن اسد پیمان خود را بارسول خداصلی الله علیه وآله شکست و از قراردادی که باهم داشتند دست کشید. رسول خداصلی الله علیه وآله بااطلاع از عهد شکنی بنی قریظه برای تحقیق حال و اتمام حجت، سعدبن معاذ سرور اوس و سعدبن عباده سرور خزرج رافرستادو خوات بن جبیر و عبدالله بن رواحه رانیز همراهشان کرد و فرمود بروید و تحقیق کنید که آیا بنی قریظه عهد شکسته اند که اگر چنین باشد مردم را سست نکنید و به کنایه بگویید که من بفهمم و اگر به پیمان خود وفادار باشند آشکارا و در حضور مردم

ص: ۱۱۲

بگویید. اینان نیز رفتند و تحقیق کردند و از پیمان شکنی بنی قریظه مطمئن شدند و به کنایه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش دادند رسول خدا فرمود حسبنالله و نعم الوکیل (۱) بیست و چند روز بود که مسلمانان و مشرکان در برابرهم ایستاده بودند و جنگی جز تیراندازی و محاصره در کار نبود ابن اسحاق در سیره و شیخ مفید در ارشاد می نویسند وضع به همین منوال بود تا آنکه سوارانی از قریش از جمله عمرو بن عبدود که او را با هزار سوار برابر می دانستند و عکرمه بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب و ضرار بن خطاب بن مردوس لباس جنگ پوشیدند و بر اسب های خود نشستند و بنی کنانه را برای جنگ فرا خواندند. اولین نفر که از خندق پرید عمرو بن عبدود (فارس لیل) بود او که روز بدر جنگیده و زخمی شده و از شرکت در جنگ احد بازمانده بود روز خندق برای اینکه حضور خود را نشان دهد خود را نشاندار ساخته بود و هم‌اورد خواست. علی علیه السلام برای جنگ با وی آماده گشت؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حین فرمود: «برزالايمان كله الى الشرك كله» یعنی تمام ایمان در برابر تمام شرک ظاهر شد (۲) و با هم به گفتگو پرداختند علی علیه السلام گفت: ای عمرو تو با خدا عهد کرده بودی که هیچ مردی از قریش یکی از دو کار را از تو نخواهد مگر آن که آن را از او بپذیری، عمرو گفت چنین است علی علیه السلام گفت: پس من هم اکنون تو را به سوی خدا و رسولش و دین اسلام دعوت می کنم. عمرو گفت: نیازی به آن ندارم. علی علیه السلام گفت: پس تو را دعوت می کنم که برای جنگ پیاده شوی عمرو گفت ای برادر زاده ام به خدا قسم من دوست ندارم که تو را بکشم. علی علیه السلام گفت: لیکن به خدا قسم من دوست دارم که تو را بکشم. عمرو از گفتار علی خشم گرفت و پیاده شد و اسب خود را پی کرد و به روی آن زد و به جانب علی روی

ص: ۱۱۳

۱- ۲۴۷. آل عمران آیه ۱۷۳.

۲- ۲۴۸. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۵۹.

آورد و بین ایشان جنگ سختی در گرفت. گویند در آغاز شمشیری هم بر علی نواخت که در سپر او جای گرفت و سپس علی علیه السلام به ضربتی اوراکشت همراهان عمرو رو به گریز نهادند و از خندق جهیدند. حسان بن ثابت درباره عکرمة بن ابی جهل که از ترس شمشیر علی نیزه خود را انداخت و گریخت اشعاری گفته است. در این میان نوفل بن عبدالله را در میان خندق دیدند که اسبش نمی تواند از خندق بیرون جهد و او را سنگباران می کردند نوفل می گفت اگر می کشید به صورتی بهتر از این بکشید یکی از شما فرود آید تا با وی نبرد کنم علی پائین رفت و اورانیز بکشت و دیگران گریختند به روایت صاحب مواقف رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از کشته شدن عمرو به ضربه شمشیر علی علیه السلام فرمود: «لضربه علی خیر (اوافضل) من عباده الثقلین» یعنی ضربه علی بر عمرو بهتر یا افضل از عبادت جن و انس است و به روایت حاکم در مستدرک فرمود: «لمبارزه علی لعمر و افضل من اعمال امتی الی یوم القیامه» (۱) بعد از کشته شدن عمرو و نوفل و گریختن همراهانشان، مشرکین تصمیم گرفتند فردای آنروز باردیگر حمله کنند بامداد روز بعد حمله را آغاز کردند و خالد بن ولید نیز در میان آنان بود کار جنگ چنان سختی کشید که مسلمانان نتوانستند تا شب از جای خود به کناری روند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء ایشان فوت شد تا آنکه خداوند دشمن را پراکنده ساخت و به اردوگاه خویش بازگشتند و مسلمانان هم به جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بلال را فرمود اذان بگوید و هر یک از نمازهای چهارگانه را با اقامه ای به جای آورد و فرمود ما را از نماز وسطی بازداشتند خدا درون ها و گورهایشان را از آتش پر کند. ابن اسحاق می گوید رسول

ص: ۱۱۴

خداصلی الله علیه و آله و اصحاب در نگرانی و سختی بسر می بردند و دشمن از بالا و پائین آنان را در محاصره داشت که نعیم بن مسعود بن عامر نزد رسول خداصلی الله علیه و آله آمد و گفت ای رسول خداصلی الله علیه و آله من اسلام آورده ام اما قبیله من (بنی اشجع بن ریث بن غطفان) هنوز از اسلام من بی خبرند به هرچه مصلحت می دانی مرا دستور ده. رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود تودرمیان مایک مرد بیش نیستی پس تا می توانی دشمنان را از سرما دور دار (یعنی میان ایشان اختلاف بینداز تا دست از یاری و همکاری بایکدیگر بکشند)^(۱) نعیم بن مسعود از نزد رسول خداصلی الله علیه و آله بیرون رفت تا نزد بنی قریظه رسید و گفت: ای بنی قریظه دوستی مرا با خویش می دانید گفتند راست می گویی گفت: قریش و غطفان مانند شما نیستند، این شهر سرزمین شماست و اموال و فرزندان و زنان شما در اینجاستند و نمی توانید به جای دیگری بروید، اما قریش و غطفان برای جنگ با محمد و یاران او آمده اند و شما هم به ایشان کمک کرده اید و شهر و اموال و زنان ایشان در جای دیگری است و چون شما نیستند اگر فرصتی به هم رسد کار محمد را می سازند و اگر غیر از آن باشد به سرزمین خود باز می گردند و شما را در شهر خودتان با محمد رها می کنند و شما هم به تنهایی قدرت مقاومت ندارید؛ بنابراین از همکاری با قریش و غطفان دست بکشید مگر اینکه از اشراف آنان به عنوان وثیقه گروگانهایی نزد شما باشند تا با اطمینان خاطر بتوانید در جنگ با مسلمانان با قریش و غطفان همکاری کنید گفتند: راست می گویی. سپس نزد قریش آمد و به ابوسفیان و همراهان وی گفت از دوستی من با خود و مخالفت من با محمد باخبرید. خیری دارم که به شما می گویم اما آن را نهفته دارید و مرا رسوا نکنید و آن اینکه بنی قریظه از عهدشکنی با محمد پشیمان شده و نزد وی رفته اند

ص: ۱۱۵

و گفته اند آیاممکن است از دوقبیله قریش و غطفان مردانی از اشرافشان را بگیریم و تحویل شما دهیم تا گردن بزنی و تا پایان جنگ باتوباشیم که بقیه را نابود کنی؟ و محمد هم پذیرفته

قسمت دوم

است اکنون مواظب باشید که اگر از طرف یهود از شما مردانی گروگان خواستند یک مرد هم به آنها تسلیم نکنید. آنگاه نزد قبیله غطفان رفت و ضمن یادآوری دوستی خود با آنان که مورد تأیید ایشان قرار گرفت همان مطلبی را که به قریش گفته بود به آنان هم گفت. ابوسفیان و رؤسای غطفان، عکرمه بن ابی جهل را با مردانی از قریش و غطفان نزد بنی قریظه فرستادند که به آنان بگویند ما مانند شما در خانه خود نیستیم و اسب و شترمان از دست می رود پس در کار جنگ شتاب ورزید یهودیان بنی قریظه گفتند که امروز شنبه است و ما در روز شنبه دست به کاری نمی زنیم مضاف بر آنکه ما با محمد نمی جنگیم مگر مردانی به ما گروگان دهید تا موجب وثوق ما گردد چرا که می ترسیم که کار بر شما سخت شود و ما را با محمد تنها رها کرده به شهر خود روید چون فرستادگان قریش و غطفان برگشتند و گفتار بنی قریظه را باز گفتند، قریش و غطفان گفتند: به خدا قسم که نعیم بن مسعود راست می گفت. لذا به بنی قریظه پیام دادند که به خدا قسم یک مرد هم به شما نمی دهیم. بنی قریظه هم با شنیدن این پیام گفتند راستی که نعیم بن مسعود راست می گفت و به قریش و غطفان پیام دادند که به خدا قسم تا گروگان ندهید ما همراه شما با محمد نمی جنگیم. و بدین ترتیب خدای متعال آنها را از یاری یکدیگر بازداشت و در شب های زمستانی بسیار سرد چنان بادی برایشان فرستاد که دیگ هایشان را برمی گرداند و خیمه هایشان را به زیر می افکند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با خبر یافتن از اختلاف و تفرقه میان احزاب، حذیفه را برای تحقیق حال آنان فرستاد. حذیفه می گوید رفتم و در میان دشمن وارد شدم و دیدم

که لشگریان باد خدا، نه دیگی برای ایشان گذارده و نه آتشی و نه خیمه ای. پس ابوسفیان برخاست و گفت: ای گروه قریش هر کس بنگرد همنشین او کیست و من هم باشنیدن این سخن فوراً دست مردی را که پهلویم قرار داشت گرفتم و گفتم کیستی گفت: فلان پسر فلان. سپس ابوسفیان گفت: ای مردم قریش به خدا قسم ماندن شما در این جا صلاح نیست چرا که اسب و شترمان از میان رفت و بنی قریظه باما خلف وعده کرد و شدت سرما هم می بینید که باما چه می کند نه دیگک های ما روی دیگک پایه قرار می گیرد و نه آتش مابرافروخته می ماند و نه خیمه های ما در مقابل باد مقاومت دارد؛ آماده رفتن شوید که من هم رفتنی هستم سپس برخاست و شتر عقال شده خود را سوار شد و او را چنان بزد تا برسه دست و پایستاد و پس از ایستادن شتر عقال او را باز کرد و اگر دستور رسول خداصلی الله علیه و آله نبود که دست به کاری نزنم تا به نزد وی بازگردم می خواستم ابوسفیان را با تیری بکشم. حذیفه ادامه می دهد که هنگامی نزد رسول خدا باز گشتم که خود را به قتیفه یمنی پیچیده و به نماز ایستاده بود. پس از سلام نماز، من گزارش کارخویش را به او دادم. به گفته صاحب طبقات پس از رفتن سپاهیان قریش، عمرو بن عاص و خالد بن ولید با ۲۰۰ سوار ماندند و به دنبال سپاه قریش به راه افتادند تا مابادا از طرف مسلمانان تعقیب شوند. قبیله غطفان هم با شنیدن حرکت قریش، رهسپار سرزمین های خویش شدند در غزوه احزاب ۱۲ نفر از مسلمین شهید شدند از جمله سعد بن معاذ که به دست حبان بن عرقه جراحت شدید یافت و سرانجام در اثر آن بعد از غزوه بنی قریظه به شهادت رسید. از مشرکین نیز ۴ نفر کشته شدند که عبارتند از: منبه بن عثمان، نوفل بن عبداللّه و عمرو بن عبدود و حسل بن عمرو بن عبدود که به روایت ابن هشام از ابن شهاب زهری او نیز به دست علی علیه السلام کشته شد. یعقوبی

می نویسد روز خندق از مسلمانان ۶ نفر و از مشرکان ۸ نفر کشته شدند. (تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۱) بامداد روز ۲۴ ذی القعدة سال پنجم هجرت بود که رسول خداصلی الله علیه وآله و مسلمانان از پیرامون خندق به مدینه بازگشتند و اسلحه خود را نهادند اما چون هنگام ظهر فرارسید جبرئیل فرود آمد و به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: که خداتورا می فرماید که بر سر بنی قریظه رهسپار شوی. رسول خداصلی الله علیه وآله بلال را فرمود تا در میان مردم اعلام کند که هر کس مطیع امر خدا و رسول است باید نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند و این آغاز غزوه بنی قریظه است که در ماه ۵۷ هجرت اتفاق افتاد و آیات ۵۶ - ۵۸ و ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب مربوط به این غزوه است. رسول خداصلی الله علیه وآله ابن ام مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت و با سه هزار نفر از مسلمانان که سی و شش اسب داشتند رهسپار شد و رایت را به دست علی علیه السلام داد و او را پیش فرستاد. رسول خداصلی الله علیه وآله بیست و پنج روز بنی قریظه را در محاصره داشت تا از محاصره به تنگ آمدند و خدا آنان را مرعوب ساخت. حیی بن اخطب هم پس از بازگشتن قریش و غطفان برای آنکه به قراری که با کعب بن اسد گذاشته بود وفا کرده باشد به قلعه بنی قریظه رفت و همراه ایشان بود. پس چون یقین کردند که رسول خداصلی الله علیه وآله دست از ایشان بر نخواهد داشت، کعب بن اسد به ایشان سه پیشنهاد ارائه کرد که هر کدام را خواستند انتخاب کنند اول آنکه از محمد پیروی کرده و به او ایمان آورند چه آنکه او پیامبری برحق است و همان است که نام او را در کتاب های خود یافته اند. گفتند: چنین نمی کنیم گفت: پس بیاید فرزندان و زنانمان را بکشیم و آنگاه بدون نگرانی بر محمد بتازیم، اگر کشته شدیم دیگر نگران زن و فرزند نیستیم و اگر پیروز شدیم البته زن و فرزند پیدا خواهیم کرد. گفتند: این بیچارگان را بدست خود بکشیم؟ دیگر زندگی بعد از ایشان چه

ارزشی دارد؟ کعب گفت: امشب که شنبه است و ممکن است محمّد و یارانش از حمله ما آسوده خاطر باشند پس بر ایشان حمله برید، باشد که بر محمّد و یارانش شیخون زده باشیم. گفتند: شنبه خود را تباه کنیم و کاری کنیم که گذشتگان ما جز همان ها که در اثر کردار خود مسخ شدند، نکرده اند؟ کعب گفت: معلوم می شود در میان شما یک نفر دوراندیش و خردمند وجود ندارد. یهودیان بنی قریظه که هم پیمانان قبیله اوس بودند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیام دادند که ابولبابه بن عبدالمنذر را نزد ما بفرست تا در کار خود باوی مشورت کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز او را فرستاد زنان و کودکان بنی قریظه با دیدن ابولبابه شروع به گریه وزاری کردند و به ابولبابه گفتند آیا تسلیم محمّد شویم؟ گفت: آری، ولی بادست خود به گلوی خود اشاره کرد (یعنی که شما را می کشد) ابولبابه می گوید به خدا قسم قدم برنداشته، دانستم که به خدا و رسول او خیانت کرده ام، پس یگراست راه مسجد در پیش گرفت و بی آنکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برود خود را به یکی از ستون های مسجد بست و گفت از اینجا بیرون نخواهم رفت تا خدا توبه ام را قبول کند به روایت ابن هشام آیه ۲۷ سوره انفال درباره همین گناه ابولبابه نزول یافته است چون خیر ابولبابه به رسول خدا رسید فرمود اگر نزد من آمده بود، برایش طلب آمرزش می کردم اما اکنون که چنین کاری کرده است من هم با او کاری ندارم تا خدا توبه اش را قبول کند. به روایت ابن اسحاق سحر گاه بود که در خانه ام سلمه قبولی توبه ابولبابه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. ام سلمه می گوید دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خندد. گفتم: خدا خندانست بدارد چرا می خندی؟ گفت توبه ابولبابه قبول شد گفتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مژده ندهم گفت: اگر بخواهی مانعی ندارد. ام سلمه هم بر در حجره اش ایستاد و گفت: ای ابولبابه دل خوش دار که خدا توبه ات را

پذیرفت. باشنیدن این سخن مردم ریختند که او را باز کنند. ابولبابه گفت: نه به خدا قسم، تا خود پیغمبر بادت خود مراباز کند. ابولبابه همچنان ماند تا رسول خداصلی الله علیه وآله برای نماز صبح به مسجد آمد و او را باز کرد. (۱) به روایت ابن هشام ابولبابه ۶ روز به ستون مسجد بسته بود و زنش درموقع هر نماز می آمد و او را برای نماز باز می کرد و سپس باز می گشت و دوباره او را می بست (همان منبع) بنی قریظه پس از مشورت با ابولبابه بالاخره بامدادان تسلیم حکم رسول خداصلی الله علیه وآله شدند و به روایت ابن هشام، علی بن ابیطالب علیه السلام درموقعی که بنی قریظه را در محاصره داشتند فریاد زد «ای سپاه ایمان» آنگاه او وزیرین عوام حمله کردند و علی علیه السلام گفت: به خدا قسم یا همان چه را حمزه چشید می چشم یا قلعه ایشان را می گشایم. پس یهودیان گفتند ای محمد به حکم سعد بن معاذ تسلیم می شویم. سعد بن معاذ هم که از جنگ خندق مجروح شده بود و رسول خداصلی الله علیه وآله او را در مسجد خود در خیمه زنی از قبیله اسلم به نام رفیده که خود را وقف پرستاری از مجروحین و مداوای مسلمین نموده بود بستری کرده بود را آوردند؛ چون نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رسید گفت: به عهد و میثاق خدا ملتزم هستی که آنچه حکم می کنم درباره ایشان اجراشود؟ همه مهاجر و انصار گفتند: آری. گفت: حکم من آن است که مردانشان کشته شوند و اموالشان قسمت شود و فرزندان و زنانشان اسیر شوند و این داوری سعد بن معاذ پذیرفته و اجرا شد روز پنجشنبه هفتم ذی حجه سال پنجم رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه بازگشت. در قلعه های بنی قریظه ۱۵۰۰ شمشیر و ۳۰۰ زره و ۲۰۰۰ نیزه و ۵۰۰ سپر بدست آمد و نیز خم های شرابی که همه اش بیرون ریخته شد صاحب طبقات می گوید: غنیمها را جمع آوری کردند و خمس

ص: ۱۲۰

منقولات واسیران را جدا کردند و رسول خداصلی الله علیه وآله آن را بدست محمیه بن جزء زبیدی سپرد و از آن بنده آزاد می کرد و به اشخاص می بخشید و به هر کس که می خواست خدمتگزار می داد و آنگاه ۴/۵ غنائم را به مزایده فروخت و پول آن را میان مسلمانان قسمت کرد که سه هزار و هفتاد و دو سهم شد برای هر اسب دو سهم و برای هر نفر یک سهم. (۱)

در بین مردان بنی قریظه که به حکم سعدگردن زده شدند، کعب بن اسد رئیس آنان و حی بن اخطب هم قرارداد داشت که فرجام بدی داشت. چون حی بن اخطب را دست بسته آوردند به رسول خدا نظر کرد و گفت: به خدا قسم که نفس خود را در دشمنی با تو ملامت نکردم لیکن هر کس را خدا زبون سازد زبون می شود سپس رو به مردم کرد و گفت: ای مردم از آنچه خدا خواسته است، نگرانی نیست تقدیری است که خدا بر بنی اسرائیل نوشته است. سپس نشست و او را گردن زدند (سیره ابن هشام ج ۳ ص ۲۵۳) در این بین دو نفر هم بخشیده شدند: یکی عطیه قرظی بود که چون به حد بلوغ نرسیده بود آزاد شد و کشته نشد و دیگری رفاعه بن سموال بود که ام منذر سلمی دختر قیس خواهر سلیط بن قیس یکی از خاله های رسول خداصلی الله علیه وآله (از طرف ما در عبدالمطلب که از طایفه بنی النجار بود) درباره وی شفاعت کرد و از رسول خداصلی الله علیه وآله خواست که او را به وی ببخشد رسول خداصلی الله علیه وآله او را آزاد کرد. نام هر دو نفر در عداد صحابه نوشته شده است. (۲)

شهادی غزوه بنی قریظه سه نفر هستند: یکی خلاد بن سوید بن ثعلبه بن عمرو که زنی او را به وسیله آسیا سنگی کشت. خلاد پسری به نام سائب داشت که از طرف معاویه حکومت یمن یافت و پسر دیگری هم به نام

ص: ۱۲۱

۱- ۲۵۲. پیشین، ج ۲، ص ۷۵.

۲- ۲۵۳. سیره ابن هشام ج ۳، ص ۲۵۶ - ۲۵۵ و جوامع السیره ص ۱۹۶.

ابراهیم دومین نفر ابوسنان بن محصن بن حُرثان است که در روزهای محاصره بنی قریظه وفات یافت و در گورستان بنی قریظه به خاک سپرده شد. (۱) و سومین نفر سعد بن معاذ است که او را جزء شهداء خندق نام بردیم که پس از غزوه بنی قریظه به همان زخمی که در خندق برداشته بود به شهادت رسید.

از دیگر حوادث سال پنجم هجرت دو مورد ذیل قابل توجه است:

الف - ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با دختر عمه خویش، زینب دختر جحش بن رئاب اسدی و اُمیمه دختر عبدالمطلب. (۲)

ب - در این سال به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله مسابقه اسب دوانی در مدینه انجام شد (صحیح بخاری ج ۳ ص ۶۱).

۲۷ - سال ششم هجرت

قسمت اول

در این سال که سنه الاستثناس نامیده می شود، شماره سریه ها بسیار است که به ذکر نام آنها می پردازیم. این سریه ها برای سرکوبی کسانی بود که بر ضد اسلام و مسلمین عده و عده فراهم می ساختند و مسلمین پس از تحقیق و بررسی کامل گزارش های رسیده به تعقیب آنان می پرداختند. این سریه ها عبارتند از سریه محمد بن مسلمه انصاری بر سر قرطاء در دهم محرم سال ششم در ماه ۵۹ از هجرت - سریه عکاشه بن محصن به غمر در ربیع الاول سال ششم در ماه ۶۱ هجری - سریه محمد بن مسلمه به ذی القصه در ربیع الاخر سال ششم در ماه ۶۲ هجری - سریه سعد بن عباده خزرجی به غمیم در ربیع الاول سال ششم سریه ابو عبیده بن جراح به دوکوه اجأ و سلمی در ربیع الاول سال ششم - سریه ابو عبیده بن جراح به ذی القصه در ربیع الاخر سال ششم در ماه ۶۲ هجری - سریه زید بن حارثه به جموم در ربیع الاخر سال ششم ماه ۶۲ هجری سریه زید بن حارثه به عیص در جمادی الاخر سال ششم در ماه ۶۴

ص: ۱۲۲

۱- ۲۵۴. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۵.

۲- ۲۵۵. التنبیه والاشراف ص ۲۱۷ چاپ دارالتراث.

هجری - سریه ابوبکر بن ابی قحافه به غمیم در جمادی الاول سال ششم - سریه عمر بن خطاب بر سرقاره در جمادی الاولی -
سریه هلال بن حارث مزنی بر سربنی مالک بن فھر در جمادی الاولی سال ششم سریه بشرین سویه جهنی بر سربنی حارث بن
کنانه در جمادی الاولی در این سال - سریه زید بن حارثه به طَرْف بر سربنی ثعلبه در جمادی الاخر سال ششم - سریه زید بن
حارثه بر حسمی بر سر جذام در جمادی الاخر سال ششم - سریه اول زید بن حارثه به وادی القری بر سربنی فزاره وام قرفه در ماه
رجب سال ششم - سریه زید بن حارثه به مدین سریه عبدالرحمن بن عوف به دومه الجندل بر سربنی کعب در شعبان سال ششم
- سریه علی بن ابیطالب علیه السلام به فدک بر سربنی سعد بن بکر در شعبان سال ششم - "سریه زید بن حارثه به وادی القری
بر سرام قرفه در رمضان سال ششم در ماه ۶۷ هجری - سریه عبدالله بن عتیک بر سر ابو رافع یهودی در رمضان سال ششم در ماه
۶۷ هجری - سریه اول عبدالله بن رواحه به خیبر در ماه رمضان سال ششم در ماه ۶۷ هجری - سریه دوم عبدالله بن رواحه به
خیبر بر سر یسیر بن رزام در شوال سال ششم در ماه ۶۸ هجری - سریه کرزین جابر فھری به ذی الجدر در تعقیب مردم عرنیه
در شوال سال ششم در ماه ۶۸ هجری - اما غزوات این سال عبارتند از: غزوه بنی لحيان در جمادی الاولی سال ششم در ماه ۶۴
هجری - غزوه ذی قرد (غابه و فزع نیز نامیده می شود) در جمادی الاولی سال ششم در ماه ۶۳ هجری (مسعودی وابن سعد آن
را در ربیع الاول سال ششم نوشته اند) - غزوه بن المصطلق (یا مریسیع) در شعبان سال ششم در ماه ۶۶ هجری - غزوه حدیبیه در
ذی قعدہ سال ششم در ماه ۶۹ هجری. در این مجال به جهت رعایت اختصار به ذکر غزوه بنی المصطلق و سپس غزوه حدیبیه
به جهت آثار مهمی که بر آن مترتب است می پردازیم.

اما غزوه بنی المصطلق یا مریسیع که در شعبان سال ششم در ماه شصت و ششم رخ داد. (۱)، (۲) به روایت ابن اسحاق چنین بود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله رهسپار جنگ باطایفه بنی المصطلق از قبیله خزاعه شد. بنی مصطلق بر سرچاهی به نام مریسیع که تا فُرع (واقع در هشت منزلی مدینه) در حدود یک روز راه فاصله داشت منزل داشتند رئیس ایشان حارث بن ابی ضرار، قبیله خود و هر که را توانست از عرب برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت کرد و آنان نیز دعوت وی را پذیرا شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله باخبر یافتن از این تصمیم، بریده بن حصیب اسلمی را برای تحقیق فرستاد. بریده به سوی بنی مصطلق رهسپار شد با سرورشان حارث گفتگو کرد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و ضمن گزارش، صحت خبری را که رسیده بود تأیید کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را برای جنگ با بنی مصطلق فراخواند و مسلمانان بی درنگ به راه افتادند و ۳۰ اسب (۱۰ اسب از مهاجرین و ۲۰ اسب از انصار) هم با خود بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا مریسیع پیش رفت و همانجا خیمه زد. صف های جنگ آراسته شد و پس از ساعتی تیراندازی رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را فرمود تا همدستان حمله کردند؛ یک نفر از افراد دشمن هم نتوانست فرار کند. و چون قبل از شروع جنگ خبر یافته بودند که جاسوس آنها که برای تحقیق وضع رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده شده کشته شده است، سخت ترسان شده و تعداد زیادی از قبایل عرب که همراه حارث بودند متفرق شدند و ۱۰ نفر جنگیدند که همه آنها کشته شدند و دیگران نیز اسیر شدند و از مسلمانان جز یک نفر به شهادت نرسید و آن هم هشام بن صبابه بود که بدست مردی از قبیله عباده بن صامت که او را

ص: ۱۲۴

۱- ۲۵۶. مسعودی وابن سعد در شعبان سال پنجم این غزوه را ذکر کرده اند.

۲- ۲۵۷. التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۵ و طبقات، ج ۳، ص ۶۳.

دشمن می پنداشت به شهادت رسید. مردان و زنان و کودکان بنی مطلق اسیر شدند و شتران و گوسفندان ایشان به غنیمت مسلمانان رفت. هنوز رسول خداصلی الله علیه وآله بر سر آب مریسیع بود که نزاعی بین جهجاه بن مسعود غفاری باسنان بن ویرجهنی بر سر آب در گرفت. جهنی انصار را و جهجاه مهاجران را به کمک خواست که با شروع نزاع مردانی از مهاجر و انصار وساطت کردند و نزاع از میان برخاست. در این بین عبدالله بن ابی از این پیشامد سوءاستفاده کرد و در حضور جمعی از مردان قبیله خود از جمله زیدبن ارقم که جوانی نارس بود گفت: کاربه جایی رسیده که اینان در سرزمین ما و در شهر ما بر ما برتری می جویند (چون جهجاه مهاجر، سنان انصاری را زده بود) این بلا را خود بر سر خود آوردیم و بخدا قسم که مثل ما و این مهاجران همان است که گفته اند سگ را فربه کن تا تورا بخورد، بخدا قسم اگر به مدینه باز گردیم ما که عزیزان مدینه ایم این مهاجران زبون و بیچاره را بیرون می کنیم. زیدبن ارقم، گفتار نفاق آمیز عبدالله را به رسول خداصلی الله علیه وآله گزارش داد عبدالله بن ابی باخبر یافتن از آن گزارش زید، نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رفت و قسم خورد که چنان سخنانی نگفته است و چون در میان قبیله خود بزرگ و محترم بود مردان انصار که در حضور رسول خداصلی الله علیه وآله بودند از او طرفداری و حمایت کردند و گفتند شاید این پسر یعنی زیدبن ارقم اشتباه کرده و گفتار عبدالله را درست حفظ نکرده و در نقل آن گرفتار خبط و خطا شده است در این حال کار زید بسیار دشوار شد و به ملامت این و آن گرفتار آمد اما خدای متعال راضی نشد که به خاطر مردی دروغگو و منافق، نوجوانی امین و راستگو مورد ملامت و سرزنش مردم قرار گیرد و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله شرمنده باشد؛ لذا سوره منافقون را نازل کرد و گفتار ناروای عبدالله بن ابی را در آن سوره بازگفت:

«يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعداء منها الاذل» (آیه ۸) یعنی می گویند به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزتر ذلیل تر راز مدینه بیرون می کند. خداوند متعال در همان آغاز سوره به دروغگوئی منافقان گواهی داد و دروغ بودن قسم های ایشان را آشکار ساخت. درغزوه بنی مصطلق جویریه دختر حارث بن ابی ضرار رئیس بنی مصطلق در سهم ثابت بن قیس بن شماس (یا پسر عمویش) افتاد و باوی قرار گذاشت که مبلغی بدهد و آزاد شود و برای این مبلغ و تقاضای کمک نزد رسول خدا رفت و رسول خداصلی الله علیه وآله به وی کمک نمود. مبلغ را پرداخت و جویریه هم با رسول خداصلی الله علیه وآله ازدواج کرد و از برکت این ازدواج، مردم هم، اسراء بنی مصطلق را آزاد کردند. حارث پدر جویریه هم اسلام آورد. رسول خداصلی الله علیه وآله پس از اسلام آوردن بنی مصطلق، ولید بن عقبه بن ابی معیط را نزد ایشان فرستاد و چون شنیدند که ولید به طرف ایشان می آید سوار شدند و به استقبال وی شتافتند اما ولید از ایشان ترسید و برگشت و به رسول خداصلی الله علیه وآله

قسمت دوم

گفت: اینان می خواستند مرا بکشند و از دادن زکات هم امتناع ورزیدند در این میان نمایندگان بنی مصطلق رسیدند و گفتند: یا رسول الله ما به استقبال فرستاده ات آمدیم تا او را احترام کنیم و زکاتی را که نزد ما است به وی تسلیم داریم، اما او به سرعت بازگشت و بعد خبر یافتیم که گفته است ما برای جنگ با او بیرون آمده ایم، به خدا قسم که ما را چنین نظری نبوده است. آیه ۶ سوره حجرات در این باره نازل شده است آنجا که می گوید «ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی برای شما خبری آورد آن را مورد بررسی قرار دهید مبادا که از روی نادانی (مال و جان) مردی را مورد تعرض قرار دهید و آنگاه (که معلوم شود آن فاسق دروغ گفته است) بر آنچه کرده اید پشیمان شوید». در غزوه بنی مصطلق پیامبر که در سفر به

قرعه، یکی از زنانش را به همراه می برد، عایشه را به همراه برده بود. در مراجعت، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک مدینه رسید در منزلی فرود آمد و پاسی از شب را در آن منزل گذراند سپس بانگ رحیل داده شد و مردم به راه افتادند عایشه می گوید برای حاجتی بیرون رفته بودم و در گردنم گردنبندی از دانه های قیمتی ظفار (شهری است در یمن نزدیک صنعا) بود و بی آنکه متوجه شوم گردنبندم گسیخته بود و چون به اردوگاه رسیدم به فکر آن افتادم و آن را نیافتم و مردم هم آغاز رفتن کرده بودند در پی گردنبندم به همانجا که رفته بودم باز گشتم و پس از جستجو آن را یافتم در این میان مردانی که شترم را سرپرستی می کردند آمده بودند و به گمان اینکه من در کجاوه نشسته ام آن را بالای شتر بسته و به راه افتاده بودند و من هنگامی به اردوگاه باز گشتم که مردم همه رفته بودند و احدی باقی نمانده بود پس خود را به چادر خود پیچیدم و در همانجا دراز کشیدم و یقین داشتم که وقتی مرا ندیدند در جستجوی من بر خواهند گشت. در همان حال صفوان بن معطل سلمی که برای کاری از همراهی لشکر بازمانده بود بر من گذر کرد. چون مرادید بالای سر من ایستاد و چون پیش از نزول آیه حجاب مرادیده بود مرا شناخت و (در مقام تعجب) گفت «انا لله وانا الیه راجعون»، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که تنها مانده است و گفت چرا عقب مانده ای؟ اما من به وی پاسخ ندادم. سپس شتری را نزدیک آورد و گفت: سوار شو و خود دورتر ایستاد من سوار شدم آنگاه صفوان نزدیک آمد و مهار شتر را گرفت و با شتاب در جستجوی اردو به راه افتاد؛ ولی نه ما به مردم رسیدیم و نه آنها از نبودن در کجاوه باخبر شدند تا بامداد فردا که اردو در منزل دیگر پیاده شدند و ما هم به همان وضعی که داشتیم رسیدیم. دروغگویان زبان به بهتان گشودند و گفتند آنچه گفتند و اردوی اسلام متشنج شد اما من به

خدا قسم بی خبر بودم بعد به مدینه رسیدیم و من سخت بیمار شدم مادرم (ام رومان) از من نگهداری می کرد؛ می دیدیم پیامبر چون گذشته دلجویی نمی کند و از مادرم فقط می پرسد بیمار شما چطور است و بیش از این احوال پرسشی نمی کرد تا اینکه خودم گفتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله کاش اذن می دادی که به خانه مادرم می رفتم که مرا همانجا پرستاری کند فرمود مانعی ندارد پس به خانه مادرم رفتم و از آنچه مردم می گفتند بی خبر بودم تا اینکه ام مسطح دختر ابن رهم بن مطلب بن عبد مناف مرا از آن بهتان مطلع کرد و من چندان گریستم که می پنداشتم گریه جگرم را خواهد شکافت تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای عایشه تو را بشارت باد که خدا بی گناهی تو را نازل کرد (۱) و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم آیات نازل شده را تلاوت فرمود و سپس دستور داد تا مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و حمنه دختر جحش (خواهر زینب) را که صریحاً بهتان زده بودند حد زدند. (سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۱۵) حسان بن ثابت را در ندامت و معذرت خواهی از آنچه در این پیش آمد گفته بود، اشعاری است که ابن اسحاق آنها را نقل می کند (سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۱۹).

اما غزوه حدیبیه و بیعت رضوان که در ذی قعدة سال ششم و در ماه ۶۹ هجرت واقع شد از این قرار بود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از غزوه بنی مصطلق ماه رمضان و شوال را در مدینه بود و در ماه ذی قعدة به قصد عمره بی آنکه جنگی در نظر داشته باشد آهنگ مکه کرد و چون بیم آن داشت که قریش با وی بجنگند یا از ورود او به مکه جلوگیری کنند، از اصحاب و بادیه نشینان اطراف خواست تا با وی همراهی کنند. آن حضرت از مدینه رهسپار شد و شتران قربانی همراه برد و اصحاب وی نیز شتران قربانی همراه بردند

ص: ۱۲۸

و در ذی الحلیفه محرم شد تا مردم بدانند که جنگی در کار نیست و فقط برای زیارت و تعظیم خانه کعبه رهسپار شده است و خود واصحابش سلاحی جز شمشیر درغلاف همراه نبردند. در این سفر ازامهات مؤمنین ام سلمه همراه بوده است شماره مسلمانان ۱۴۰۰ یا ۱۸۰۰ یا ۱۵۲۵ یا ۱۵۰۰ یا ۱۳۰۰ یا ۷۰۰ نفر بوده است (۱) قریش که از حرکت رسول خداصلی الله علیه وآله خبردار شدند، تصمیم گرفتند مانع ورود مسلمانان به مکه شوند و دربلدح اردو زدند و ۲۰۰ سوار به فرماندهی خالدبن ولید (یا عکرمه بن ابی جهل) تا کراع العمیم پیش فرستادند. خالد با سواران قریش چنان نزدیک شده بود که اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله را می دید و رسول خداصلی الله علیه وآله عبادین بشر را فرمود تا با سواران خود پیش رود و خود با اصحاب به صف ایستاد؛ نماز ظهر را بصورت نماز خوف بجا آورد چون شب شد به اصحاب فرمود: به سمت راست حرکت کنید. تا از راهی که برثیه المرار بگذرد و از طرف پائین مکه به حدیبیه که درمرز حرم واقع شده بود و تامکه نه میل فاصله داشت برسید. چون به حدیبیه رسید فرمود: فرود آئید گفتند اینجا آبی نیست در این هنگام تیری از تیردان درآورد و به مردی از اصحاب خود به نام ناجیه بن جندب عمیر اسلمی یابراء بن عازب داد تا به یکی از آن چاه ها فرورفته و آن را درقعر چاه به زمین فروبرد؛ چنان آب چاه جوشیدن گرفت که مردم همچنان که برسرچاه نشسته بودند ظرف های خود را پرآب می کردند. (۲) قریش ابتدا بدیل بن ورقاء خزاعی را به حدیبیه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستادند تا از مقصود وی از آمدن به این حدود مطلع شوند وی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و رسول خداصلی الله علیه وآله به وی گفت قصد جنگ ندارد و فقط برای

ص: ۱۲۹

-
- ۱- ۲۵۹. سیره ابن هشام ج ۳، ص ۳۲۲، طبقات ج ۲، ص ۹۵، جوامع السیره ص ۲۰۷.
 - ۲- ۲۶۰. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۱ - ۳۲۴، طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۹۵ - ۹۶ و جوامع السیره، ص ۲۰۸ غ ۲۰۷.

زیارت خانه کعبه و تعظیم و تکریم آن آمده است. بدیل هم نزد قریش رفت و گزارش آنچه از پیامبر شنیده بود را داد ولی قریش به رجال خزاعه که مسلمان و مشرکشان پیوسته خیرخواه رسول خدا بودند، بدگمان شدند و مکرز بن حفص بن اخیف را پس از مردان خزاعه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستادند رسول خداصلی الله علیه وآله همان را که به بدیل گفته بود به مکرز هم گفت و مکرز هم گزارش آن را به قریش داد. سومین سفیر حلیم بن علقمه بود و او هم چون دونفر قبلی گزارش داد و مشاهدات خود را از اردوگاه رسول خداصلی الله علیه وآله بازگونمود و در آخر به قریش گفت یا محمد را در زیارت وی آزاد گذارید یا من دوستداران او را علیه شما حرکت می دهم. گفتند آرام باشد و شتاب مکن تافکری نکنیم. چهارمین سفیر عروه بن مسعود ثقفی بود رسول خداصلی الله علیه وآله جوابی در حدود همان چه به دیگر سفیران قریش داده بود به عروه داد و او را باخبر ساخت که بمنظور جنگ نیامده است و به روایت یعقوبی گفت: ای عروه آیا خداوند راضی است که این شتران قربانی از کعبه بازگردانده شوند؟ (۱) عروه هم که از شیفتگی اصحاب نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله به شکفت آمده بود و می دید که اگر وضو بگیرد آب وضوی او را از یکدیگر می ربایند، نزد قریش بازگشت و گفت: ای گروه قریش من به دربار خسرو ایران و قیصر روم و امپراطور حبشه رفته ام اما بخدا قسم پادشاهی را در میان رعیتش چون محمد در میان اصحابش ندیده ام مردمی را دیدم که هرگز دست از یاری او بر نمی دارند اکنون ببینید صلاح شما در چیست.

پیامبرصلی الله علیه وآله نیز سفیرانی برای قریش فرستاد از جمله خراش بن امیه خزاعی را، تا قریش را از قصد رسول خداصلی الله علیه وآله باخبر سازد. قریش شتر خراش را کشتند و قصد کشتن خراش را کردند که با دفاع عده ای از وی، از

ص: ۱۳۰

چنگال قریش رهایی یافت و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بازگشت. بار دوم پیامبر ابتدا عمر بن خطاب را فراخواند تا گسیل دارد اما وی گفت من درمکه کسی را ندارم که از من حمایت کند و برجان خود بیمناکم و عذرخواست؛ لذا پیامبر عثمان بن عفان را فراخواند و او را نزد ابوسفیان و اشراف قریش روانه ساخت. عثمان حین ورود به مکه ابان بن سعید بن عاص را دید و در پناه وی وارد مکه شد و پیام رسول خداصلی الله علیه وآله را به ابوسفیان و اشراف قریش ابلاغ کرد. قریش عثمان را نزد خود نگهداشتند و در میان مسلمانان شایع شد که او را کشته اند. رسول خداصلی الله علیه وآله گفت از اینجا نمی رویم تا با قریش بجنگیم سپس اصحاب را برای بیعت فراخواند این بیعت در زیر درختی به انجام رسید و چنان که گفته اند رسول خداصلی الله علیه وآله از آنان تا پای جان بیعت گرفت و اصحاب همداستان بیعت کردند و کسی از بیعت تخلف نورزید مگر جد بن قیس از بنی سلمه که بعدها از شرم این تخلف خود را مدام از مردم پنهان می داشت. در جریان بیعت رضوان یا پس از انجام آن خبر رسید که عثمان زنده است و شایعه کشته شدن وی کذب بوده است. مقارن این جریان بود که قریش سهیل بن عمرو را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستادند و به او گفتند نزد محمد برو و با وی قرار صلحی منعقد ساز اما قرارداد صلح جز بر آن نباشد که امسال باز گردد و از ورود به مکه صرف نظر نماید چه ما به خدا قسم هرگز تن به این نخواهیم داد که عرب بگوید محمد به زور وارد مکه شد. سهیل نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رفت و قرار صلح به انجام رسید و جز نوشتن صلحنامه چیزی نمانده بود که عمر به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: مگر پیامبر خدا نیستی؟ گفت: آری. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ گفت: آری. گفت: مگر اینان مشرک نیستند؟ گفت: آری. گفت: پس چرا تن به خواری دهیم؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من بنده خدا و پیامبر اویم و هرگز امر وی را

مخالفت نخواهم کرد و او هم هرگز مرا وا نخواهد گذاشت. سپس رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فراخواند و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمر گفت این را نمی شناسم بنویس بسمک اللهم رسول خداصلی الله علیه وآله گفت بنویس بسمک اللهم پس علی همچنان نوشت آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود بنویس هذا ما صالح علیه محمد رسول الله «سهیل بن عمرو». سهیل گفت اگر گواهی می دادم که پیامبر خدائی باتوجنگ نمی کردم؛ پس نام خود و پدرت را بنویس. رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: بنویس این چیزی است که محمدبن عبدالله باسهیل بن عمرو بر آن قرار صلح منعقد ساخت و توافق کردند که ۱۰سال جنگ در میان مردم متوقف باشد و مردم در این ۱۰ سال در امان باشند و دست از یکدیگر

قسمت سوم

بردارند صاحب بحار می گوید: هرکس از اصحاب محمد برای حج و یا عمره یا تجارت به مکه رود جان و مالش در امان باشد و هرکس از قریش در رفتن به مصر یا شام از مدینه عبور کند جان و مالش در امان باشد (۱) و هرکس از قریش بدون اذن ولی خود نزد محمد برود او را به ایشان بازگرداند و هرکس از همراهان محمد نزد قریش رود او را بدو بازگردانند در اینجا مسلمانان برآشفتنند و زیر بار نرفتند. اما رسول خداصلی الله علیه وآله گفت اگر از ماکسی نزد مشرکین رود خدا دورش کند و اگر از آنها کسی نزد ما آید و خدا اسلام قلبی او را بداند برای او فرجی قرار خواهد داد. و میان ما قرار متارکه و مسالمت است و نه دزدی خواهد بود و نه خیانت و هرکس بخواهد هم پیمان محمد شود بشود و هرکس بخواهد با قریش هم پیمان شود بشود. در اینجا بود که خزاعه گفتند ما هم پیمان محمدیم و بنی بکر گفتند ما هم پیمان قریشیم - دیگر آنکه امسال از نزد ما بازگردی و وارد مکه نشوی در سال آینده ما از مکه بیرون خواهیم

ص: ۱۳۲

رفت تا با اصحاب خود به شهر درآئی و سه روز در مکه اقامت کنی به شرط آنکه جز شمشیرهای درنیام سلاحی همراه نداشته باشی. (۱) به روایت بحار از ابن اسحاق علی علیه السلام را مشکل بود که نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را جز با عنوان رسول الله بنویسد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت تو هم با چنین مشکلی روبرو خواهی شد و ناچار به آن تن خواهی داد (۲) پس از قرارداد صلح رسول خدا صلی الله علیه و آله که در خارج از حرم اردو زده بود نمازش را در حرم به جا آورد و سپس برخاست و قربانی کرد و سپس نشست و سرتراشید و از احرام بیرون آمد و اصحاب هم چنین کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از حدیبیه به طرف مدینه رهسپار شد و در میان مکه و مدینه سوره فتح نازل گردید که در آیه ۱۰ این سوره خداوند متعال چنین فرموده است: «کسانی که با تو بیعت می کنند جز آن نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا است که بالای دست آنها است پس هر کس که پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکنی می کند و هر کس که به آنچه خدا بروی عهد گرفته است وفادار بماند خدا به زودی او را اجری عظیم عنایت خواهد نمود». و خداوند متعال در آیات ۱۱ و ۱۵ و ۱۶ در مورد آن دسته از اعرابی که از همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف ورزیدند مطالبی را فرموده است و در آیه ۶ رضایت خود را از کسانی که زیر درخت با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرده اند را اعلام نموده است.

در سال ششم هجری عمرو بن عاص و خالد بن ولید اسلام آوردند عمرو می گوید من و خالد با هم وارد مدینه شدیم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم خالد پیش از من جلورفت و اسلام آورد و بیعت کرد سپس من رفتم و گفتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو بیعت می کنم که گناهان گذشته من

ص: ۱۳۳

۱- ۲۶۳. سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۳۳۱ - ۳۳۳.

۲- ۲۶۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲۵ چاپ علوی و آخوندی.

آمرزیده شود و آینده را توجه نداشتیم که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود ای عمرو بیعت کن که اسلام آنچه را پیش از آن بوده است می برد و هجرت هم آنچه را پیش از آن بوده است می برد.

با قرارداد صلح دهساله حدیبیه تاحدی مسلمانان مدینه از تجاوز و تعرض راهزنان قریش که از راه وادی القری به شام و نواحی شمال عربستان رفت و آمد می کردند، آسوده خاطر شدند و رسول خداصلی الله علیه وآله را فرصتی بدست آمد که پادشاهان و زمامداران عربستان و کشورهای مجاور عربستان را بسوی اسلام دعوت کند و از اصحاب خود کسانی را به سفارت نزد آنان فرستاد. به روایت صاحب طبقات به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند که پادشاهان نامه های مهرنشده را نمی خوانند پس فرمود انگشتی از نگین نقره ساخته شد و روی نگین آن درسه سطر محمّد رسول الله را نقش کردند بطوری که کلمه الله در بالا- و کلمه رسول در وسط و کلمه محمّد در سطر پایین قرار گرفته بود و از پائین به بالا خوانده می شد محمّد رسول الله آنگاه نامه های پادشاهان عربستان و کشورهای مجاور را با آن مهر می کرد ابن اسحاق نام سفرای رسول خداصلی الله علیه وآله و زمامدارانی را که به آنان نامه نوشته شد را به این ترتیب ذکر می کند:

۱ - دحیه بن خلیفه کلبی را نزد قیصر پادشاه روم فرستاد.

۲ - عبدالله بن حذافه سهمی را نزد خسرو پرویز پادشاه ایران فرستاد.

۳ - عمرو بن امیه ضمیری را نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد.

۴ - حاطب بن ابی بلتعہ را نزد مقوقس پادشاه اسکندریه فرستاد.

۵ - عمرو بن عاص سهمی را نزد جیفر و عیاذ ازدی پسران مجلندی پادشاه عمان فرستاد.

۶ - سلیط بن عمرو را نزد ثمامه بن اثال حنفی و هوذه بن علی حنفی پادشاه یمامه فرستاد.

۷ - علاء بن خضری را نزد منذر بن ساوی عبدی پادشاه بحرین فرستاد.

۸ - شجاع بن وهب اسدی را نزد حارث بن ابی شمر غسانی پادشاه تخوم شام فرستاد.

و به روایت ابن هشام شجاع را نزد جبله بن ایهم غسانی پادشاه تخوم شام فرستاد و مهاجر بن ابی امیه مخزومی را نزد حارث بن عبدالکلال حمیری پادشاه یمن فرستاد و به روایت یعقوبی جریر بن عبداللّه بجلی را نزد ذوالکلاع حمیری و عمار بن یاسر را نزد ایهم بن نعمان غسانی و خالد بن ولید را نزد دیان و بنی قنان فرستاد و به روایت جوامع السیره معاذ بن جبل را نزد جمله اهل یمن فرستاد (۱) این نامه ها که به گفته یعقوبی ۱۲ نامه و به تحقیق بعضی از معاصرین ۲۶ نامه بوده است. در یک سال فرستاده نشد بلکه از اواخر سال ششم تا وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تدریجاً ارسال شده است؛ اما نامه های پادشاهان بزرگ در ذی الحجه سال ششم یا محرم سال هفتم فرستاده شده و به تصریح صاحب طبقات در یک روز از محرم سال هفتم شش سفیر با شش نامه از مدینه رهسپار شدند که شامل نامه های نجاشی، قیصر روم، خسرو ایران، شاه اسکندریه، حارث بن ابی شمر و هوذه بن علی بود. (طبقات ج ۱ ص ۲۵۸-۲۶۲) ظاهر روایت ابن حزم در جوامع السیره آن است که پیش از فتح در سال هشتم و پس از حدیبیه در سال ششم ده نامه بوده است شش نامه ای که در طبقات گفته است و نامه جیفر و عیاذ از دی پسران جلندی و نامه منذر بن ساوی عبدی و نامه عبدالکلال حمیری و نامه اهل یمن (جوامع السیره ص ۲۹-۳۰ لیکن به جای

ص: ۱۳۵

۱- ۲۶۵. سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۲۵۵-۲۵۴ و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۷۸ و جوامع السیره، ص ۳۰.

عبد کلال، عبدالملک آورده است) ابن حزم می نویسد پادشاهانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به دین اسلام دعوت کرد، همه اسلام آوردند به جز قیصر که می خواست اسلام آورد اما از رومیان ترسید و اسلام نیاورد و مقوقس که نزدیک به قبول اسلام بود و هدیه هایی هم تقدیم داشت. به تصریح یعقوبی مضمون نامه هایی که با سفیران خود برای سران و پادشاهان نوشت همان بود که به خسرو ایران و قیصر روم نوشت. نامه قیصر روم به این مضمون نوشته شد:

به نام خدای بخشاینده مهربان، از محمد پیامبر خدا به قیصر بزرگ روم، سلام بر کسی باد که هدایت را پیروی کند. اکنون تورا به سوی اسلام دعوت می کنم پس دین اسلام را بپذیر و مسلمان شو تا سلامت بمانی و خدای هم دوبار اجرت دهد (تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۷۸) آنگاه آیه ای از قرآن را نوشت که او را دستور می دهد تا اهل کتاب را به توحید خالص و دوری از هر گونه شرک دعوت کند و مضمون آیه این است: «بگو ای اهل کتاب بیایید تا ما و شما بی هیچ تفاوتی یک سخن را بگوییم و بپذیریم و ترویج نمائیم این که جز خدا را پرستش نکنیم و چیزی را شریک وی قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را در مقابل خدا به سروری نگیریم پس اگر روی گردان شدند بگوئید گواه باشید که ما مسلمانیم». آنگاه در ذیل نامه نوشته شده است: پس اگر روی گردان شدی البته گناه کشاورزان بر تو خواهد بود. به روایت تاریخ الامم قیصر به یکی از دانشمندان مسیحی نامه ای نوشت و موضوع نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را با وی در میان گذاشت او هم در پاسخ قیصر نوشت که، محمد بن عبدالله همان پیامبر موعودی است که انتظار او را می بریم پس او را تصدیق کن و از وی پیروی نما (تاریخ الامم ج ۲ ص ۱۵۶۶ چاپ اروپا). در آخر نامه ای که به خسرو پرویز نوشته شده بود آمده بود اسلام بیاور تا

سلامت بمانی پس اگر امتناع ورزی گناه مجوس بر تو خواهد بود. بیشتر مورخان نوشته اند: که خسرو ایران نامه پیامبر را پاره کرد (۱) آنگاه مقداری خاک برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد (۲) رسول خدا فرمود: چنان که نامه ام را پاره کرد خدای پادشاهیش را پاره کند و خاکی هم که برای من فرستاده نشان آن است که به زودی شما مسلمانان کشور وی را مالک می شوید. در کتاب طبقات آمده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر یافت که خسرو نامه اش را پاره کرده است گفت: خدا پادشاهیش را پاره سازد و خسرو به باذان عامل خود در یمن نوشت که از طرف خود دومی دلیز نزد این مردی که در حجاز است بفرست تا خبر وی را برای من بیاورند؛ در پاره ای مأخذ مثل انسان العیون (ج ۳ ص ۲۴۷) آمده است: تا او را نزد من بیاورند. باذان قهرمان خود را بامردی دیگر فرستاد و همراه آن دو نامه ای هم نوشت تا به مدینه آمدند و نامه باذان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخند زد و آن دورا در حالی که به لرزه افتاده بودند به اسلام دعوت کرد و فرمود امروز بروید و فردا نزد من بیائید تا تصمیم خود را به شما بگویم. فردا که آمدند به آن دو گفت: به امیر خود (باذان) بگوئید که پروردگار من دیشب هفت ساعت از شب گذشته (شب سه شنبه دهم ماه جمادی الاولی سال هفتم هجرت) شیرویه پسر خسرو پرویز را بروی مسلط ساخت و او را کشت. فرستادگان باذان با این خبر نزد وی بازگشتند و او خود و دیگر ایرانی زادگانی که در یمن بودند به دین اسلام درآمدند ابن اسحاق نیز می نویسد: پس از آنکه ابرهه هلاک شد پسرش یکسوم بن ابرهه به پادشاهی یمن

ص: ۱۳۷

۱- ۲۶۶. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۳ و طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۲۶۰؛ و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۴۷ و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۷۷.

۲- ۲۶۷. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۷۰، چاپ نجف، ۱۳۷۶ ه.؛ و بحار الانوار، ج ۳۸۱، ۲۰ چاپ علوی و آخوندی.

رسید و چون یکسوم بن ابرهه نیز هلاک شد برادرش مسروق بن ابرهه پادشاه یمن شد و چون گرفتاری اهل یمن به درازا کشید سیف بن ذی یزن حمیری نزد قیصر پادشاه روم رفت و از وی خواست در کار یمن دخالت کند و آن را از دست حبشیان بیرون آورد و خود بر آن حکومت کند. اما قیصر به شکایت وی ترتیب اثر نداد سیف نزد نعمان بن منذر رفت که در سرزمین حیره و مضافات آن از عراق دست نشانده خسرو بود و از حبشیان نزد وی شکایت کرد. نعمان گفت همه ساله نزد خسرو می روم همین جا بمان تا وقت آن برسد باهم به ایران رهسپار شویم. سیف با نعمان نزد خسرو ایران رفت و خواسته خود را به عرض رساند خسرو پس از مشورت با وزیران خود ۸۰۰ مرد زندانی را همراه وی ساخت و مردی را به نام وهرز بر آنان فرماندهی بخشید و در ۸ کشتی رهسپار یمن شدند دو کشتی غرق شد و شش کشتی دیگر به ساحل یمن رسید و پس از جنگی که روی داد مسروق کشته شد و فرمانده ایرانی به شهر صنعا درآمد و با ایرانیان در یمن اقامت گزیدند و ایرانی زادگانی که امروز (یعنی در زمان ابن اسحاق که نیمه اول قرن دوم بوده است) در یمن اقامت دارند از فرزندان همان سپاه می باشند. حکمروایی حبشه از روز ورود ارباط به یمن تا کشته شدن مسروق بن ابرهه و بیرون راندن ایشان ۷۲ سال طول کشید که چهار نفر حبشی: ارباط، ابرهه، یکسوم بن ابرهه و مسروق بن ابرهه به ترتیب حکومت کردند سپس وهرز بمرد و خسرو پسرش مرزبان بن وهرز را به حکومت یمن منصوب کرد و پس از مرگ وی تینجان بن مرزبان و پس از مرگ وی پسرش بر یمن حکومت یافتند. پس خسرو پسر تینجان را از کار برکنار کرد و باذان را بر سر کار آورد و باذان همچنان بر سر کار بود تا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد (سیره ابن هشام ج ۱ ص ۶۳-۷۱) خسرو به

باذان نوشت خبر یافته ام که مردی از قریش درمگه سر بلند کرده و خود را پیامبر می پندارد تو خود نزد وی رهسپار شو و او را به توبه دعوت کن، اگر توبه کرد چه بهتر و الا - سرش را برای من بفرست باذان هم نامه خسرو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ وی نوشت خدا مرا وعده داده است که خسرو در فلان روز از فلان ماه کشته می شود چون نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به باذان رسید تأمل کرد تا ببیند چه می شود و با خود گفت اگر پیامبر باشد آنچه گفته رخ خواهد داد در همان روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به باذان گفته بود خسرو کشته شد و باذان هم خبر اسلام خود و دیگر ایرانی زادگان یمن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرستادگان باذان گفت شما از ما اهل بیت هستید و به ما ملحق خواهید بود. و در همین جا بود که فرمود سلمان از ما اهل بیت است. (۱)

در سال ششم چند واقعه دیگر نیز رخ داد که در ذیل می آید:

الف - در این سال مردم به قحطی و خشکسالی گرفتار شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان نماز باران گزارد.

ب - در همین سال مغیره بن شعبه اسلام آورد.

ج - در این سال شهر بزاز فرمانده پرویز بن هرمز از رومیان شکست خورد و رومیان بر ایرانیان پیروز گشتند و درباره اینان این آیه نزل یافت که «الم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» (۲)

د - نوشته اند که در همین سال اوس بن صامت انصاری خزرجی با زنش خوله که دختر عموی او بودظهار کرد (یعنی به رسم جاهلیت او را طلاق داد) و زن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و شکایت کرد و آیات مربوط بهظهار که در اول سوره مجادله است، نازل شد.

ص: ۱۳۹

۱- ۲۶۸. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۰ چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه.م.

۲- ۲۶۹. سوره روم، آیه ۱ - ۳.

غزوات این سال عبارتند از: غزوه خیبر در محرم سال هفتم در ماه هفتاد و یکم هجرت - غزوه وادی القری و سربیه ها عبارتند از: سربیه تربه بر سرهوازن در شعبان سال هفتم در ماه هفتاد و هشتم هجرت، سربیه نجر (سربیه بنی کلاب) در شعبان سال هفتم در ماه هفتاد و هشتم هجرت، سربیه بشیر بن سعد (سربیه فدک) بر سربنی مره در شعبان این سال در ماه هفتاد و هشتم هجرت سربیه زیر بن عوام بر سربنی مره، سربیه غالب بن عبدالله لثی به میفعه بر سر بنی عُوَال و بنی عبد بن ثعلبه در رمضان سال هفتم در ماه هفتاد و نهم هجرت، سربیه بشیر بن سعدانصاری به یمن و جُبَار در شوال این سال در ماه هشتادم هجرت سربیه ابن ابی العوجاء بر سر بنی سلیم در ذی حجه سال هفتم در ماه هشتاد و دوم هجرت، سربیه عبدالله بن ابی حدرد اسلمی به غابه در ذی الحجه این سال در ماه هشتاد و دوم هجرت و سربیه محیصه بن مسعود به ناحیه فدک در ذی الحجه سال هفتم در ماه هشتاد و دوم هجرت.

اما غزوه خیبر: ابن اسحاق می گوید رسول خداصلی الله علیه و آله پس از بازگشت از حدیبیه، ماه ذی الحجه و چند روزی از محرم را در مدینه ماند و حج آن سال را مشرکین بر گزار کردند سپس در همان ماه محرم رهسپار خیبر شد و به قول ابن هشام نملیه بن عبدالله لثی و به قول صاحب طبقات سباع بن عرفطه غفاری رادر مدینه جانشین گذاشت و از امهات مؤمنین ام سلمه را با خود همراه برد و رایت را که به رنگ سفید بود به علی بن ابیطالب علیه السلام سپرد و به روایتی دیگر رایت سفید را به علی علیه السلام و رایتی هم به حباب بن منذر و رایتی دیگر به سعد بن عباده داد. رسول خداصلی الله علیه و آله از مدینه ابتدا رهسپار عصر که کوهی است میان مدینه و وادی فُرع شد و در آنجا برای وی مسجدی ساخته شد؛ سپس رهسپار صُهباء گشت که میان آن و خیبر

یک مرحله است و از آنجا با سپاه خویش تا وادی رجیع پیش رفت و میان اهل خیبر و قبیله غطفان فرود آمد تا بدین وسیله غطفانی‌ها را که پشتیبان اهالی خیبر بودند از کمک دادن به آنان باز دارد؛ چه اینکه قبیله غطفان پس از آن که از رسیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدود خیبر خبر یافتند همداستان روبه راه نهادند تا یهودیان را علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله کمک دهند؛ اما پس از آنکه یک منزل راه پیمودند براهل و عیال و اموال خود بیمناک شدند و باز گشتند و از کمک به یهودیان منصرف شدند. در جنگ خیبر عمده کار در فتح قلاع آن بود. مورخان اسلامی را در ترتیب فتح این قلاع اختلاف است و ما بدون نظر داشتن به ترتیب فتح، نام آنها را می‌بریم: قلعه ناعم، قلعه قموص، قلعه صعّب بن معاذ، قلعه وطیح، قلعه سلالم، قلعه نطات، قلعه شق، قلعه نزار، قلعه کتیبه و قلعه ابی. کار فتح یکی از قلعه‌های خیبر (قلعه قموص یا ناعم) دشوار شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ترتیب دو مرد از مهاجرین و مردی از انصار را چنان که برخی از مورخین تعبیر کرده اند (۱) برای فتح آن فرستاد اما فتح قلعه صورت نگرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لا عطين هذه الرايه غدا رجلاً يفتح الله على يديه، يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله (۲) یعنی هر آینه فردا این را به مردی خواهم داد که خدا به دست وی فتح را به انجام رساند، مردی که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند. بامداد فردا علی علیه السلام را خواست و درد چشم او را با آب دهان خود معالجه کرد و به او گفت: این را بهت را بگیر و پیش رو تا خدا تو را پیروز گرداند علی علیه السلام نزدیک قلعه رفت و با آنان نبرد کرد و چون سپرش در اثر ضربت یک نفر یهودی

ص: ۱۴۱

۱- ۲۷۰. امتاع الاسماع ج ۱ ص ۳۱۳ چاپ قاهره ۱۹۴۱ م.

۲- ۲۷۱. صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۷۱ چاپ دارالاحیاء التراث العربی.

از دست وی افتاد، دری از قلعه را برداشت و سپر قرارداد و تاموقعی که فتح به انجام رسید همچنان در دست وی بود و پس از آنکه از کار جنگ فارغ شد آن را انداخت. ابورافع می گوید: من وهفت مرد دیگر هرچه خواستیم آن را از جای بلند کنیم نتوانستیم. در جنگ خیبر عده ای اسیر و بزرگانی از یهود هم کشته شدند؛ از جمله اسراء، صفیه دختر حنی بن اخطب یهودی همسر کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق است که بعدها آزاد شد و به همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد. از بزرگان یهود که کشته شدند یکی مرحب حمیری است که بدست امیر المؤمنین علی علیه السلام کشته شد. دیگری اُسَیر که بدست محمد بن مسلمه کشته شد و یاسر برادر مرحب که او را زیر کشت و کنانه بن ربیع که اسیر شد و گنجد بنی نضیر که نزد وی سپرده شده بود به وسیله یک نفر یهودی در خرابه ای بدست آمد و سپس محمد بن مسلمه او را به ازاء برادر خود محمود بن مسلمه کشت. محمود بن مسلمه در فتح یکی از قلاع خیبر به شهادت رسید چه از بالای قلعه آسیا سنگی بروی انداختند که او را بکشت) کشته های یهودیان را ۹۳ نفر نوشته اند. یهودیان به استناد آن که در کار کشاورزی و امور مربوط به آن تبخر داشتند و بهتر می توانستند املاک خیبر را سرپرستی کنند به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند که املاک خیبر را که غنیمت مسلمانان شده است بطور بالمناصفه به خود ایشان واگذار کند و اختیار بار رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد که هر گاه بخواهد آنان را بیرون کند. این پیشنهاد را رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفت. فدک نیز از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین قرار به اهل فدک واگذار گردید و درآمد آن خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چه اینکه اهل فدک بعد از سقوط قلاع خیبر، خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و از وی خواستند با آنان نیز مانند یهودیان خیبر رفتار کند (واگذاری بطور بالمناصفه) و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم پذیرفت و کسی که

درانجام این کار واسطه شد محیصه بن مسعود از بنی حارثه بود و چون لشکری بر سر فدک نرفت، خالصه رسول خداصلی الله علیه وآله گردید،(۱) زینب دختر حارث و همسر سلام بن مشکم گوسفندی بریان کرد و پرسید: رسول خداصلی الله علیه وآله کدام قسمت آن را دوست دارد. به او گفتند: پاچه گوسفند را، لذا پاچه گوسفند را مسموم کرد و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد رسول خداصلی الله علیه وآله پاره ای از گوشت آن را در دهان گرفت اما فرو نبرد از دهان انداخت و فرمود: این استخوان به من می گوید که مسموم است. بشر بن براء بن معرور که همراه رسول خداصلی الله علیه وآله غذا می خورد نیز پاره ای از گوشت مسموم برگرفت و جوید و خورد و به همان جهت درگذشت. رسول خداصلی الله علیه وآله زینب را خواست از وی حقیقت حال را پرسید و او هم اعتراف کرد. پس به او گفت چه چیز تو را به این کار وادار کرد؟ گفت: باقیله من چنان کردی که برخودت پوشیده نیست؛ باخودگفتم اگر پادشاهی باشد از دست وی آسوده می شوم و اگر پیامبری باشد از مسموم بودن آن خبر خواهد یافت، رسول خدا از وی درگذشت. ابن اسحاق روایت می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله در مرض وفات خود به ام بشر دختر براء بن معرور که برای عیادت وی آمده بود گفت ای ام بشر از همان خوراکی که با برادرت درخیبر خورده ام، اکنون رگ دلم قطع می شود. بدین جهت مسلمانان رسول خداصلی الله علیه وآله را علاوه بر افتخار نبوت دارای مقام شهادت هم می دانستند(۲) شهدای غزوه خیبر را ۲۸ نفر ذکر کرده اند. در روز فتح خیبر بود که جعفر بن ابی طالب از حبشه رسید و رسول خداصلی الله علیه وآله میان دو دیده او را بوسید و او را در آغوش کشید و گفت: نمی دانم به کدامیک از این دو پیشامد خوشحال ترم آیا به فتح خیبر یا به رسیدن جعفر؟ لازم بذکر است که رسول خداصلی الله علیه وآله عمرو بن امیه

ص: ۱۴۳

۱- ۲۷۲. سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۵۲.

۲- ۲۷۳. سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۵۲-۳۵۳.

ضمري را با نامه ای فرستاد و ازنجاشی خواست تا مسلمانان مانده درحیشه را به مدینه فرستد و اوهم ۱۶ مرد مسلمان را دردوکشتی به مدینه روانه ساخت آن مردان عبارتنداز:

۱ - جعفرابن ابیطالب که همسرش اسماء و پسرش عبدالله که درحیشه تولد یافته بود نیز همراه وی بودند. (۱)

۲ - خالدبن سعدبن عاص به همراه همسرش امینه و دوفرزندش سعیدبن خالد و امه دختر وی که درحیشه تولد یافته بودند نیز همراه وی بودند.

۳ - عمروبن سعید بن عاص اموی.

۴ - معقیب بن ابی فاطمه.

۵ - ابوموسی اشعری.

۶ - اسودبن نوفل بن خویلد.

۷ - جهم بن قیس عبدری که دوپسرش عمرو و خریمه نیز همراه بودند و همسرش ام حرمله درحیشه وفات یافت.

۸ - عامرین ابی وقاص

۹ - عتبه بن مسعود هذلی

۱۰ - حارث بن خالد تیمی

۱۱ - عثمان بن ربیعہ جمحی

۱۲ - محمیه بن جزء زبیدی

۱۳ - معمر بن عبدالله عدوی

۱۴ - ابو حاطب بن عمرو

۱۵ - مالک بن ربیعہ به همراه همسرش عمره

۱۶ - حارث بن عبد قیس. زنانی هم بودند که شوهرانشان درحیشه

وفات یافته بودند و در این دو کشتی به مدینه آمدند.

غنائم خبیر پس از وضع خمس، بر مبنای ۱۸۰۰ سهم تقسیم شد؛ برای هر مرد از ۱۴۰۰ مرد مجاهد یک سهم و برای هر اسب از ۲۰۰ اسب دو سهم. به مردانی که در قرار صلح میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهالی فدک واسطه بودند از جمله محیصه بن مسعود و به زنان پیامبر از خمس، حقی داده شد. غنائم خبیر بر کسانی تقسیم شد که در حدیبیه بوده اند چه در خبیر بوده باشند و چه نبوده باشند البته از اهل حدیبیه فقط جابر بن عبدالله انصاری در خبیر نبود و رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم او را هم با کسانی که بوده اند برابر نهاد. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه ششم ذی القعدة سال هفتم به جای عمره ای که در سال گذشته از وی فوت شد. با همان عده از اصحاب که در حدیبیه شرکت داشتند به جز چند نفری که در خبیر به شهادت رسیدند و یا فوت کردند به عنوان عمره القضاء (یا عمره القضاء و غزوه القضاء و عمره الصلح) رهسپار مکه شد و ۶۰ شتر قربانی و نیز مقداری اسلحه از کلاه خود و زره و نیزه و ۱۰۰ اسب همراه برد. چون به ذی الحلیفه رسید، اسب ها را جلوفرستاد و محمد بن مسلمه را بر آن گماشت و چون به نزدیک مکه رسیدند آن را در بطن یاجج به جای گذاشت و اوس بن خولی را به محافظت آن مأمور ساخت. اهل مکه با شنیدن رسیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را خالی گذاشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بر شتر قصواء خود سوار بود و مسلمانان شمشیر بسته پیرامون وی را گرفته بودند و لبیک می گفتند و عبدالله بن رواحه مهار شتر او را گرفته بود، وارد مکه شد و سواره طواف کرد و حجر الاسود را با چوبدستی خود استلام کرد و پس از طواف کعبه و سعی بین صفا و مروه نزد مروه قربانی کرد و همانجا سرش را تراشید

ص: ۱۴۵

و مسلمانان نیز چنان کردند. سپس برخی از اصحاب را فرمود که رهسپار بطن یاجج شوند و به جای کسانی که به محافظت سلاح‌های همراه گماشته شده اند قرار گیرند تا آنها هم بیایند و مناسک عمره خود را انجام دهند رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز در مکه ماند، روز چهارم سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزی از طرف قریش آمدند و گفتند سه روز تمام است و بر حسب قرارداد باید بیرون روید و به این ترتیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان از مکه بیرون رفتند و فرمود که نباید تا شب احدی از مسلمانان در مکه بماند (۱) در منزل سرف رسول خدا صلی الله علیه و آله بامیمونه ازدواج کرد و سپس در ماه ذی الحجه وارد مدینه شد و در باره همین سفر آیه نازل شد: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ» تا آخر آیه (۲) یعنی خداوند رویای پیامبرش را که به تعیین به مسجد الحرام داخل خواهید شد، بحق راست قرارداد.

۲۹ - سال هشتم هجرت (سنه الفتح)

قسمت اول

سرایای این سال عبارتند از سریه غالب بن عبدالله کلبی لثی به کدیر بر سر بنی ملوح در صفر سال هشتم در ماه هشتاد و چهارم هجرت، سریه غالب بن عبدالله لثی به فدک بر سر بنی مره در صفر سال هشتم در ماه هشتاد و چهارم هجرت، سریه کعب بن عمیر غفاری به ذاب اطلاق در ربیع الاول این سال در ماه هشتاد و پنجم هجرت سریه قطبه بن عامر بن حدیده به تباله بر سر بنی خثعم، سریه ذات السلاسل در جمادی الاخر سال هشتم در ماه هشتاد و هشت هجرت، سریه ابو عبیده بن جراح بر سر جهینه در رجب سال هشتم در ماه هشتاد و نه هجرت، سریه ابوقتاده بن ربیع انصاری به خضره بر سر بنی غطفان

ص: ۱۴۶

-
- ۱- ۲۷۶. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۱۲-۱۴ و طبقات ابن سعد ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۳ ج البدایه و النهایه ج ۴ ص ۲۲۶-۲۳۴، و امتاع الاسماع ج ۱، ص ۳۳۶-۳۴۱، جوامع السیره.
- ۲- ۲۷۷. سوره فتح آیه ۲۷.

در شعبان سال هشتم در ماه نود هجرت، سریه ابوقتاده (سریه ابن ابی حدرد) به بطن اضم در اول رمضان سال هشتم در ماه نودویک هجرت پیش از فتح مکه، سریه خالد بن ولید به نخله یمانیه در ماه رمضان این سال، سریه عمرو بن عاص به رهاط در ماه رمضان این سال - سریه سعد بن زید اشهلی به مشلل بر سر مناه - سریه خالد بن سعید بن عاص به عرنه در رمضان سال هشتم - سریه هشام بن عاص به یلملم در رمضان این سال - سریه غالب بن عبدالله بر سر بنی مدلج - سریه عمرو بن امیه ضمری بر سر بنی دیل - سریه عبدالله بن سهیل بن عمرو بر سر بنی محارب سریه نمیله بن عبدالله لیشی بر سر بنی ضمیره. (این چهار سریه آخر پس از فتح مکه است) سریه خالد بن ولید به غمیصاء بر سر بنی جذیمه در شوال سال هشتم سریه ابوعامراشعری به اوطاس در شوال سال هشتم سریه طفیل بن عمرو دوسی بر سر ذی الکفین در شوال سال هشتم در ماه نود و دو هجرت - سریه ابوسفیان بر سر طائف بعد از فتح حنین - سریه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب برای شکستن بت ها در طائف. اما غزوات این سال عبارتند از: غزوه موته که بعضی آن را سریه ذکر کرده اند (۱) در جمادی الاولی سال هشتم در ماه هشتاد و هفتم هجرت - غزوه فتح مکه در رمضان سال هشتم در ماه نود و یک هجرت - غزوه حنین و هوازن در شوال سال هشتم در ماه نود و دو هجرت - غزوه طائف در شوال سال هشتم هجرت. اما غزوه (یا سریه موته): سبب پیش آمدن این سریه آن بود که رسول خدا، حارث بن عمیر از دی از طایفه بنی لهب را بانامه ای نزد پادشاه بصری فرستاد و چون حارث به سرزمین موته رسید شرحبیل بن عمرو غسانی سر راه بروی گرفت و او را کشت و جز او از سفیران رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی کشته نشده است، رسول

ص: ۱۴۷

خداصلی الله علیه وآله هم مردم را به جهاد فراخواند و در جرف اردو زدند و سه هزار مرد فراهم گشت. رسول خداصلی الله علیه وآله پرچمی سفید بست و آن را به زید بن حارثه داد و آنان را فرمود تا به همانجائی که حارث به شهادت رسیده است رهسپار شوند و مردم آنجا را به اسلام دعوت کنند اگر از قبول اسلام امتناع کردند، به یاری خدا با آنان بجنگند و فرمود: پس از زید اگر به شهادت رسید، جعفر بن ابی طالب فرمانده باشد و اگر او هم به شهادت رسید، عبدالله بن رواحه امیر سریه باشد. رسول خداصلی الله علیه وآله تا ثنیه الوداع اصحاب سریه را مشایعت فرمود و در آنجا ایستاد و با آنان خداحافظی کرد. مسلمانان همچنان پیش می رفتند تا در مرزهای بلقاء در یکی از آبادی های آن به نام مشارف با سپاهیان هرقل از روم و عرب روبرو شدند و چون دشمن نزدیک شد، مسلمانان خود را به قریه موته کشیدند و همانجا روز جنگ فرارسید و صف های سپاهیان آراسته شد. فرمانده رومیان تیادوقس بطریق و فرمانده نصرانیان عرب از قبایل غسان و قضاعه و دیگران، شرحبیل بن عمرو غسانی بود. جنگ به سختی در گرفت و زید بن حارثه پیاده جنگ کرد تا در میان نیزه داران دشمن به شهادت رسید. سپس جعفر بن ابی طالب رایت را گرفت و پیش تاخت و درگیرودار جنگ از اسب خویش فرود آمد و او را پی کرد و همچنان می جنگید و رجزی می خواند که از شوق فراوان او به بهشت حکایت می کرد (۱) تا درسی و سه سالگی با نود و چند زخم برپیکرش به شهادت رسید. بعد از وی عبدالله بن رواحه رایت را بدست گرفت و پیش تاخت و جهاد کرد تا به شهادت رسید. پس از شهادت سه امیر، ثابت بن ارقم رایت را برافراشت و گفت ای مسلمانان مردی را از میان خود به فرماندهی برگزینید. گفتند: تو خود امیر

ص: ۱۴۸

باش، گفت من فرمانده نباشم، پس خالد بن ولید را به فرماندهی برگزیدند و او هم مسلمانان را به مدینه باز گرداند. در این جنگ مالک بن زافله فرمانده رومیان به دست قطبه بن قتاده عذری کشته شد. در اعلام الوری در روایتی از ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام آمده است: که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدا جعفر را فرمانده ساخت و سپس زید و بعد از او عبدالله بن رواحه را (۱) مقریزی در امتاع الاسماع آورده است که مسلمانان در جنگ موته مختصر کالائی هم به غنیمت گرفتند از جمله، مردی انگشتری رانزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و گفت صاحب آن را در موته کشته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتری را به وی بخشید. خزیمه بن ثابت هم در آن روز مردی را کشت که خودی یاقوت نشان داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم آن را به خود او بخشید و خزیمه کلاه خود را به ۱۰۰ دینار بفروخت. (۲)

اما سریه ذات السلاسل به نقل شیخ مفید زیر عنوان غزوه ذات الرمل که به قولی غزوه ذات السلسله هم نامیده شده است چنین بود که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که اعرابی آمد و پیش روی وی به دوزانو نشست و گفت: آمده ام از در خیرخواهی سخنی باتو در میان گذارم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خیرخواهی تو چیست؟ گفت: قومی از عرب قرار گذاشته و مهیا شده اند که در مدینه بر توشیخون زنند؛ آنگاه وضع آنان را شرح داد رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را فرمود تا مردم را فرا خواند و چون فراهم شدند، بالای منبر رفت و خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و سپس فرمود: ای مردم این دشمن خدا و دشمن شما است که به منظور شیخون زدن بر شما روی آورده است کیست که رهسپار وادی الرمل شود؟ مردی از مهاجران برخاست و گفت من می روم. رسول خدا صلی الله علیه و آله ۷۰۰ مرد همراه وی نمود اما

ص: ۱۴۹

۱- ۲۸۰. پیشین، ص ۶۴.

۲- ۲۸۱. همان، ج ۱، ص ۳۵۲.

این مرد پس از رسیدن به دشمن و دعوت به اسلام یا جنگ، با تهدید دشمن بازگشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله رانیز از عده و عیله دشمن بیم داد. مرد دیگری از مهاجران نیز چنان رفت و چنان بازگشت تا رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را خواست و او را مأمور فرمود و علی هم رهسپار وادی الرمل شد و سحرگاه با دشمن روبرو شد و پس از دعوت آنان به اسلام و امتناع شدیدی که نشان دادند دست به جنگ برد و شش یاهفت نفرشان را کشت و دیگران به هزیمت رفتند و غنیمتهایی نصیب مسلمانان شد. شیخ مفید می نویسد بسیاری از سیره نویسان ذکر کرده اند که سوره والعادیات ضیحاً درباره همین غزوه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزول یافت و آنچه را که علی علیه السلام انجام داده بود بیان کرد. (۱) تفسیر مجمع البیان نیز نزول سوره را درباره غزوه ذات السلاسل از امام صادق روایت کرده است و می گوید که: در حدیثی طولانی امام صادق علیه السلام فرمود: این غزوه را بدان جهت ذات السلاسل گفته اند که علی از دشمنان، برخی اسیر گرفت و برخی را کشت و اسیرانشان را چنان شانه بست که گوئی به زنجیرها (سلاسل) بسته شده اند و چون این سوره نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز صبح آن را تلاوت کرد و اصحاب پرسیدند که این سوره را نمی شناسیم پس گفت: خدا علی را بردشمنان ظفر داد و جبرئیل بشارت آن را برای من آورد و چون چند روزی گذشت، علی علیه السلام با غنیمت ها و اسیران وارد مدینه شد (۲) علامه حلی نیز در ضمن آیاتی که در کتاب کشف الحق و نهج الصدق نزول آن را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، سوره والعادیات ضیحاً را زیر

ص: ۱۵۰

۱- ۲۸۲. ارشاد ص ۵۱ چاپ اصفهان ۱۳۶۴ه.

۲- ۲۸۳. مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۲۸ چاپ اسلامیة، ۱۳۷۹ه.

شماره ۳۷ از آن آیات قرارداد است. (۱) سیره نویسان سربیه ذات السلاسل را به گونه ای دیگر آورده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله خبر یافت که گروهی از قبیله قضاعه فراهم گشته اند و می خواهند نسبت به مسلمانان دستبرد بزنند، عمرو بن عاص را فراخواند و برای او لوای سفید بست و رایت سیاهی نیز همراه وی ساخت و او را با ۳۰۰ مرد از مهاجر و انصار که ۳۰ اسب داشتند روانه ساخت تا به آخرین نقاط سرزمین های بلی و عذره و بلقین رسیدند و در آخر کار باجمعی از مشرکان برخورد کرده و مسلمانان بر آنان حمله نموده و مشرکان شکست خوردند سپس عمرو راه مدینه را در پیش گرفت و عوف بن مالک اشجعی را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستاد تا جریان سربیه و بازگشت مسلمانان را گزارش دهد. (۲) باین فرض که عمرو مأمور سربیه ذات السلاسل باشد، مسعودی می نویسد در این سربیه از عمرو کارهایی سرزده که آنها را ناپسند شمرده اند

قسمت دوم

از جمله آن که در حال جنابت بامردم نماز گزارد و دیگر آن که با سردی هوا و زخم و جراحت فراوانی که داشتند از افروختن آتش که سخت بدان نیاز داشتند جلوگیری کرد. (۳)

اما غزوه فتح مکه: درباره موجبات پیشامد فتح مکه نوشته اند که پیش از اسلام مردی از بنی حضمی از هم پیمانان بنی اسودبن رزن که نامش مالک بن عباد بود به قصد تجارت بیرون رفت. چون به سرزمین خزاعه رسید بر او تاختند و او را کشتند و مالش را گرفتند سپس بنی بکر (از بنی کنانه) بر مردی از خزاعه حمله بردند و او را کشتند. اندکی پیش از اسلام نیز قبیله خزاعه بر بنی اسودبن رزن یل سرآمد اشراف بنی کنانه

ص: ۱۵۱

۱- ۲۸۴. همان ص ۹۳.

۲- ۲۸۵. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۲۷۲، طبقات ابن سعد ج ۲، ص ۱۳۱، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۷۵، تاریخ طبری ج ۳، ص ۱۶۰۴ والتنبیه والاشراف ص ۲۳۱ و امتاع الاسماع ص ۳۵۲.

۳- ۲۸۶. التنبیه والاشراف ص ۲۳۱ چاپ دارالتراث.

(سلمی و کلثوم و ذؤیب) هجوم بردند و درمرز حرم درعرفه آنان را کشتند. پیش آمد اسلام و بعثت و هجرت رسول خداصلی الله علیه و آله مردم را به خود مشغول ساخت و بنی بکر و بنی خزاعه نیز از یکدیگر دست برداشتند تا آن که صلح حدیبیه میان رسول خداصلی الله علیه و آله و مشرکان قریش پیش آمد و درقرار صلح شرط شد که هرکس بخواهد درعهد و پیمان رسول خداصلی الله علیه و آله و هرکس بخواهد درعهد و پیمان قریش درآید؛ روی همین حساب بنی بکر هم پیمان قریش و بنی خزاعه هم پیمان رسول خدا شدند(۱) دراین میان، انس بن زُنیم دلی رسول خداصلی الله علیه و آله راهجو کرد و غلامی ازقبیله خزاعه هجو او را شنیده و او را بزد و سرش را بشکافت. فتنه میان بنی بکر ازهم پیمانان قریش و خزاعه از هم پیمانان رسول خداصلی الله علیه و آله بالا گرفت(۲) هفده یا هجده ماه ازصلح حدیبیه می گذشت که طائفه بنی نفاثه ازقبیله بنی دیل درمقام آن برآمدند که به جای کشته های بنی اسودبن رزن کسانی از خزاعه را بکشند. بدین منظور نوفل بن معاویه دلی بامردان بنی دیل آماده این کارشدند اما همه مردان بنی بکر از وی پیروی نکردند سپس ازقریش خواستند تا در این کار با مرد و اسلحه آنان را علیه خزاعه یاری دهند؛ قریش هم به آنان کمک کرد. اینان صفوان بن امیه و مکرزبن حفص بن اخیف و حویطب بن عبدالعزی و شیبه بن عثمان و سهیل بن عمرو بودند که همراه مردان بنی دیل به رهبری نوفل بن معاویه شبانه درآبگاه و تیر بر خزاعه شیخون زدند و بیست یا بیست و سه مرد از ایشان را کشتند و خزاعی ها به مکه پناهنده شدند و به خانه بدیل بن ورقاء خزاعی پناه بردند.(۳)

قریش از این همراهی پشیمان گشت و متوجه شد که بااین کار پیمانی

ص: ۱۵۲

۱- ۲۸۷. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۳۱ طبقات ج ۲، ص ۱۳۴.

۲- ۲۸۸. امتاع الاسماع ج ۱، ص ۳۵۷.

۳- ۲۸۹. امتاع الاسماع ج ۱، ص ۳۵۷ چاپ قاهره ۱۹۴۱.

راکه بارسول خدا منعقد نموده است نقض کرده است؛ لذا درصدد یافتن راهی برای تجدید آن پیمان برآمد. در این بین عمرو بن سالم خزاعی از بنی کعب رهسپار مدینه شد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان به شکوه گشود و در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد در میان مردم نشسته بود از قریش بود بکر را کمک داده بودند شکایت کرد و اشعاری مهیج سرود و رسول خدا صلی الله علیه و آله را سوگند داد که برای یاری خزاعه و سرکوبی قریش به پاخیزد. پس از وی بدیل بن ورقاء خزاعی هم بامردان خزاعه راهی مدینه شدند و از همراهی قریش بانی بکر در هجوم به خزاعه نزد رسول خدا شکایت نمودند و آنگاه به مکه بازگشتند. ابوسفیان برای محکم ساختن پیمان حدیبیه و تمدید آن راه مدینه در پیش گرفت و چون به مدینه رسید بر دختر خویش (ام حبیبه زوجه رسول خدا) وارد شد و خواست که روی تشک رسول خدا صلی الله علیه و آله بنشیند که دخترش آن را درهم پیچید و مانع نشستن پدر روی آن شد و گفت این تشک از آن رسول خداست و تو مرد مشرک و پلیدی هستی و دوست ندارم که روی تشک رسول خدا صلی الله علیه و آله بنشینی. ابوسفیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و در باب تمدید عهدنامه با وی سخن گفت و پاسخی نشنید، آنگاه از بعضی از صحابه خواست تا با رسول خدا صلی الله علیه و آله در این بابت صحبت کنند آنها هم زیر بار نرفتند. به نزد علی علیه السلام رفت و به وی گفت کار بر من دشوار شده است، برای من چاره ای بیندیش، علی علیه السلام هم گفت کاری که مفید فایده ای باشد به نظرم نمی رسد. در نهایت به مسجد مدینه رفت و در میان مردم به پاخاست و گفت ای مردم من قرار متارکه و صلح را تمدید و تأکید کردم سپس بر شتر خویش نشست و راه افتاد و چون به مکه رسید و جریان مسافرت خود را به قریش بازگفت او را بر خوش باوری ملامت کردند و دانستند که کاری انجام نداده است. در

این حال رسول خداصلی الله علیه وآله تصمیم به فتح مکه گرفت و مردم را فرمود تا برای حرکت آماده شوند اما نمی دانستند که مقصد کجاست تا آن که مردم را از قصد خویش آگاه ساخت و دعا کرد که خدا قریش را از حرکت مسلمانان بی خبر نگهدارد تا ناگهان به مکه درآیند ولی حاطب بن ابی بلتعنه نامه محرمانه به سه نفر از قریش (صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو و عکرمه بن ابی جهل) نوشت و تصمیم رسول خداصلی الله علیه وآله را به آنان گزارش داد و نامه را توسط زنی از مزینه (از کنیزان بنی عبدالمطلب) به نام ساره فرستاد و ۱۰ دینار به وی اجرت داد. ساره نامه حاطب را در میان موهای بافته سر خود پنهان کرد و راه مکه در پیش گرفت. جبرئیل قضیه را به رسول خداصلی الله علیه وآله خبر داد و رسول خدا، علی علیه السلام و زبیر بن عوام را دنبال آن زن فرستاد که در فلان مکان زنی خواهید دید نامه ای دارد که از او بگیرید وقتی به آن مکان رسیدند که رسول خدا فرموده بود آن زن را دیدند که رهسپار مکه است او را فرود آوردند و در جستجوی نامه شدند اما چیزی نیافتند تا آنکه علی علیه السلام به زن گفت: به خدا قسم رسول خداصلی الله علیه وآله دروغ نگفته است و ما هم دروغ نمی گوئیم یا خود نامه را به ما بده یا زیر جامه هایت را تفتیش می کنم. پس گفت: کنار بروید و سپس موهای خود را باز کرد و نامه را از لابلای آن در آورد و تحویل داد. چون علی علیه السلام نامه را به مدینه آورد رسول خداصلی الله علیه وآله حاطب را خواست و علت کار وی را جویا شد و حاطب عذر آورد که چون خانواده من در مکه در میان قریش می باشند و من هم دارای عشیره و قبیله ای نیستم خواستم از این راه بر قریش حقی پیدا کنم؛ در این موقع یکی از صحابه گفت بگذار کردن این منافق را بزنم رسول خداصلی الله علیه وآله او را به سکوت امر فرمود. درباره حاطب که با دشمنان خدا و رسول دوستی کرده بود، آیاتی از جانب خداوند متعال نزول یافت که مردم با ایمان را از دوستی

رسول خدا کسانی را فرستاد تا بادیه نشینان را نیز به همراهی در این سفر فرا خوانند و به آنان بگویند که هر کس به خدا و رسول ایمان دارد در اوّل رمضان در مدینه باشد و در نتیجه، قبایل اسلمه و غفار و مزینه و جهینه و اشجع به مدینه آمدند و قبیله بنی سلیم در قَدید ملحق شدند. رسول خداصلی الله علیه و آله به هر یک از فرماندهان فرمود تا در جایی معین به وی ملحق شوند از جمله فرمود تا خزاعی بن عبد نهم با قبیله مزینه در روحاء و عبدالله بن مالک با غفار در سقیاء و قدامه بن ثمامه با بنی سلیم در قَدید و صعّب بن جشّامه با بنی لیث در کَدید به او ملحق شوند. (۲) رسول خداصلی الله علیه و آله عبدالله بن امّ مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت (۳) و در دهم ماه رمضان از مدینه بیرون رفت و چون به کَدید (میان عسفان و امج) رسید افطار کرد و چون در مرّالظهران فرود آمد. ده هزار مسلمانان همراه وی بودند. رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود تا شبانه ده هزار جا آتش افروختند و در همین موقع جاسوسان قریش یعنی ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء از مکه بیرون آمدند تا اگر رسول خداصلی الله علیه و آله آهنگ مکه کرده است پیش از رسیدن به شهر از وی برای اهالی امان بگیرند. عباس بن عبدالمطلب نیز که در مرالظهران حضور داشت به قصد آنکه مردم مکه را برای گرفتن امان از رسول خداصلی الله علیه و آله آگاه کند سوار اسب سفید رسول خداصلی الله علیه و آله شد تا کسی را در راه بیابد و به وسیله او به مردم مکه برای اخذ امان اطلاع دهد که در بین راه آن سه نفر را دید که با یکدیگر صحبت می کردند و صدای ابوسفیان را

ص: ۱۵۵

۱- ۲۹۰. آیات ۱ - ۴ سوره ممتحنه.

۲- ۲۹۱. تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۵۸.

۳- ۲۹۲. طبقات ج ۲، ص ۱۳۵ و به روایت ابن اسحاق ابورهم کلثوم بن حصین غفاری ج ۴ ص ۴۲ و به روایت یعقوبی ابولبابه بن عبدالمندر - ۲ ص ۵۸.

شناخت که می گفت هرگز مانند امشب چنین آتش و چنین سپاهی ندیده بودم. عباس او را صدا کرد و ابوسفیان وقتی عباس را شناخت از او چاره جویی نمود و عباس به وی گفت: بیا به دنبال من بر همین استر سوار شو تا تو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برم و از وی برای تو امان بگیرم. وقتی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوسفیان گفت: هنوز ندانسته ای که معبودی جز خدای یگانه نیست؟ گفت: چقدر حلیم و کریم و خویشتن دوستی، راستی اگر جز خدا خدایی بود باید به داد من می رسید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: هنوز مرا پیامبر خدا نمی دانی؟ گفت: در این مطلب هنوز تردیدی باقی است. عباس به وی گفت: وای بر تو اسلام بیاور و پیش از آنکه تو را گردن زنند به یگانگی خدا و پیامبری محمد اعتراف کن. بدین ترتیب ابوسفیان شهادتین گفت و سپس به خواهش عباس، پیامبر برای وی امتیازی قرارداد و فرمود: هر کس به خانه ابوسفیان در آید در امان است و هر کس در خانه خویش را ببندد در امان است و هر کس به مسجد الحرام در آید در امان است و چون ابوسفیان خواست برود رسول خدا صلی الله علیه و آله به عموی خود عباس گفت: او را در تنگنای دره نگهدار تا سپاهیان خدا بر وی بگذرند و او آنان را ببیند و عباس نیز چنان کرد و هر قبیله ای که با پرچم می گذشتند ابوسفیان می پرسید که اینان کیستند؟ عباس مرتب جواب می داد تا یکی یکی قبایل را معرفی کرد. ابوسفیان گفت کسی را یارای جنگ با اینان نیست به راستی که سلطنت برادرزاده ات بالا گرفته است عباس گفت، ابوسفیان این پادشاهی نیست بلکه پیامبری و نبوت است. ابوسفیان به شتاب به مکه بازگشت و دستور امان را ابلاغ کرد و مردم را از مخالفت و سرسختی برحذر داشت، زنش هند دختر عتبه با خشم فراوان سیل ابوسفیان را گرفت و گفت: این خیک روغن گوشت آلود را بکشید! چه

زشت پیش قراولی که تو بودی. ابوسفیان گفت: به حرف این زن مغرور نشوید که کار از کار گذشته است اکنون به خانه من درآیید تا در امان باشید یا در خانه خود بمانید و در ببندید تا در امان باشید. و یا به مسجدالحرام روید تا در امان باشید(۱)

رسول خداصلی الله علیه وآله در ذی طوی سپاه خود را بدین ترتیب دسته دسته کرد: زبیر بن عوام را فرمانده جناح چپ کرد تا با سپاهیان از کُمدی به مکه درآیند. سعد بن عباده را فرمود از کداه به مکه درآید؛ خالد بن ولید را فرمانده جناح راست قرارداد که از پائین مکه یعنی سیط به مکه درآید و ابو عبیده بن جراح با صفوفی از مسلمانان پیش روی رسول خداصلی الله علیه وآله روی به مکه پیش روند. رسول خداصلی الله علیه وآله از اذخر وارد مکه شد و در بالای شهر مکه خیمه وی را برافراشتند(۲) رسول خداصلی الله علیه وآله در فتح

قسمت سوم

مکه به فرماندهان اسلامی فرمود حتی الامکان از جنگ و خونریزی پرهیز کنند مگر در مقابل کسانی که در مقابل مسلمانان ایستادگی کنند و از در جنگ درآیند، ائیا در عین حال کسانی را نام برد و مسلمانان را فرمود که هر یک از آنان را در هر کجا ببینند بکشند اینان عبارت بودند از:

۱ - عبدالله بن سعد بن ابی سرح که مرتد شده بود.

۲ - عبدالله بن هلال که قبلاً اسلام آورده بود و بعد مرتد شده بود.

۳ - قُریبه و فُرتنی دو کنیز خواننده ابن حَظَل که به اشعار مشتمل بر هجو رسول خداصلی الله علیه وآله آوازه خوانی می کردند، قریبه روز فتح مکه کشته شد و فرتنی اسلام آورد.

۴ - حویرث بن نقید

۵ - مقیس بن صبابه لثی

ص: ۱۵۷

۱- ۲۹۳. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۴۴-۴۷ طبقات ابن سعد ج ۲، ص ۱۳۵، جوامع السیره ص ۲۲۹-۲۲۸، امتاع الاسماع ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۶.

۲- ۲۹۴. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۴۹.

۶- ساره که در مکه رسول خدا را می آزرده و پیش از فتح مکه هم نامه حاطب را به مکه برد. (به روایت ابن اسحاق برای او از رسول خداصلی الله علیه وآله امان گرفتند و زنده بود تا بعدها زیر دست و پای اسبی کوبیده و کشته شد^(۱).)

۷- عکرمه بن ابی جهل که از مکه به یمن گریخت ولی زنش که اسلام آورده بود برای وی امان خواست و رهسپار یمن شد تا او را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد رسول خدا هم به اصحاب گفت عکرمه که آمد پدرش را دشنام ندهید تا آزرده خاطر نشود.

۸- هبار بن اسود

۹- هند دختر عتبه که هتاک و گستاخی را از حد گذرانده بود، در روز فتح مکه در میان زنان قریش ناشناس نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و رسول خداصلی الله علیه وآله او را شناخت و گفت: تو هندی؟ گفت: آری از گذشته ها در گذر و مرا ببخش. رسول خدا هم از وی در گذشت و اسلام و بیعت او را پذیرفت.

۱۰- وحشی کشنده حمزه سیدالشهداء که به طائف گریخت و در سال نهم با وفد طائف به مدینه آمد و اسلام آورد اما رسول خداصلی الله علیه وآله به او گفت پیوسته روی خود را از من پنهان دار.

رسول خداصلی الله علیه وآله پس از انجام کار فتح و آرامش مردم به مسجدالحرام رفت و سوار بر شتر پیرامون خانه هفت بار طواف کرد و رکن را استلام نمود و به هر یک از ۳۶۰ بت که در پیرامون کعبه نصب شده و با قلع محکم شده بود می رسید با همان چوب اشاره می کرد تا به زمین می افتاد و در این میان می فرمود: «وَقُلْ حَيَّاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^(۲) (۳) علامه

ص: ۱۵۸

۱- ۲۹۵. سیره بن هشام ج ۴، ص ۵۳.

۲- ۲۹۶. اسراء: ۸۱.

۳- ۲۹۷. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۵۹.

مجلسی در مزار بحار ضمن شمردن روزهایی که زیارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن روزها مستحب است می گوید: و روز بالا- رفتن علی علیه السلام برشانه رسول خداصلی الله علیه وآله برای فروافکندن بت ها که در روز بیستم رمضان است (۱) و نیز می گوید: و روز فتح مکه که بیستم رمضان است. (۲) طبری نیز از ابن اسحاق نقل می کند که فتح مکه ده روز مانده به آخر رمضان سال هشتم روی داد. (۳) ابن ابی الحدید در یکی از قصاید سبع علویات خود که مربوط به فتح مکه است به بالا رفتن علی علیه السلام بر شانه رسول اکرم برای شکستن بت ها تصریح کرده است با این مطلع که: رَقِيتَ بِأَسْمَى غَارِبٍ اِحْدَقْت - به ملائک یتلون الكتاب المسطرا (به عالی ترین دوشی که فرشتگان تلاوت کننده کتاب آن را احاطه کرده اند بالا رفتی) رسول خدا، عثمان بن طلحه عبدری را خواست و کلید کعبه را از وی گرفت و چون در خانه را برای وی گشودند به خانه درآمد و آنجا کبوتری از چوب دید و آن را برگرفت و با دست خود درهم شکست و فرو ریخت آنگاه دو رکعت نماز به جای آورد سپس بیرون شد و دو چوبه دو طرف در را گرفت و بر در کعبه ایستاد و خطاب به مردم فرمود: معبودی جز خدای یگانه نیست، وعده خود را انجام داد و بنده خود را یاری کرد و دسته ها را به تنهایی شکست داد؛ پس ستایش و جهاننداری خدای را سزا است و شریکی برای او نیست، بدانید که هر خونی و مالی و افتخار موروثی که در جاهلیت بوده است زیر این دو پای من نهاده شد مگر خادمی کعبه و آب دادن به حاجیان که این دو منصب به صاحبانش باز داده می شود. هان که مکه به حرمت خدا محترم است و پیش از من برای کسی حلال نشده و پس از من هم برای کسی حلال نمی شود؛

ص: ۱۵۸

۱- ۲۹۸. پیشین ج ۲۲، ص ۸۵- ۸۴.

۲- ۲۹۹. همان، ج ۲۲، ص ۱۹.

۳- ۳۰۰. تاریخ الامم والملوک ج ۳، ص ۱۶۵۴.

تنها ساعتی از روز برای من حلال شد و سپس بسته گشت و تا روز قیامت حرام است. گیاه تازه اش را نباید چید، درختش را نباید برید، شکارش را نباید رماند و پیدا شده اش حلال نیست مگر برای سراغ گیرنده. سپس فرمود راستی چه زشت همسایگانی بودید برای پیامبر بروید که شما آزاد شد گانید (طلاق). (۱) سپس عثمان بن طلحه را خواست و کلید خانه را به او داد و گفت: کلید را بگیر امروز روز نیکی و وفا است. (۲) بلال بن رباح به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در کعبه چنانکه ظاهر روایت ابن هشام است (۳) و یا بالای بام کعبه چنانکه دیگران از جمله صاحب طبقات تصریح کرده است، (۴) اذان گفت. و ابوسفیان بن حرب و عتاب بن اسید و حارث بن هشام پای دیوار کعبه ایستاده بودند. عتاب گفت: خدا پدرم را گرامی داشت که مرد و زنده نماند تا این صدا را بشنود و ناراحت شود. حارث گفت به خدا قسم اگر حقانیت او بر من مسلم شده بود به او ایمان می آوردم. ابوسفیان گفت من چیزی نمی گویم چه اگر سخنی بگویم، همین سنگریزه ها او را خبر خواهند داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان گذشت و گفت از آنچه گفتید خبر یافتم و سپس گفتار آنان را باز گفت، پس حارث و عتاب گفتند شهادت می دهیم که تو پیامبر خدایی؛ هیچ کسی با ما نبود که تو را بدانچه گفته بودیم خبر دهد (۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه روی تپه صفا ایستاد و دعا می کرد و انصار نگران بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه در مکه اقامت گزیند و به مدینه باز نگردد که چون رسول خدا از نگرانی آن ها مطلع شدند فرمودند، زندگی من با شما و مرگ من هم با شماست.

ص: ۱۵۹

۱- ۳۰۱. تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۶۰.

۲- ۳۰۲. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۵۴.

۳- ۳۰۳. ج ۴، ص ۵۶.

۴- ۳۰۴. ج ۲، ص ۱۳۷.

۵- ۳۰۵. سیره ابن هشام - ۴ ص ۵۶.

امّا غزوه حنین و هوازن آن بود که پس از انتشار خیر فتح مکه قبیله هوازن (به جز کعب و کلاب) و ثقیف و نصر و جشم همگی و سعد بن بکر و مردمی از بنی هلال فراهم شدند و مالک بن عوف نصری را که مردی سی ساله بود به فرماندهی خود برگزیدند و نیز از بنی جشم، درید بن صمه را که پیری فرتوت بود و کاری از وی بر نمی آمد به منظور استفاده کردن از رأی و تجربه وی همراه گرفتند و دو سرور بنی ثقیف (قارب بن اسود و سبیع بن حارث) و نیز برادر سبیع، احمر بن حارث مقام فرماندهی داشتند. امّا بیشتر مردم زیر فرمان مالک بن عوف بودند اینان با زنان و فرزندان و اغنام و احشام و اموال خویش برای جنگ با رسول خداصلی الله علیه و آله حرکت کردند و در اوطاس فرود آمدند و درید بن صمه که در کجاوه بود گفت: در کجاییم؟ گفتند: در اوطاس گفت مالک کجاست؟ گفتند: اینجا حاضر است گفت: صدای کودکان و زنان را می شنوم. مالک گفت آنها را هم آورده ام درید گفت: اینان را به جایشان برگردان و سپس با کمک مردان اسب سوار با مسلمانان جنگ کن تا اگر پیروز شدی آنان که پشت سرند به تو ملحق شوند و اگر شکست خوردی دارایی و خانواده ات در امان باشند. مالک گفت: تو پیر شده ای و عقلت هم فرتوت گشته است و من چنین کاری نمی کنم. سپس رو به هوازن کرد و گفت: ای گروه هوازن یا فرمان مرا ببرید یا بر این شمشیر تکیه می کنم تا از پشتم به درآید. گفتند: همگی به فرمان توایم. گفت: هرگاه مسلمانان را دیدید غلاف های شمشیرها را بشکنید و یکباره و همدستان حمله کنید. رسول خدا با خبر یافتن از جنبش هوازن، عبدالله بن ابی حدرد اسلمی (یا سلمی) را فرستاد تا ناشناس در میان آنان وارد شود و گفتگوی آنان را بشنود و پس از بررسی کامل بازگردد. عبدالله رفت و پس از تحقیق کافی نزد رسول خداصلی الله علیه و آله باز آمد

و درستی و صحّت گزارشی را که رسیده بود به عرض رسانید. رسول خداصلی الله علیه وآله پس از روشن شدن مطلب، تصمیم به حرکت گرفت و عتاب بن اسید بن ابی العیص را که جوانی در حدود بیست ساله بود بر اهل مکه امیر قرارداد و معاذ بن جبل خزرچی را هم برای تعلیم احکام و فقه معین فرمود و سپس برای دفع هوازن با دوازده هزار سپاهی (ده هزار نفر از کسانی که از مدینه همراه بوده اند و دو هزار نفر از اهل مکه) رهسپار شد. مقریزی می نویسد مردانی از مکه همراه رسول خداصلی الله علیه وآله شده بودند و نگران بودند که در این جنگ چه کسی پیروز می شود و نظری جز احتیاط و به دست آوردن غنیمت نداشتند از جمله ابوسفیان بن حرب و پسرش معاویه و دیگرانی چون صفوان بن امیه و حکیم بن حزام و حویطب بن عبدالعزی و سهیل بن عمرو بن حارث بن هشام و عبدالله بن ربیع که در موقع جنگ پشت سر سپاه ایستاده بودند(۱) رسول خداصلی الله علیه وآله شب سه شنبه دهم شوال به حنین رسید و انیس بن مرثد غنوی در تمام آن شب بر اسب خود سوار بود و مسلمانان را پاسبانی می کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله سحرگاه سپاهیان اسلام را آماده جنگ ساخت و پرچمداران مهاجر و انصار را برگماشت؛ از جمله پرچمی از مهاجرین به دست علی علیه السلام بود. در تاریکی صبح بود که سپاهیان اسلام به وادی حنین سرازیر شدند امّا مردان هوازن که قبلاً در دره ها و تنگناهای وادی حنین پنهان شده بودند ناگهان بر مسلمانان حمله ور شدند و بی درنگ سواران بنی سلیم رو به گریز نهادند و سپس اهل مکه فراری شدند و دیگران هم به دنبال ایشان گریزان و پراکنده گشتند و چنانکه خدای متعال در قرآن مجید(۲) خبر داده است:

ص: ۱۶۱

۱- ۳۰۶. امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۰۵.

۲- ۳۰۷. توبه آیه ۲۵.

فراخنای زمین بر آنها تنگ آمد و هراسان و گریزان پشت به جنگ دادند. (۱) شیخ مفید در ارشاد آورده است که همه گریختند و جز ده نفر با رسول خداصلی الله علیه وآله کسی باقی نماند نه نفر از بنی هاشم و ایمن پسر ام ایمن و چون ایمن به شهادت رسید، همان نه نفر هاشمی در میدان جنگ استوار و پایدار ماندند تا فراریان یکی پس از دیگری نزد رسول خداصلی الله علیه وآله باز آمدند دیگری برگشتند و دیگر بار جنگ به نفع آنان در گرفت. (۲) نه نفری که با پیامبرصلی الله علیه وآله ماندند، عبارتند از: علی علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم و نوفل بن حارث و ربیع بن حارث و عبدالله بن زبیر و عتب و معتب (پسران ابولهب) بعضی از مورخان جعفر بن ابی سفیان بن حارث و بعضی هم قثم بن عباس را جزء افراد ثابت قدم بنی هاشم نام برده اند. صاحب جوامع السیره هم جعفر و هم قثم را ذکر کرده است. (۳) در موقعی که بیشتر مسلمانان پا به فرار نهادند مردانی از اهل مکه همراه رسول خداصلی الله علیه وآله آمده بودند که زبان به شماتت مسلمانان گشودند؛ از جمله اینان ابوسفیان بن حرب و کلده بن حنبل برادر مادری صفوان بن امیه و شیبه بن عثمان بن ابی طلحه عبدری بودند. در جنگ حنین زنانی نیز حضور داشتند که جانانه در دفاع از اسلام و پیامبر جنگیدند مانند ام عماره که شمشیری به دست داشت و از رسول خداصلی الله علیه وآله دفاع می کرد و ام سلیمه نیز با خنجرى دست به کار جنگ بود. ام سلیط و ام حارث نیز جهاد می کردند. ام عماره مردی از هوازن را کشت و شمشیر او را برگرفت. (۴) با پایداری رسول اکرم صلی الله علیه وآله و یاران با وفای وی مسلمانان یکی پس از دیگری بازگشتند تا آن که شماره آنان به صد نفر

ص: ۱۶۲

۱- ۳۰۸. طبقات ج ۲، ص ۱۵۱.

۲- ۳۰۹. ارشاد ص ۶۳ چاپ اصفهان ۱۳۶۴ ه.

۳- ۳۱۰. طبقات ج ۲، ص ۲۳۹.

۴- ۳۱۱. امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۰۸.

رسید و جنگ دیگر بار به سختی در گرفت و رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: الآن حمی الوطیس (و طیس به معنای تنور است و این جمله کنایه از شدت جنگ است) و نیز می فرمود: «انا النبی لا کذب انا ابن عبدالمطلب»

من پیامبرم و دروغی در بین نیست من فرزند عبدالمطلب هستم.

صریح قرآن مجید و روایات اسلامی است که روز حنین، فرشتگان خدا برای نصرت مسلمانان فرود آمدند و همدوش آنان به جنگ پرداختند. (۱) سرانجام هوازن چنان شد که مردانی از آنها کشته شدند، از جمله ذوالخمار (سبیع بن حارث) که پرچمدار بود، عثمان بن عبدالله بن ربیع که پس از ذوالخمار پرچم هوازن را به دست گرفت و در یدبن صمه و ابوجرول که به روایت شیخ مفید بر شتری سرخ موی سوار بود و نیزه ای دراز به دست داشت و پیشاپیش سپاه رجزخوانی به راه انداخته بود و علی علیه السلام با ضربتی که به ران شترش زد او را از بالای شتر انداخت و سپس با ضربتی دیگر کار او را ساخت و با کشته شدن او مشرکان منهدم شدند و مسلمانان فراری هم فراهم گشتند و در مقابل دشمن به مقاومت ایستادند. علی علیه السلام به تنهایی ۴۰ نفر از دشمن را کشت (۲) حدود ۶۰۰۰ نفر از هوازن و دیگر قبایل اسیر مسلمانان شدند دیگران هم به طرف طائف و نخله و اوطاس گریختند (۳) غنائم و اسیران جنگ حنین شامل ۶۰۰۰ اسیر و ۲۴۰۰۰ شتر و بیش از ۴۰۰۰۰ گوسفند و ۴۰۰۰ هزار اوقیه نقره بود که به جِعْرَانه بردند، و رسول خداصلی الله علیه وآله مسعود بن عمرو غفاری را بر غنائم گماشت و به روایت مقریزی آنها را با بدیل بن ورقاء خزاعی فرستاد

ص: ۱۶۳

۱- ۳۱۲. سوره توبه آیه ۲۵ - سیره ابن هشام ج ۴، ص ۹۱ و امتاع الاسماع - ۱ ص ۴۱۰.

۲- ۳۱۳. ارشاد ص ۶۵ چاپ اصفهان ۱۳۶۴ ه.

۳- ۳۱۴. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۱۳۱ و جوامع السیره ص ۲۴۵ و امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۲۲

و همانجا نگهداری می شد تا رسول خداصلی الله علیه وآله از طائف بازگشت و اسیران را آزاد و غنائم را تقسیم کرد. چون از کار تقسیم غنائم حنین و آزاد کردن اسیران هوازن در جعرانه فراغت یافت شب چهارشنبه دوازده روز به پایان ماه ذی القعدة مانده رهسپار مکه شد و با احرام عمره به مکه درآمد و طواف و سعی انجام داد و سرتراشید و همان شب به جعرانه بازگشت و آنجا بیتوته کرد(۱) پس از تعیین عتاب بن اسید به امیری مکه و معاذ بن جبل بعنوان مدرس قرآن و احکام در مکه، روز پنج شنبه از راه سرف و مرالظهران رهسپار مدینه شد و در آن سال عتاب بن اسید با مردم حج گزارد (پیامبر برای عتاب روزانه یک درهم حقوق معین فرمود) و اهل طائف همچنان از ماه ذی القعدة سال هشتم تا رمضان سال نهم بر شرک خود باقی بودند. رسول خداصلی الله علیه وآله روز جمعه بیست و هفتم ذی القعدة پس از دو ماه و ۱۶ روز وارد مدینه شد و پیش از آن، دو نفر از بنی عبدالاشهل به نام های حارث بن اوس و معاذبن اوس مژده فتح حنین را به مدینه برده بودند.(۲) از دیگر وقایع سال هشتم آن است که در ذی الحجه این سال ابراهیم فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله از ماریه، کنیز مصری تولد یافت.(۳) و دیگر اینکه در این سال زینب دختر بزرگ رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه وفات یافت.(۴)

۳۰ - سال نهم هجرت

قسمت اول

در سال نهم هجرت سربیه هایی که واقع شد عبارتند از: سربیه عینیه بن حصن فزاری بر سر بنی العنبر در محرم سال نهم در ماه نود و پنجم هجری - سربیه ضحاک بن سفیان کلابی بر سر بنی کلاب در ماه ربیع الاول سال نهم در ماه نود و هفتم هجرت - سربیه علقمه بن مجزّر مدلیجی بر سر مردی از حبشه در ربیع الآخر سال نهم در ماه نود و هشتم هجرت - سربیه علی بن ابیطالب علیه السلام برای ویران کردن بتخانه فلس بر سر قبیله طی در ربیع الآخر سال نهم در ماه نود و هشتم هجرت - سربیه عکاشه بن محصن بن حرثان اسدی به جناب در ربیع الآخر سال نهم در ماه نود

ص: ۱۶۴

۱- ۳۱۵. امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۳۲.

۲- ۳۱۶. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۱۴۳.

۳- ۳۱۷. امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۳۳.

۴- ۳۱۸. کامل ج ۲، ص ۲۲۹ و جوامع السیره ص ۳۹.

و هشتم هجرت - سریه خالد بن ولید بر سر اکید بن عبدالملک به دومه الجندل در ماه رجب سال نهم و غزوه تبوک که در رجب سال نهم در ماه صد و یکم هجرت اتفاق افتاد. و فدهای عرب که هیئت های نمایندگی قبائل مختلف عرب برای اظهار اسلام و انقیاد قبایل خویش بود، بیشتر در سال نهم هجرت و احياناً پیش یا پس از آن واقع شد که به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب می شدند و اسلام و انقیاد قبایل خود را به عرض می رساندند و مورد لطف و محبت و عنایت شخصی رسول اکرم واقع می شدند که ما برخی از آن وفدها را نام می بریم: و فد مزینه که نخستین وفد در سال پنجم هجرت در ماه رجب با ۴۰۰ مرد بر رسول خدا وارد شدند، و فد اسد در اول سال نهم هجری - وفد تمیم در محرم سال نهم - وفد عبس - و فد فزاره - و فد مره - و فد ثعلبه در سال هشتم هجرت - و فد محارب در سال دهم در حجه الوداع - وفد سعد بن بکر در رجب سال پنجم هجرت - و فد بنی کلاب - و فد رؤاس بن طلاب - و فد بنی عقیل بن کعب - و فد جعد بن کعب - و فد قشیر بن کعب پیش از حجه الوداع و پس از غزوه حنین - و فد بنی بکاء در سال نهم هجرت - و فد بنی کنانه در سال نهم هجرت موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سفر تبوک آماده می شد، - و فد بنی عبد بن عدی - و فد اشجع در سال خندق - وفد باهله - و فد سلیم - و فد هلال بن عامر - و فد بنی عامر بن صعصعه - و فد ثقیف - و فد عبدالقیس - و فد بکر بن وائل و فد تغلب - و فد بنی حنیفه - و فد بنی شیبان - و فد طیسی - و فد تجیب - و فد خولان در شعبان سال دهم - و فد جعفی - و فد

صُداء - و فد مراد - و فد زبید و دیگر و فدهایی که در جلد اوّل کتاب الطبقات الکبری ذکر شده است. (۱)

اما غزوه تبوک و شرح ماوقع آن این بود که رسول خداصلی الله علیه وآله از ذی حجّه سال هشتم تا رجب سال نهم در مدینه ماند و سپس مردم را برای جنگ با رومیان فرا خواند؛ (۲) زیرا خبر یافت که دولت روم سپاه عظیمی فراهم کرده و هرقل جیره یک سال سپاهیان خود را پرداخته و قبایل لُخم و یُذام و عامله و غسان را نیز آماده جنگ با مسلمانان ساخته و پیشاهنگان خود را تا بلقاء پیش فرستاده است و خود در حمص اقامت گزیده است. این خبر به وسیله بازرگانان بَطنی که روغن و آرد سفید به مدینه حمل می کردند انتشار یافته بود. (۳) فصل تابستان و گرمی هوا و رسیدن میوه ها و آسایش در سایه درختان میوه دار از طرفی و دوری راه و نگرانی از سپاه انبوه دولت روم از طرفی دیگر کار این بسیج را دشوار ساخته بود. رسول خداصلی الله علیه وآله در بیشتر غزوه ها مقصد را از اصحاب و همراهان خویش نهفته می داشت اما در این غزوه از همان آغاز کار مقصد را آشکار کرد تا مردم برای پیمودن راهی دور و انجام کاری دشوار و جنگ با دشمنی سخت زورمند آماده شوند و با آمادگی کامل رهسپار گردند. (۴) مردمی از منافقین مدینه از باب کارشکنی و در اثر شک و تردید که در پیامبری رسول خداصلی الله علیه وآله داشتند و از نظر بی رغبتی در امر جهاد می گفتند: در این گرما به جنگ نروید این فصل برای جنگ مناسب نیست. آیه ۸۱ - ۸۲ سوره توبه درباره اینان نازل شد که: «و گفتند در گرما رهسپار نشوید، بگو حرارت آتش دوزخ بسیار بیشتر

ص: ۱۶۶

۱- ۳۱۹. ص ۳۵۹-۳۲۸.

۲- ۳۲۰. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۱۵۹.

۳- ۳۲۱. طبقات ج ۲، ص ۱۶۵، امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۴۵.

۴- ۳۲۲. امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۴۶.

است اگر می فهمیدند. پس باید به سزای آنچه می کرده اند کم بخندند و بسیار بگریند.» متقابلاً هفت نفر از انصار و دیگران که مردمی نیازمند بودند از رسول خداصلی الله علیه وآله وسیله سواری و توشه سفر خواستند تا در کار جهاد شرکت کنند و چون رسول خدا گفت چیزی ندارم که شما را بدان وسیله سوار کنم، گریان و اسفناک و پریشان خاطر از نزد وی بیرون رفتند. این هفت نفر عبارتند از: سالم بن عمیر - علبه بن زید - عبدالرحمان بن کعب - عمرو بن حمام - عبدالله بن مغفل - هرمی بن عبدالله و عرباض بن ساریه. درباره ایشان این آیه نازل شد که: «و نیز حرجی نیست بر آنان که چون نزد تو آیند تا سوارشان کنی گویی چیزی به دست ندارم که بدان وسیله سوارتان کنم و در حالی از نزد تو می روند که از اندوه آن که چیزی برای خرج کردن ندارند دیدگانشان اشکبار است.» (۱) (۲) مردمی از اعراب بادیه نشین نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و عذر و بهانه آوردند تا آنان را اذن دهد که در این سفر همراهی نکنند؛ درباره اینان این آیه نازل یافت که: بهانه جویان اعراب آمدند تا به ایشان اذن ماندن داده شود و کسانی که به خدا و رسولش دروغ گفتند باز نشستند اما به زودی کافرانشان را عذابی دردناک می رسد. (۳) به روایت صاحب طبقات هشتاد و چند نفر از منافقین و هشتاد و دو نفر از بادیه نشینان بهانه جویی کردند و اذن ماندن گرفتند. (۴) برای تأمین هزینه جنگ سی هزار سپاهی، توانگران مسلمان کمک مالی را با شوق و اخلاص انجام دادند حتی نیازمندان نیز در حدّ وسع خود کمک نمودند. منافقین هم بیکار نبودند، اگر توانگری کمک می کرد می گفتند: قصد قربت ندارد و ریاکار است و اگر نیازمندی کمک می کرد او را مسخره

ص: ۱۶۷

۱- ۳۲۳. توبه آیه ۹۲.

۲- ۳۲۴. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۱۶۱.

۳- ۳۲۵. سوره توبه، آیه ۹۰.

۴- ۳۲۶. ج ۲ ص ۱۶۵.

می کردند که خدا به این کمک مختصر نیازی ندارد. رسول خداصلی الله علیه وآله عده ای را نیز برای فراخواندن قبایل به جهاد، فرستاد و حین آماده شدن برای حرکت، علی علیه السلام را در مدینه جانشین گذاشت(۱) و به علی گفت مدینه را جز ماندن من یا تو شایسته نیست چه از سوء نیت اعراب و بسیاری از اهل مکه که با آنها جنگ کرده و کسانی از آنها را کشته بود با خبر بود و بیم داشت که در نبودنش آن هم با دوری راه، دشمنان فراهم شوند و بر مدینه بتازند و پیش آمدی ناگوار و جبران ناپذیر روی دهد؛ بدین جهت علی علیه السلام را که بیش از همه کس بر وی اعتماد داشت در مدینه جانشین خویش قرار داد و مدینه را در نبودن خود به او سپرد و با خاطری آسوده رهسپار راه جهاد شد. یکی از احادیثی که در موضوع خلافت بلافضل امیرالمؤمنین به آن تمسک می شود، حدیث منزلت است که در همین غزوه تبوک از مقام نبوت صادر شده است و محدثان و مورخان اسلامی از تمام فرق بر نقل آن اجماع و اتفاق کرده و نوشته اند: که چون رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را در مدینه جانشین گذاشت و رهسپار شد، منافقین به بدگویی علی علیه السلام پرداختند و گفتند که رسول خداصلی الله علیه وآله از علی افسرده خاطر و به او بی اعتنا بود که او را در مدینه گذاشت و با خود بیرون نبرد. این سخنان به گوش امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و با نگرانی خاطر اسلحه خویش را برداشت و از مدینه به دنبال رسول خداصلی الله علیه وآله رهسپار شد و در حُرف و در سه میلی مدینه به رسول خداصلی الله علیه وآله پیوست و گفت: ای پیغمبر خدا، منافقان گمان کرده و می گویند که از من گران خاطر بوده ای و از نظر بی اعتنایی مرا در مدینه گذاشته ای. رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: دروغ گفته اند بلکه تو را به منظور حفظ و حراست آنچه پشت سر می گذارم در مدینه گذاشتم(۲) و به روایت

شیخ

ص: ۱۶۸

۱- ۳۲۷. ارشاد ص ۷۰.

۲- ۳۲۸. ابن هشام ج ۴، ص ۱۶۳.

مفید به او فرمود: برادرم به جای خویش بازگردد که مدینه را جز من یا تو کسی شایسته نیست و تویی جانشین من در خاندان من و محل هجرت من و عشیره من؛ (۱) آنگاه جمله ای را به علی علیه السلام گفت که همگان بر نقل آن هم داستانند: «اما ترضی یا علی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانیبی بعدی» (۲). یعنی: ای علی مگر خشنود نیستی که نسبت به من همان مقام و منزلت را داشته باشی که هارون نسبت به موسی داشت جز آنکه پس از من پیامبری نیست؟ علی علیه السلام به مدینه بازگشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مقصد خویش رهسپار شد. شمار مسلمانان در جنگ تبوک به سی هزار نفر رسید و ده هزار اسب و دوازده هزار شتر داشتند. برخی هم عده مسلمانان را چهل هزار و بعضی دیگر هفتاد هزار گفته اند. (۳) رسول خدا با این عده و عده وارد تبوک شد و بیست روز آنجا ماند و هرقل در حمص بود. گزارش نبطی ها در باب تجمع رومیان در شام اصلی نداشت. (۴) ابوذر غفاری از جمله کسانی بود که پس از گذشتن چند روز از حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتاد و در یکی از منازل بین راه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره وی دعا کرد و چنین فرمود: خدا ابوذر را رحمت کند، تنها می رود و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود. عبدالله بن مسعود این سخن را در غزوه تبوک درباره ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود روزی که ابوذر از دنیا رفته بود و زن و غلامش طبق وصیت خودش او را غسل داده و کفن کرده و بر سر راه گذاشته بودند، عبدالله بن مسعود با جمعی از اهل عراق به قصد عمره رسیدند. غلام ابوذر به آنها گفت این

ص: ۱۶۹

۱- ۳۲۹. ارشاد ص ۷۱.

۲- ۳۳۰. سیره ج ۴، ص ۱۶۳ و امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۵۰

۳- ۳۳۱. امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۵۰.

۴- ۳۳۲. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۱۷۰، طبقات ج ۲، ص ۱۶۶، امتاع الاسماع ج ۱، ص ۴۸۳-۴۴۶

جنازه ابوذر صحابی رسول خداصلی الله علیه وآله است، مارا کمک دهید تا او را دفن کنیم. عبدالله گریه کرد و گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله راست گفت که تنها می روی و تنها می میری و تنها برانگیخته می شوی. سپس پیاده شدند و او را دفن کردند و

قسمت دوم

عبدالله آنچه را در سفر تبوک از رسول خدا درباره ابوذر شنیده بود برای همراهان خود باز گفت. (۱) پیش از آنکه رسول خداصلی الله علیه وآله رهسپار تبوک شود دوازده نفر از منافقین مسجدی ساختند و از رسول خداصلی الله علیه وآله خواستند در آن اقامه نماز کنند. رسول خداصلی الله علیه وآله این قضیه را موکول به بازگشت خود نمود. در بازگشت از تبوک در منزل ذی اوان به وسیله وحی از قصد بانیان مسجد (ضرار) باخبر شد و بی درنگ مالک بن دُخشم و معن بن عدی با برادرش عاصم بن عدی را خواست فرمود: بروید و این مسجدی را که ستمگران ساخته اند از بیخ و بن بکنید و بسوزانید. مالک و معن رفتند و امر رسول خداصلی الله علیه وآله را بی درنگ اجرا کردند و آیاتی از قرآن مجید درباره بانیان آن مسجد نزول یافت. (۲) ابن اسحاق می نویسد که رسول خداصلی الله علیه وآله پس از بازگشت از غزوه تبوک در ماه رمضان سال نهم هجرت بقیه ماه رمضان و شوال و ذی قعده را ماند و سپس ابوبکر و مسلمانان همراه وی از مدینه به عنوان حج رهسپار مکه شدند. آنگاه از نزول سوره براءت در شأن منافقان و مشرکان سخن می گوید و با یک واسطه از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که: بعد از فرستادن رسول خداصلی الله علیه وآله ابوبکر را، آیات براءت نازل شد، و مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند: کاش این آیات را برای ابوبکر می فرستادی تا با مردم بخواند رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود «لایؤدی عنی الارجل من اهل بیتی» یعنی جز مردی از خاندان من از طرف من (این پیام) را نمی رساند تا آنجا

ص: ۱۷۰

۱- ۳۳۳. سیره ابن هشام ج ۴، ص ۱۷۰، طبقات ج ۲، ص ۱۶۶، امتاع الاسماع ص ۴۴۶ و ۴۸۳.

۲- ۳۳۴. توبه آیات ۱۰۷ الی ۱۱۰.

که می گوید: روز عید قربان علی بن ابیطالب علیه السلام به پاخاست و همان چه را رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده بود به مردم اعلام کرد(۱) ناگفته نماند که موضوع فرستادن رسول خداصلی الله علیه وآله ابوبکر را برای ریاست کاروان حج در سال نهم و سپس فرستادن امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای خواندن آیات اول سوره توبه بر مشرکان در موسم حج از چند جهت در میان مفسران و مورخان مورد اختلاف است:

الف - در شمار آیاتی که علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله گرفت و در موسم حج بر مشرکان خواند اختلاف است و ظاهراً کمتر از پنج آیه نگفته اند.

ب - در این که آیا علی علیه السلام طبق دستور رسول خداصلی الله علیه وآله آیات سوره توبه را در مکه بر مشرکان خواند یا در منی، نقل ها مختلف است.

ج - در اینکه آیا آیات سوره توبه نازل شده بود و رسول خداصلی الله علیه وآله آنها را برای تلاوت بر مشرکان عرب به ابوبکر داده بود و بعد بر حسب نزول وحی علی علیه السلام را فرستاد تا آنها را از ابوبکر بگیرد یا این که نزول آیات پس از حرکت ابوبکر بوده است نیز اختلاف است.

د - در اینکه پس گرفتن آیات از ابوبکر پیش از حرکت وی بوده است یا بعد از حرکت نیز اختلاف است.

ه - در این که آیا ابوبکر همچنان ریاست کاروان حج را بر عهده داشت و حج را به پایان برد یا اینکه علی علیه السلام برای ریاست کاروان حج نیز مأموریت یافت و ابوبکر از بین راه به مدینه بازگشت نیز اختلاف است. اما حسب نظر شیخ طوسی در تفسیر تبیان رسول خداصلی الله علیه وآله ریاست کاروان حج را نیز به علی علیه السلام واگذار کرد و چون علی علیه السلام آیات سوره براءت را از ابوبکر گرفت، ابوبکر به مدینه بازگشت و به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت مگر چیزی از

ص: ۱۷۲

قرآن درباره من نازل شده است؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند لیکن رساندن این پیام تنها کار خودم یا مردی است که از من باشد(۱) علامه امین الاسلام طبرسی در تفسیر مجمع البیان می گوید: مفسران و ناقلان اخبار اجماع کرده اند که چون برائت نزول یافت، رسول خداصلی الله علیه وآله آن را به ابوبکر داد و سپس آن را از وی پس گرفت و به علی علیه السلام سپرد تا آنجا که می گوید: و اصحاب ما روایت کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله ریاست موسم حج را نیز به علی وا گذاشت و چون برائت را از ابوبکر پس گرفت ابوبکر به مدینه بازگشت. آنگاه از حاکم ابوالقاسم حسکانی به اسنادش از سماک بن حرب از انس بن مالک روایت می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله برائت را با ابوبکر به سوی اهل مکه فرستاد اما چون ابوبکر به ذوالحلیفه رسید کس پس او فرستاد و او را بازگرداند و فرمود: این پیام را جز مردی از خاندان من نباید ببرد.(۲)

۳۱ - سال دهم هجرت

قسمت اول

هشدارى که علی علیه السلام در موسم حج سال نهم هجرت در سرزمین منی از طرف پیامبر اسلام با قرائت آیات برائت به مشرکان داد، در واقع به آنان رسماً اعلام کرد که خدا و پیامبر او از بت پرستان بیزارند و آنان باید ظرف چهار ماه وضع خود را یکسره سازند، یا اسلام بیاورند و از بت پرستی دست بکشند و یا آماده نبرد همه جانبه گردند، اثر عمیق و سریعی بخشید؛ زیرا قبایلی که در نقاط مختلف عربستان از سر عناد در برابر منطق قرآن و آئین توحید سر فرود نمی آوردند و اصرار داشتند که به عادت زشت و ناروای خود و گرایش به اوهام و خرافات و پرستش سنگ و گل ادامه دهند به تکاپو افتاده، هیئت های نمایندگی از طرف خود روانه مرکز اسلام (مدینه) نمودند.

ص: ۱۷۳

۱- ۳۳۶. تفسیر تبیان ج ۵ ص ۱۹۸ چاپ نجف ۱۳۷۹ ه. .

۲- ۳۳۷. مجمع البیان ج ۵ ص ۳ چاپ شرکت معارف اسلامیه ۱۳۷۹ ه. ق. .

هجوم این هیئت‌ها (و فود) حاکی است که در آغاز سال دهم هجرت برای مشرکان عرب دژ قابل اطمینانی باقی نمانده بود و گرنه به آنجا پناه می‌بردند. ابن سعد در طبقات خصوصیات ۷۲ و فد را نقل نموده است (۱) هنوز چهار ماه مهلت داده شده به مشرکان به سر نیامده بود که تمام ملت حجاز زیر پرچم توحید درآمدند و دیگر در حجاز بتکده یا بتی باقی نماند و بت پرستی ریشه کن شد، حتی گروهی از مردم یمن و بحرین و یمامه نیز متوجه اسلام شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای تعلیم مردم یمن ابتدا معاذ بن جبل را روانه یمن نمود و خالد بن ولید نیز عازم یمن شد تا مشکلات نفوذ اسلام را در یمن برطرف سازد؛ (۲) با این حال گویا معاذ در پاسخ سئوالی درباره حقوق شوهر بر همسر جواب کافی نداده بود. (۳) پیامبر بر آن شد که شاگرد ممتاز مکتب توحید یعنی امیرالمؤمنین را روانه یمن سازد تا با بیانات مستدل همراه با شهادت بی نظیرش نفوذ اسلام را در آن سرزمین تسهیل نماید و به علی علیه السلام فرمود: من تو را بسوی یمن اعزام می‌دارم تا آنان را به اسلام دعوت کنی و احکام خدا و حلال و حرام او را بیان نمایی و هنگام بازگشت به مدینه زکات اموال مردم نجران و مالیاتی را که بنا است اهالی آنجا پردازند بگیری و به بیت المال برسانی؛ سپس در حق علی علیه السلام دعا کرد و فرمود: بارها! قلب علی را هدایت فرما و زبان او را از لغزش مصون بدار. علی علیه السلام در مدت اقامت خود در یمن داوری و قضاوت‌های حیرت‌انگیزی نمود که بسیاری از آنها در کتب تاریخ و حدیث مضبوط است. پیامبر مکتوبی نیز به اهل یمن نوشت و به علی داد که مضمون آن، دعوت ملت یمن به آئین توحید بود. به علی فرمود که آن را بر ملت یمن بخوان.

ص: ۱۷۴

۱- ۳۳۸. الطبقات الکبری ج ۲، ص ۲۹۱ الی ۲۳۰.

۲- ۳۳۹. صحیح بخاری ج ۵، ص ۱۶۳.

۳- ۳۴۰. سیره ابن هشام ج ۲، ص ۵۹۰ سیره ابن هشام ج ۲، ص ۵۹۰.

و علی علیه السلام روانه یمن شد. براء بن عازب که در یمن ملازم علی علیه السلام بود می گوید وقتی علی علیه السلام به نخستین نقطه مرزی یمن رسید صفوف سربازان اسلام را که به فرماندهی خالد بن ولید قبلاً آنجا حضور داشتند منظم نمود و نماز صبح را با جماعت خواند و تمام افراد قبیله حمدان را که از بزرگ ترین قبایل یمن بود برای شنیدن پیام رسول خداصلی الله علیه وآله دعوت کرد. شکوه مجلس و شیرینی بیان و عظمت گفتار پیامبر آن چنان قبیله حمدان را تحت تأثیر قرار داد که همگی در ظرف یک روز اسلام آوردند. امیر مؤمنان جریان را به وسیله نامه ای به اطلاع پیامبر رسانید. پیامبر پس از اطلاع چنان شاد شد که سر به سجده نهاد و شکر خدا را بجا آورد و بعداً سربلند کرد و فرمود: درود بر ملت حمدان که اسلام آنان سبب گرایش تدریجی ملت یمن به اسلام گردید(۱). پیامبر در سال دهم هجرت از طرف خداوند مأموریت یافت که در آن سال شخصاً در مراسم حج شرکت جوید و مردم را به تکالیف خود آشنا سازد و هرگونه پیرایه ای را که به هر جهتی بر پیکر این عبادت عظیم نشسته است بزداید و حدود عرفات و منی و موقع کوچ از آنها را به مردم تعلیم کند. به همین جهت در ذی القعدة (یازدهمین ماه اسلامی) دستور داد که در شهر و میان قبایل اعلان کنند که رسول خداصلی الله علیه وآله امسال عازم زیارت خانه خدا است. این اعلان، نیروی شوق و علاقه را در دل گروه عظیمی از مسلمانان برانگیخت و هزاران نفر در اطراف مدینه خیمه زدند و همگی در انتظار حرکت پیامبر بودند(۲). پیامبر در ۲۶ ذی القعدة ابودجانه را در مدینه جانشین خود قرارداد و در حالی که بیش از ۶۰ قربانی همراه داشت به سوی مکه حرکت نمود وقتی به

ص: ۱۷۵

۱- ۳۴۱. الکامل ج ۲، ص ۳۰۵، بحار ج ۲۱، ص ۳۶۰-۳۶۳.

۲- ۳۴۲. سیره حلبی ج ۳، ص ۲۸۹

ذی الحلیفه رسید با پوشیدن دو پارچه ساده از مسجد شجره احرام بست و هنگام بستن احرام دعای معروف احرام که لبیک به نوای ابراهیم است را قرائت نمود وقتی به نزدیکی مکه رسید لبیک را قطع کرد و روز چهارم ماه وارد مکه شد و یکسره راه مسجد را پیش گرفت و از باب بنی شیبه وارد مسجد الحرام شد، درحالی که خدا را حمد و ثنا می گفت و به ابراهیم درود می فرستاد. هنگام طواف برابر حجرالاسود قرار گرفت، نخست آن را استلام نمود (پیش از طواف دست های خود را به آن مالید) و هفت بار اطراف کعبه دور زد و سپس برای ادای نماز طواف پشت مقام ابراهیم قرار گرفت و دو رکعت نماز خواند. وقتی از نماز فارغ شد شروع به سعی میان صفا و مروه نمود و بعد رو به زائران کرد و گفت کسانی که همراه خود قربانی نیاورده اند از احرام خارج شوند و تمام محرمات احرام برای آنان با تقصیر (کوتاه کردن مو و یا گرفتن ناخن) حلال می شود اما افرادی که همراه خود قربانی آورده اند باید به حالت احرام باقی بمانند تا لحظه ای که قربانی خود را در منی سر ببرند. پیامبر در مدت توقف دهساله خود در مدینه، قبلاً دوبار عمل عمره را انجام داده بود، یکی در سال هفتم و دیگری در سال هشتم که پس از فتح مکه بود و این سومین عمره ای بود که پیامبر همراه اعمال حج انجام داد(۱) در این بین علی علیه السلام که از حرکت پیامبر برای شرکت در مراسم حج آگاه گردید با سربازان خود در حالی که ۳۴ قربانی همراه داشت برای شرکت در مراسم حج حرکت کرد و پارچه هایی که از مردم نجران به عنوان مالیات اسلامی گرفته بود همراه خود آورد و در نیمه راه، فرماندهی سربازان را به یکی از افسران خود سپرد و به سرعت به سوی مکه حرکت و در نزدیکی مکه خدمت پیامبر رسید. پیامبر از دیدار

ص: ۱۷۶

علی شاد شد و پرسید: چگونه نیت کردی؟ علی گفت من موقع احرام به نیت شما احرام بستم و گفتم: بارالها! به همان نیتی که پیامبر تو احرام بسته من نیز احرام می بندم، سپس پیامبر را از قربانی هایی که همراه آورده بود خبرداد پیامبر فرمود: تکلیف من و شما یکی است و ما باید تا لحظه کشتن قربانی ها در حالت احرام باقی بمانیم. سپس دستور داد که علی علیه السلام به سوی سربازان خود بازگردد و آنها را به مکه برساند وقتی علی علیه السلام به سوی سربازان خود بازگشت، دید تمام پارچه هایی که از ملت نجران طبق قرارداد روز مباحله (۱) گرفته بود، میان سربازان تقسیم شده و همگی آنها را به عنوان لباس احرام بر تن کرده اند. علی علیه السلام از اینکار که جانشین وی در غیاب او انجام داده بود سخت ناراحت شد و به او گفت چرا پارچه ها را پیش از آنکه به رسول خداصلی الله علیه و آله تحویل دهیم میان سربازان تقسیم کردی؟ وی گفت آنان اصرار کردند که من پارچه ها را به طور امانت به آنها بدهم و پس از انجام مراسم حج از آنان پس بگیرم، علی به او گفت تو چنین اختیاری نداشتی سپس همه پارچه ها را از آنان بازپس گرفت و بسته بندی کرد و در مکه تحویل رسول خداصلی الله علیه و آله داد. گروهی که از عدل و نظم علی علیه السلام رنجیده بودند، خدمت پیامبر از پس گرفتن پارچه ها ابراز ناراحتی کردند. پیامبر هم یکی از یاران خود را خواست که در میان افراد شاکی برخیزد و پیام زیر را از ناحیه او به آنان برساند و بگوید که پیامبر می گوید: از بدگویی درباره علی دست بردارید او در اجرای دستور خدا بی پروا است و اهل تملق و مداهنه نیست. (۲) اعمال عمره به پایان رسید و چون پیامبر نمی خواست در فاصله عمره تا اعمال حج در خانه کسی به سر ببرد دستور داد که خیمه او را در بیرون مکه بزنند. روز هشتم ذی الحجّه فرا رسید.

ص: ۱۷۷

۱- ۳۴۴. سوره آل عمران آیه ۶۲.

۲- ۳۴۵. بحارج ۳۸۵، ص ۲۱.

زائران خانه خدا همان روز از مکه به سوی عرفات حرکت می کنند تا مراسم وقوف در عرفه را از ظهر روز نهم تا غروب آن روز انجام دهند. پیامبر روز هشتم ذی الحجّه که به آن روز ترویبه نیز می گویند از طریق منی عازم عرفات شد و تا طلوع آفتاب روز نهم در منی ماند سپس بر شتر خود سوار شد و راه عرفات را پیش گرفت و در نقطه ای به نام نمره که خیمه آن حضرت را در آنجا زده بودند فرود آمد. در آن اجتماع با شکوه در حالی که روی شتر قرار گرفته بود سخنان مهم و تاریخی خود را بعد از نماز ظهر و عصر در مقابل یکصد هزار نفر ایراد فرمود که به فرازهایی از آن پیام مهم اشاره می کنیم: ابتدا فرمود ای مردم سخنان مرا بشنوید شاید پس از این شما را در این نقطه ملاقات نکنم ای مردم خون ها و اموال و نوامیس و اعراض (۱) شما بر یکدیگر تا روزی که خدا را ملاقات نمایید مانند امروز و این ماه محترم است و هر نوع تجاوز به آنها حرام است، من در این سرزمین به شما سفارش می کنم که به زنان نیکی کنید؛ زیرا آنان امانت های الهی در دست شما هستند و با قوانین الهی بر شما حلال شده اند. هان در سخنان من دقت کنید و بیندیشید، من در میان شما دو چیز به یادگار می گذارم که اگر به آنها چنگ بزنید گمراه نمی شوید یکی کتاب خدا و دیگری سنت من و گفتار من است (پیامبر در این خطبه تاریخی قرآن و سنت را به مردم توصیه نمود و در خطبه غدیر کتاب خدا و عترت خویش را سفارش کرد و این دو حدیث از آنجا که در دو واقعه وارد شده اند با یکدیگر منافاتی ندارند. زیرا پیروی از اهل بیت و عترت پیامبر در واقع پیروی از خود او و سنت او می باشد)، ای مردم بدانید من امروز اعلام می کنم که کلیه مراسم و عقاید دوران جاهلی را زیر پای خود نهاده

ص: ۱۷۸

بطلان آن را به اطلاع شما می‌رسانم (۱). در انتها پیامبر صلی الله علیه و آله سخنان خود را قطع کرد و در حالی که با انگشت سبابه (انگشت شهادت) به آسمان اشاره می‌کرد گفت: بارالها! پیام‌های تو را رساندم. سپس پیامبر با گفتن سه بار اللهم اشهد گفتار خود را به پایان رسانید. مشروح خطبه پیامبر در سیره ابن هشام (۲) و بحار الانوار (۳) آمده است. پیامبر تا غروب روز نهم در عرفه توقف نمود و وقتی آفتاب در افق مغرب پنهان گشت و هوا کمی تاریک شد بر شتر خود سوار شد و قسمتی از شب را در مزدلفه و فاصله طلوع فجر و آفتاب را در مشعر به سر برد، روز دهم رهسپار منی گردید و مراسم رمی جمره و قربانی و تقصیر را انجام داد، برای انجام مراسم دیگر حج عازم مکه گردید و بدینوسیله عملاً مناسک حج را به مردم آموخت. در لسان حدیث و تاریخ، گاهی این سفر تاریخی را حج وداع و گاه حج بلاغ و حج اسلام می‌نامند. در انتها ذکر این نکته لازم است که مشهور میان محدثان این است که پیامبر خطبه حجّه الوداع را روز عرفه ایراد فرموده است ولی برخی مانند ابن سعد در طبقات معتقدند که این (۴) خطبه در روز دهم ذی الحجّه ایراد شده است. با اتمام مراسم حج پیامبر اکرم تصمیم گرفت که مکه را به قصد مدینه ترک گوید؛ لذا فرمان حرکت صادر گردید هنگامی که کاروان به سرزمین رابغ (هم‌اکنون بر سر راه مکه به مدینه است) که در سه میلی جحفه (یکی از میقات‌های احرام است و راه اهل مدینه و مصر و عراق از آنجا منشعب می‌شود) قرار دارد رسید، امین وحی در نقطه‌ای به نام غدیر خم فرود آمد و او را با آیه زیر مورد خطاب قرار داد که «یا‌ایها

ص: ۱۷۹

۱- ۳۴۷. بحار ج ۲۱، ص ۴۵.

۲- ۳۴۸. ج ۲، ص ۶۰۵.

۳- ۳۴۹. ج ۴۰۵ ص ۲۱.

۴- ۳۵۰. ج ۲، ص ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶.

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...» (۱) یعنی آنچه را که از طرف خدا فرستاده شده به مردم ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را تکمیل نکرده ای خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند. لحن آیه حکایت از آن دارد که انجام امر خطیری بر عهده پیامبر گذارده شده است و چه امری والاتر از اینکه در برابر دیدگان صد هزار نفر، علی علیه السلام را به مقام خلافت و وصایت و جانشینی خود نصب کند. در نتیجه دستور توقف صادر شد. کسانی که جلو کاروان بودند از حرکت باز ایستادند و آنها که دنبال کاروان بودند به آنها پیوستند. وقت ظهر هوا به شدت گرم بود مردم قسمتی از ردای خود را به سر و قسمتی را زیر پای افکندند. برای پیامبر سایبانی را به وسیله چادری که روی درخت افکنده بودند درست کردند و پیامبر نماز ظهر را با جماعت خواند. سپس در حالی که جمعیت حلقه وار دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند قرار گرفت و با صدای بلند بعد از حمد و ثناء مخصوص خداوند خطبه ای ایراد فرمود که در یک فراز آن آمده است: که ای مردم دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من است که هرگز از هم جدا نخواهند شد؛ ای مردم در عمل به هر دو

قسمت دوم

کوتاهی نورزید که هلاک می شوید؛ آنگاه دست علی را گرفت و او را آنقدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت و او را به همه مردم معرفی نمود و فرمود سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنها کیست؟ همگی گفتند: خدا و پیامبر داناترند. پیامبر فرمود خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنها از خودشان سزاوارترم آنگاه فرمود: هان ای مردم «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واجب

ص: ۱۸۰

من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث دار؛ «هر کس را من مولایم، علی مولای او است، خداوند ا کسانی که علی را دوست دارند دوست بدار و کسانی که او را دشمن دارند دشمن بدار خدایا یاران علی را یاری کن و دشمنان علی را خوار و ذلیل نما و او را محور حق قرار بده». سپس فرمود ای مردم اکنون فرشته وحی نازل گردید و این آیه را آورد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۱) «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را یگانه آئین انتخاب کردم». در این موقع صدای تکبیر پیامبر بلند شد و افزود خدا را سپاسگزارم که آئین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از وصایت و ولایت و جانشینی علی پس از من خشنود گشت. سپس پیامبر از نقطه مرتفع فرود آمد و به علی فرمود در زیر خیمه ای بنشیند تا سران و شخصیت های بارز اسلام با علی مصافحه کرده و به او تبریک گویند. پیش از همه شیخین به علی تبریک گفتند و حسان بن ثابت با کسب اجازه از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله اشعاری سرود و در برابر پیامبر خواند که دو بیت آن چنین است:

فقال لهم قم يا علي

فانني رضيتك من بعدى اماما و هاديا

فمن كنت مولاه فهذا وليه

فكونوا له اتباع صدق مواليا

یعنی: به علی فرمود برخیز که من تو را برای جانشینی و راهنمایی مردم پس از خویش انتخاب کردم. من مولای هر کس باشم علی ولی او است و شما در حالی که او را از صمیم دل دوست می دارید از پیروان او باشید. لازم به ذکر است که در میان تمام احادیث و روایات اسلامی کمتر حدیثی از نظر اشتهار و نقل، به پایه حدیث غدیر می رسد، تنها از علمای اهل سنت

ص: ۱۸۱

۳۵۳ تن آن را در کتاب های خود نقل کرده اند و اسناد آنها به ۱۱۰ تن از صحابی پیامبر می رسد و ۲۶ تن از علماء بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث کتاب مستقل نوشته اند. امیرمؤمنان در جلسه شورای خلافت که پس از درگذشت خلیفه دوم منعقد شد و در دوران خلافت عثمان و ایام خلافت خویش به این حدیث احتجاج نموده است. برای دست یافتن به تمام خصوصیات این حدیث می توان به جلد اول کتاب الغدیر نگارش علامه بزرگ مرحوم آیت الله امینی مراجعه نمود. پس از پایان مراسم تعیین جانشین در سرزمین غدیرخم، کسانی که از ناحیه شام و مصر در برگزاری مراسم حج و ادعای شرکت کرده بودند همگی در سرزمین جحفه از پیامبر جدا شده، رهسپار زادگاه خود گردیدند و افرادی که از حضر موت و یمن آمده بودند نیز در این نقطه یا پیش از آن از کاروان حج جدا شده، راه وطن را پیش گرفتند ولی گروه ده هزار نفری که از مدینه همراه پیامبر اکرم آمده بود، همگی در رکاب وی راه مدینه را پیش گرفتند. با نزدیکی هلال محرم سال یازدهم خبر ادعای نبوت مسلمیه کذاب با نامه ای که به پیامبر نوشته بود و ادعای شراکت در نبوت را با پیامبر داشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و همزمان با وی اسود بن کعب العنسی در یمن ادعای نبوت نمود. هر چند ظهور این مدعیان دروغگو در نقاط مختلف عربستان خطری برای اتحاد مذهبی عربستان بود مع الوصف، پیامبر اسلام بیش از این، نگران رومیان بود که شامات و فلسطین مستعمره آنها بود؛ زیرا می دانست که فرمانداران لایق یمامه و یمن از عهده معارضه با مدعیان نبوت به خوبی بر می آیند کما اینکه اسود عنسی به تدبیر فرماندار یمن یک روز پیش از رحلت پیامبر کشته شد. پیامبر مطمئن بود که دولت نیرومند روم که شاهد نفوذ دولت

اسلامی است آرام نمی نشیند. به همین جهت پس از ورود به مدینه سپاهی از انصار و مهاجر که افراد سرشناسی مانند ابوبکر و عمرو ابوعبیده جراح و سعد وقاص نیز در آن بودند ترتیب داد، بلکه دستور داد آن گروه از مهاجران که پیش از دیگران به مدینه هجرت کرده بودند همگی در این نبرد شرکت کنند^(۱) و زید بن اسامه را که جوانی نارس بود سنش از بیست تجاوز نمی کرد فرمانده آنان قرار داد و به دست خود پرچمی برای اسامه بست و به او دستور داد که به نام خدا و در راه خدا نبرد کن و با دشمنان خدا پیکار نما و سحرگاهان بر اهالی انبیا^(۲) حمله ور شو و این مسافت را آنچنان سریع طی کن که پیش از آنکه خبر حرکت تو به آنجا برسد خود و سربازانت به آنجا رسیده باشید. اسامه هم پرچم را به بریده داد و جُرف (منطقه ای در سه میلی مدینه به سمت شام) را اردوگاه خود قرارداد تا سربازان اسلام دسته دسته به آنجا بیایند و همگی در وقت معینی حرکت کنند. فرماندهی اسامه بر کبار صحابه برایشان بسیار سخت و گران آمد و زبان به طعن و اعتراض گشودند. عملاً حرکت سپاه از لشکرگاه جرف به تأخیر افتاد. روزی که پیامبر پرچم جنگ را برای اسامه بست، فردای آن روز در بستر تب شدیدی افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثناء بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه کارشکنی می شود و گروهی به فرماندهی اسامه طعن می زنند و از این جریان بسیار خشمگین شد و با آن حال بیماری و سردرد شدید آهنگ مسجد کرد تا از نزدیک با مسلمانان سخن بگوید و آنان را از خطر تخلف بیم دهد. لذا ضمن بیاناتی برفراز منبر ناراحتی شدید خود را

ص: ۱۸۳

۱- ۳۵۳. سیره ابن هشام ج ۲، ص ۶۲۲ و النص والاجتهاد ص ۱۲ علامه شرف الدین عاملی.

۲- ۳۵۴. به ضم همزه، جزئی از خاک بقاء واقع در سرزمین سوریه است و در نزدیکی موه میان عسقلان و رمله قرار دارد.

از تأخیر حرکت سپاه اعلام نمود و از فرماندهی اسامه حمایت کرد و گفت شما قبلاً از فرماندهی پدرش نیز انتقاد می کردید ولی به خدا قسم هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش و من سخت او را دوست دارم، در حق وی نیکی کنید که او از نیکان شماس است. پیامبر به بستر خویش بازگشت و حرکت سپاه آن قدر برای وی اهمیت داشت که در همان بستر بیماری کسانی را که می خواستند از سپاه اسامه جدا شوند و در مدینه بمانند مورد لعن قرار داد. (۱) مورخان نوشته اند که روزی که پیامبر احساس بیماری کرد دست علی را گرفت و با گروهی روانه قبرستان بقیع شد و به همراهان خود گفت از طرف خدا مأمورم که برای اهل بقیع طلب آمرزش نمایم و پس از سلام بر اهل قبور در قبرستان بقیع و طلب آمرزش برای آنان رو به علی علیه السلام کرد و گفت کلیه گنج های دنیا و زندگی ممتد در آن را به من عرضه داشتند و مرا میان آن و ملاقات پروردگار و ورود به بهشت مخیر ساختند ولی من ملاقات پروردگار ورود به بهشت را ترجیح داده ام؛ (صاحب طبقات وعده ای دیگر این خطاب را به ابی مویهبه خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته اند) فرشته وحی هر سال قرآن را یکبار به من عرضه می داشت ولی امسال دوبار آن را به من عرضه داشت و جهتی ندارد جز اینکه اجل من فرا رسیده است. (۲) آخرین روزهای زندگی پیامبر اسلام که در بستر بیماری افتاده بود از فصول حساس و دقیق تاریخ اسلام است. پیامبر که از منویات بعضی در تخلف از جیش اسامه و سپس عدم توجه به جانشینی علی علیه السلام در روز غدیر آگاه شده بود قلم و دواتی خواست تا

ص: ۱۸۴

۱- ۳۵۵. ملل و نحل شهرستانی مقدمه چهارم ص ۲۹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰.

۲- ۳۵۶. طبقات ج ۲ ص ۲۰۴، بجاج ج ۴۶۶ و ۲۲.

نامه ای بنویسد تا سندی باشد برای خلافت که با جنجال کبار صحابه و اختلاف آنان و مفاد سخن بعضی از آنان که بیانگر غلبه بیماری بر رسول خداصلی الله علیه و آله بود روبرو و سخت ناراحت شد و فرمود برخیزید و خانه مرا ترک کنید. پیامبر در طول بیماری خود گاه و بیگاه به مسجد می آمد و با مردم نماز می گزارد و برخی از موضوعات را تذکر می داد در یکی از این روزهای بیماری در حالیکه سرش را با پارچه ای بسته بود و علی علیه السلام و فضل بن عباس زیر بغلش را گرفته بودند وارد مسجد شد و روی منبر قرار گرفت و ضمن آنکه خبر از اجل خویش داد فرمود اگر به کسی وعده ای داده ام آماده ام انجام دهم و هر کس طلبی از من دارد بگوید تا پردازم. مردی برخاست و گفت: وعده دادی که اگر ازدواج کنم مبلغی به من کمک کنید. پیامبر فوراً به فضل گفت که مبلغ مورد نظر او را پردازد. سپس از منبر پائین آمد و به خانه رفت و بعد روز جمعه سه روز پیش از وفات خود بار دیگر به مسجد آمد و در طی سخنان خویش فرمود هر کس حقی برگردن من دارد برخیزد و اظهار کند؛ زیرا قصاص در این جهان آسان تر از قصاص در روز رستاخیز است. در این موقع سواده بن قیس برخاست و گفت موقع بازگشت از نبرد طائف در حالی که بر شتری سوار بودید تا زیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزنید اتفاقاً تا زیانه بر شکم من اصابت کرد و من اکنون آماده قصاصم پیامبر فرمود بروند همان تا زیانه را از خانه بیاورند، سپس پیراهن خود را بالا زد تا سواده قصاص کند، یاران رسول خداصلی الله علیه و آله با چشمانی اشکبار منتظرند که ببینند جریان به کجا ختم می شود که ناگهان مشاهده نمودند سواده بی اختیار شکم و سینه پیامبر را می بوسد، در این لحظه پیامبر او را دعا کرده و فرمود خدایا از سواده

بگذر همان طور که او از پیامبر اسلام درگذشت. (۱) بیماری پیامبر شدت گرفت و در تمام روزهایی که پیامبر بستری بود فاطمه علیها السلام در کنار بستر پیامبر نشست و لحظه ای از او دور نمی شد، ناگاه پیامبر به دختر خود اشاره نمود که با او سخن بگویند، دختر پیامبر فوری خم شد و سر را نزدیک پیامبر آورد و با او به طور آهسته سخن گفت کسانی که در کنار بستر پیامبر بودند از حقیقت گفتگوی آنها آگاه نشدند وقتی سخن پیامبر به پایان رسید زهرا علیها السلام سخت گریست و سیلاب اشک از دیدگان او جاری گردید ولی مقارن همین وضع پیامبر بار دیگر به او اشاره نمود و آهسته با او سخن گفت، این بار زهرا علیها السلام با چهره ای باز و قیافه ای خندان و لبانی پر تبسم سر برداشت، وجود این دو حالت متضاد در دو وقت متقارن حضار را به تعجب واداشت و از دختر پیامبر خواستند که آنان را از حقیقت گفتار پیامبر آگاه سازد ولی فاطمه فرمود من راز رسول خدا صلی الله علیه و آله را فاش نمی سازم تا اینکه پس از رحلت رسول، زهرا علیها السلام با اصرار عایشه ماجرا را بیان کرد و فرمود: پدرم در نخستین بار مرا از مرگ خود مطلع نمود و اظهار کرد که من از این بیماری بهبودی نمی یابم برای همین جهت به من، گریه و ناله دست داد ولی بار دیگر به من گفت که تو نخستین کسی هستی که از اهل بیت من به من ملحق می شود این خبر به من نشاط و سرور بخشید و فهمیدم که پس از اندکی به پدر ملحق می گردم. (۲) در آخرین لحظه های زندگی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود برادرم را صدا بزنید تا بیاید در کنار بستر من بنشیند همه فهمیدند مقصود جز علی علیه السلام کسی نیست. علی در کنار بستر

ص: ۱۸۶

۱- ۳۵۷. مناقب آل ابی طالب ج ۱، ص ۱۶۴.

۲- ۳۵۸. طبقات ابن سعد ج ۲، ص ۲۴۷ و کامل ج ۲، ص ۲۱۹.

وی نشست ولی احساس کرد که پیامبر می خواهد از بستر برخیزد علی علیه السلام پیامبر را از بستر بلند نمود به سینه خود تکیه داد؛^(۱) چیزی نگذشت که علائم احتضار در وجود شریف او پدید آمد. امیرمؤمنان در یکی از خطبه های خود به این مطلب تصریح کرده می فرماید رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که سر او بر سینه من بود قبض روح شد، من او را در حالی که فرشتگان مرا یاری و کمک می کردند غسل دادم^(۲) و بدین نحو روح مقدس و بزرگ آن سفیر الهی در نیمروز دوشنبه ۲۸ ماه صفر (به نقل مشهور اهل سنت ۱۲ ربیع الاول) به آشیان خلد پرواز نمود امیرمؤمنان جسد مطهر پیامبر را غسل داد و کفن نمود؛ زیرا پیامبر فرموده بود که نزدیک ترین فرد مرا غسل خواهد داد^(۳) سپس چهره او را باز کرد در حالی که سیلاب اشک از دیدگان او جاری بود این جملات را گفت: پدر و مادرم فدای تو گردد با فوت تو رشته نبوت و وحی الهی و اخبار آسمان ها که هرگز با مرگ کسی بریده نمی شود قطع گردید، اگر نبود که ما را به شکیبایی در برابر ناگواری ها دعوت فرموده ای آن چنان در فراق تو اشک می ریختم که سرچشمه اشک را می خشکانیدم ولی حزن و اندوه ما در این راه پیوسته است و این اندازه در راه تو بسیار کم است و جز این چاره نیست. پدر و مادرم فدای تو باد ما را در سرای دیگر بیاد آر و در خاطر خود نگاهدار.^(۴) نخستین کسی که بر پیامبر اعظم نماز گزارد امیرمؤمنان بود و سپس یاران پیامبر دسته دسته بر پیکر مبارک او نماز گزارند و این مراسم تا ظهر روز سه شنبه ادامه یافت و سپس تصمیم بر این شد که جسد مطهر پیامبر را در همان حجره ای که در گذشته بود به

ص: ۱۸۷

۱- ۳۵۹. طبقات ابن سعد ج ۲، ص ۲۴۷ و کامل ج ۲، ص ۲۱۹.

۲- ۳۶۰. نهج البلاغه ص ۱۹۷.

۳- ۳۶۱. طبقات ج ۲ ص ۵۷.

۴- ۳۶۲. نهج البلاغه خطبه ۲۳۵.

خاک بسپارند. قبر پیامبر توسط ابو عبیده جراح و زید بن سهل آماده گردید و مراسم دفن به وسیله امیر مؤمنان و به کمک فضل بن عباس انجام گرفت و بدین نحو سر انجام آفتاب زندگی راد مرد بزرگ تاریخ که سرنوشت بشریت را دگرگون ساخت و دریچه نوینی از تمدن به روی انسان ها گشود غروب نمود.

ص: ۱۸۸

سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ يَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

منابع

- ١ - قرآن كريم
- ٢ - نهج البلاغه
- ٣ - بحار الانوار، علامه ملا محمد باقر مجلسي
- ٤ - سيره النبي، ابن هشام، به روايت ابن اسحاق
- ٥ - الطبقات الكبرى، ابن سعد
- ٦ - التنبيه والاشراف، مسعودي
- ٧ - امتاع الاسماع، مقريزي
- ٨ - الارشاد، شيخ مفيد
- ٩ - مجمع البيان، طبرسي، امين الاسلام
- ١٠ - دلائل الصدق، علامه مظفر
- ١١ - تاريخ يعقوبي، يعقوبي
- ١٢ - تاريخ الامم والملوك، طبري
- ١٣ - اسد الغابه، ابن اثير
- ١٤ - ترجمه تاريخ يعقوبي، دكتور محمد ابراهيم آيتي
- ١٥ - الاصابه، ابن حجر عسقلاني
- ١٦ - الكامل، ابن اثير

- ١٧ - مفاتيح الغيب، امام فخررازی
- ١٨ - جوامع السيره، ابن حزم اندلسی
- ١٩ - الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدين سيوطی
- ٢٠ - الاستيعاب فی معرفه الاصحاب، ابن عبدالبرنمری قرطبی
- ٢١ - اكمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق
- ٢٢ - امالی شيخ صدوق
- ٢٣ - ربيع الابرار و كشاف، زمخشری
- ٢٤ - انساب الاشراف، بلاذری
- ٢٥ - تبيان، شيخ طوسی
- ٢٦ - سيره حلبی، انسان العيون فی سيره النبي المأمون، حلبی علی بن برهان الدين
- ٢٧ - الذريعه الي تصانيف الشيعه، آغابزرگ طهرانی
- ٢٨ - صحيح بخاری، محمّد بن اسماعيل بخاری
- ٢٩ - صحيح مسلم، مسلم نيشابوری
- ٣٠ - مروج الذهب، مسعودی
- ٣١ - كشف الحق و نهج الصدق، علامه حلی
- ٣٢ - تاريخ ادبيات زبان عربي، حناالفاخوری
- ٣٣ - روضه كافي، محمّد بن يعقوب كليني
- ٣٤ - مسند امام احمد حنبل
- ٣٥ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد
- ٣٦ - سفينه البحار و مدينه الحكم والاثار، شيخ عباس قمی

٣٧ - عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عدبہ

٣٨ - اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی

ص: ١٩٠

- ٣٩ - معانى الاخبار، شيخ صدوق
- ٤٠ - المعارف، ابن قتيبه دينورى
- ٤١ - مصباح المتهدج، شيخ طوسى
- ٤٢ - الاصنام، سائل كلبى
- ٤٣ - مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهانى
- ٤٤ - الغدير، علامه امينى
- ٤٥ - مرصد الاطلاع، صفى الدين بغدادى (عبدالؤمن بن عبدالحق)
- ٤٦ - كنز العمال، متقى هندى حنفى
- ٤٧ - البدء والتاريخ، مقدسى
- ٤٨ - خصال، شيخ صدوق
- ٤٩ - النص والاجتهاد، علامه شرف الدين عاملى
- ٥٠ - الملل والنحل: شهرستانى
- ٥١ - مناقب آل ابى طالب، ابوالفرج اصفهانى
- ٥٢ - صبح الاعشى فى صناعه الانشاء، قلقشندى
- ٥٣ - ناسخ التواريخ، سپهر محمد تقى تقى خان لسان الملك
- ٥٤ - اعلام الورى، امين الاسلام طبرسى (فضل بنى حسن)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

